



ویژه نامه

مباحثات کنفرانس

کارگران همه کشورها متحد شوید!

شماره ۲ شهریورماه ۱۳۶۸

"هرکرایش حزبی، هرکروه، باید علناً و مشخصاً بیان کند که دربارهٔ موقعیت فعلی در حزب چه می‌اندیشد و چه راه‌حلی را می‌پسندد. و این آن چیزی است که به تمام رفقا، به نمایندگان تمام سایه‌روشنهای (نظری) در حزب پیشنهاد می‌کنیم." (لنین)

توضیح:	نوشته‌های دریافتی رفقا را بر اساس آزادی کامل در برابر نقطه نظر نشان و تنها با کنترل نکات امنیتی و اطلاعاتی آنها چاپ نموده است. نظراتی که امروز شکل نگرفته و هر چه هست، متعلق به دوره‌ایست که در سازمان امکان انعکاس و برخورد وجود نداشته.	بنابر مصوبه مجمع نمایندگان، هیئت اجرایی موقت برای تدارک کنفرانس، بدینوسیله نخستین شماره مباحثات کنفرانس را ارائه می‌نماید. هیئت اجرایی طبق ماموریتی که مجمع نمایندگان به آن محول نموده بود
--------	---	--

سلسله بحث‌های ما برای روشن کردن سایه‌روشنهای نظری و تدارک طرحهای اثباتی در کنفرانس، برایمان حائز اهمیت فراوان است. باشکوه بخشهای مادر کنسار این وظیفه خود ویژه، به بخشی از معضلات جنبش کمونیستی ایران نیز پاسخ گوید.

نوشته‌های دریافتی رفقا را بر اساس آزادی کامل در برابر نقطه نظر نشان و تنها با کنترل نکات امنیتی و اطلاعاتی آنها چاپ نموده است. نظراتی که امروز شکل نگرفته و هر چه هست، متعلق به دوره‌ایست که در سازمان امکان انعکاس و برخورد وجود نداشته.

بنابر مصوبه مجمع نمایندگان، هیئت اجرایی موقت برای تدارک کنفرانس، بدینوسیله نخستین شماره مباحثات کنفرانس را ارائه می‌نماید. هیئت اجرایی طبق ماموریتی که مجمع نمایندگان به آن محول نموده بود

نسرین

بحران در تشکیلات ما

"تمام احزاب انقلابی که تاکنون نابود شده‌اند به این علت بوده است که دچار خودبینی شده بودند. آنها از منبع قدرتشان بی اطلاع بودند و از بحث کردن در مورد ضعفهایشان وحشت داشتند. اما ما نابود نخواهیم شد، زیرا از بحث کردن در مورد ضعفهایمان وحشت نداریم و می‌آموزیم چگونه بر آنها غلبه کنیم." (لنین، کنگره یازدهم حزب کمونیست شوروی)

مقدمه:

شاید در نظر کسانی که از بیرون به وقایعی که بر ما گذشت نگرستانند و بقیه در صفحه ۲

حمید

چگونگی سازماندهی ایجاد تشکیلات در شهرهای کردستان

سیاست لیبرال - پاسیفیستی زردالوبیاگلو و احدهای پایه یاکا نونهای هواداری

ما بعنوان يك تشکیلات کمونیستی برخلاف وظایفمان و مضمون فعالیت کمونیستی موجودیت خودمان را در عرصه تشکیلات، خط و برنامه سیاسی و چه در عرصه سازماندهی تشکلهای کارگری و توسعه ای در کردستان مادیت بخشیده ایم، در شهرهای کردستان چه زنسه ای بقیه در صفحه ۱۱

باباعلی

در معرفی دوسند

اصلاحات جزئی و تدریجی کافی نیست!

تزهائی در نقد کمونیستی اسلوب فعالیت

پو پولیستی و توطئه گرانه

مقاله "اصلاحات جزئی و تدریجی کافی نیست" (مورخ مردادماه ۱۳۶۵ و "تزهائی در نقد کمونیستی اسلوب فعالیت پولیستی و توطئه گرانه" (ضمیمه ای بر مقاله "اصلاحات جزئی و تدریجی کافی نیست") مورخ بقیه در صفحه ۲۴

غلام

درباره بحران

"سوسیال دمکراتهای روس اکنون دیگر بحدکافی در نبردها آماج تیسر قرار گرفته اند که از این نیش ها متأثر نشوند و علی رغم این نیش ها با کار خود در مورد انتقاد از خود واقفای بی رحمانه نواقص خویش، که رشد جنبش کارگری آنها را احتمالاً و جبراً بر طرف خواهد نمود، ادامه دهند"

۱- بحران جنبش کمونیستی جهانی

در بررسی علل بحران سازمان، دو کرایش عمده وجود دارد که یکی علل بحران بقیه در صفحه ۱۴

باباعلی

درباره اساسنامه موقت سازمان

قطعنامه مربوط به علل عمده بحران جنبش کمونیستی

و ایجاد حزب پیشگام کمونیست

قطعنامه مربوط به علل عمده بحران جنبش کمونیستی

قطعنامه در محکومیت نوسانات تاکتیکی اکثریت دفتر سیاسی

در قبال احزاب غیر پرولتری و جنگ ارتجاعی ایران و عراق

قطعنامه درباره جبهه واحد کارگری و جبهه دمکراتیک - ضد امپریالیستی

قطعنامه درباره خصلت بندی انقلاب ایران، جمهوری دمکراتیک خلق و

محکومیت تجدیدنظر طلبی اپورتونیستی - سنتریستی اکثریت دفتر سیاسی

قطعنامه درباره بحران تشکیلاتی و رژیم سانترالیسم - دمکراتیک

بحران در تشکیلات ما

دنیاله ازمنه اول

حتی در نظر بسیاری از رفقای که بظاهر در "درون" این تشکیلات بوده ولی عملاً فرسنگها از مسائل موجود و جاری در آن - بعلمت واقعیت و جسدی تشکیلات ماده دور بوده اند، بحران وانفجار ناگهانی آن، شگفت انگیز نموده باشد.

آخر چگونه ممکن است در یک سازمان کمونیستی بدون اینکه جنک واقعی نظری بر ساختار تفاوت، اختلافاتی که اساساً بعد از انفجار محوری ترین آنها - طرح شدند، بحران بر سر "قید و شرط" مبارزه ایدئولوژیک علنی و حقیقی اقلیت نامرئی، کانونی شود و انشعابی بزرگ را به سازمان تحمیل نماید؟

قبل از هر چیز در اینجا لازم به توضیح است که من با گرایشی که بحران را در سازمان ما، بطور مستقیم از بحران جهانی جنبش کمونیستی استخراج و استنتاج میکند، مرز بندی دارم و معتقدم که این گرایش با پاسخگوئی سطحی به بحران جهانی، چسباندن ایسم به دنبال اسامی و از جمله نام استالین (۱)، تلاش دارد از یک طرف خود را از زیر بار عظیم "بحران جهانی کمونیستی" براحتی برهاند و از طرف دیگر تسلط این انحراف، "استالینیزم" در سازمان ما را عامل اصلی بحران بنامد.

من اساساً این متدولوژی را درست ندانسته و معتقدم، هر چند که انحرافات در عرصه جهانی و بحران ناشی از آن تاثیرات معینی بر جنبش ما و مشخصاً سازمان ما نیز داشته است، ولی برای یافتن علل بحران در تشکیلات ما، باید از جنبش ما و از تشکیلات ما شروع نمود و به تحلیل زمینه های عینی آن پرداخت و برای آنها پاسخ مشخص یافت. در رابطه با بحران جهانی نیز باید با تلیف اصولی فعالیت جاری با فعالیت تئوریک از تلاش در ادای سهم خود در عرصه جهانی باز نیاستاد. و همواره از دستاوردهای نوین در این زمینه بهره گرفت.

بحران در سازمان ما هر چند دارای زمینه های سیاسی، برنامه ای و تاکتیکی معینی نیز بوده است ولی ساخت فرقه ای - محفلی و فوق سانترالیستی تشکیلات و مقاومت فرقه ای رهبری باعث کانونی شدن بحران در مسئله تشکیلات و دمکراسی تشکیلاتی گردید و انشعابی وسیع بر ما تحمیل گردید. این از وجوه مشخصه بحران در یک فرقه و یا محفل است.

اما فوق سانترالیسم در تشکیلات، اهداف سیاسی معینی که دنبال میکند و ساخت تشکیلاتی متناسب با آن سه جزگاملا جدا نداشتند، که علت عدم پیشرفت تئوریک اصولی سازماندهی توده ای، بی بنیاد طبقه و توده، بالا بردن عیار کارگری تشکیلات و... دقیقاً در این رابطه قابل توضیح هستند. چرا که تحقق امور اخیر بطور مکانیکی امکان پذیر نیست و با تزریق نیرو در میان طبقه و پرولتاریزه "کردن آنها مسئله حل نمی شود، انجام این امر نیاز به ابزار دارد و یکی از ابزارهای مهم آن "تشکیلات لنینی" و اصول آن "سانترالیسم دمکراتیک" است.

بزرگترین منشاء انحرافات و خطاها در عرصه تشکیلات در جنبش ما و مشخصاً در سازمان ما، الگو برداریهای "مکانیکی" و "یکجانبه" و هر یک به "تعبیر خود" از تجارب حزب بلشویک بخصوص پس از پیروزی انقلاب است. نحوه مراجعه به تاریخ حزب بلشویک و نتیجه گیریها و برداشتهای یکجانبه غالباً به گونه ای است که گاه از لنین یک اپورتونیست می سازد، گاه یک فرمانده نظامی خشن و بی رحم و گاه یک لیبرال. حزب سوسیال دمکرات روسیه از ابتدای تلاش لنین در راه "اتحاد مبارزه برای آزادی طبقه کارگر" و سایر سوسیال دمکراتهای روسیه در سال ۱۸۹۸ برای پاکبیش، مراحل تکاملی و فوارونشیبهای متفاوتی را پشت سر گذاشت و تجارب زیادی اندوخت. این تجارب از یک طرف مراحل مختلف رشد و تکامل یک حزب کمونیست را بطور کلی منعکس می سازد. و از طرف دیگر ویژگیهای خاصی دارد که ویژه خود

روسیه و تاریخ این حزب بوده است. بی تردید حزب مجموعه ای از تئوریهای عام را در بوته آزمایش تاریخ نهاد و آنها را به رهنمودهای اصولی برای کلیه کمونیستهای جهان تبدیل کرد. ولی قطعاً هر ویژگیهایش را نیز در هر مرحله تاریخی بر پیشانی خود دارد. و این آخرین سفارشی است که لنین رهبر اولین انقلاب پیروز مند سوسیالیستی قبل از مرگ خود به تمامی کمونیستهای جهان می کند که "تجربه روسی را هضم کنند".

لنین و بلشویکها در فراز و نشیبهایش که حزب س. د. ر. از آن عبور می کند در برخورد به مشکلات تشکیلاتی و یاد ملاحظه به وضعیت ویژه شیوه برخورد های متفاوت داشته اند و راه حل های متفاوت برای گذر از گذرگاههای سخت ارائه داده اند؛ راه حل هایی که گاه پائین آمدن و عدول از الگوهای منظم سانترالیسم و انحراف از اطاعت مطلق به دیسیپلین "را از مشخصه می دهد،" تا گروه ها بتوانند پیروانه سخن بگویند و به تمام حزب این فرصت را بدهند تا در جهاهمیت، بیابان اهمیت بودن این اختلافات را سبک سنگین کرده و تعیین کنند که دقیقاً در کجا و چگونه و در مورد چه کسانی بی ثباتی بروز میکند. (۲) و گاه انضباط نظامی را تجویز می کنند: "وضعیت حزب بنحوی است که سانترالیسم اکید و انضباط شدید ضرورت مطلق است، تمامی تصمیمات رده های بالا تری برای رده های پائین تر مطلقاً لازم الاجرا است. هر قطعنامه باید نخست اجرا شود. تنها پس از آن ممکن است که آن را برای رسیدگی مجدد به نهاد مناسب ارجاع نمود. در همین مفهوم، انضباط نظامی دائم نیز برای حزب در دوره فعلی ضروری است. هر یک از فعالیتهای حزب که امکان داشته باشد (انتشارات، تبلیغات و مانند اینها) باید به خاطر تاثیر بیشتر سانترالیزه شود. همه برخورد ها بوسیله رده مناسب بالاتر حل می شود." (۳) شاید این در نظر کسی که قصد الگو برداری صرف را دارد متناقض بنماید. ولی هر دوی این شیوه ها در حزب لنینی از منظر معینی پیروی می کنند و هیچ تناقضی در کار نیست. اما برای "هضم" آنها، به کل تجربه روسی" باید بمثابه یک مجموعه تگزیست و قانونمندی عمومی حاکم بر آن را دریافت.

سخنرانی لنین در کنگره چهارم کمینترن در رابطه با "تزهائی در باره ساختار، روشها و کار احزاب کمونیست" که در کنگره دوم بتصویب رسیده است، اساساً به این اختصاص دارد تا به "رفقای خارجی" بگوید که تجارب بلشویسم را باید "هضم" کنند و بدین سبب فهمند و گرنه تنها انتقال این تجارب بر روی کاغذی بانام اساسنامه و یا سایر قواعد جاری حزبی آنها را تبدیل به "حروفی مرده بر روی کاغذ" می کند. لنین می گوید: رفقای خارجی برای بلشویزه کردن تشکیلاتشان باید این تجارب را هضم کنند و می گویند در رابطه با چگونگی استفاده از تجارب حزب بلشویک با برخی نمایندگان احزاب کمونیست صحبت کرده است و اظهار امیدواری می کند که حتی در صورت عدم شرکت در این کنگره بتوانند با نمایندگان دیگری به تفصیل در این رابطه صحبت کنند. او می گوید: "آن قطعنامه باید اجرا شود، آن را نمی توان یکسره به اجرا آورد. این مطلقاً غیر ممکن است. قطعنامه خیلی روسی است و تجربه روسی را منتقل می کند و به این دلیل است که برای خارجیان غیر قابل فهم است. آنها نمی توانند با او بختن آن در یک گوشه مثل یک شمایل مقدس و دعا خواندن در مقابل آن، خود را راضی کنند. از این طریق هیچ چیزی بدست نخواهد آمد. آنها باید بخش تجربه روسی را هضم کنند. این که اسکار دقیقاً چگونه صورت خواهد گرفت، نمی دانم. منلاً شاید فاشیستها در ایتالیا با نشان دادن این نکته به ایتالیائی ها که آنها هنوز به حد کافی و ارسته از خرافات نیستند و کشورشان هنوز در مقابل "مدسباها" تا مبنی ندارند. خدمت بزرگی به ما بکنند. شاید این خیلی مفید باشد. ما روسها نیز باید راهها و وسایل توضیح اصول این قطعنامه به خارجی ها را بیابیم، اگر این کار را انجام ندهیم به اجوا گذاشتن آن برای آنها مطلقاً ناممکن است. ۱۰۰۰ تاکتیک از دست است." (۴)

یعنی لنین ضمن اینکه اصول این قطعنامه را بمثابة تجربه بلشویکها تأیید می کند ولی از طرف دیگری کوید برای اینکه خارجیت بتوانند از اینس تجارب شود جویند باید بتوانند آن را بدرستی " هضم " کنند و به آن همانند " حرم امام رضا " ننگرند که رساندن دست به هر گوشه آن صواب است و دیگری اینکه بکارگیری تمام آن را یک شبه و بی کباره امکان پذیر نمیداند .

ولی در جنبش و در سازمان هانه تنها این تجارب " هضم " نشد بلکه ما مراجعه یک جانبه به بخش و بخش هائی از تاریخ بلشویسم به " استفاده " از تجارب حزب بلشویک پرداخته شد .

اولین قدم، مسخ مفهوم اصول سانترالیزم دمکراتیک بود .

در این میان علاقه زیادی به قطعنامه سانترالیزم و انضباط " مصوبه سنگره هشتم حزب ک . ش (بلشویک) که در بالا نقل شد، نشان داده می شود . انضباط آهتین در حزب لنینی همان انضباط نظامی تلقی می گردد و دیگر توجهی به این موضوع نمی شود که آنجا که یک قطعنامه اضطراری در همان حزب بلشویک می خواهد به بندها اساسنامه ای تبدیل شود، راهی برای سوء تعبیر نمی گذارد : " انضباط شدید حزبی نخستین وظیفه تمامی اعضای حزب و کلیه سازمانهای حزبی است . مصوبات مراکز حزبی باید فوراً و دقیقاً اجرا شود و در عین حال در درون حزب بحث کاملاً آزاد در باره تمامی مسائل حزب تا اخذ تصمیم در کار خواهد بود . " (اساسنامه حزب - کنفرانس هشتم اولی می بینیم عموماً در مراجع به چنین اسنادی، هر کس به زعم خود به بخشی از آن کسار دارد ؛ گرایشی چنین بندی را نقل می کند و با بکار می گیرد تا ثابت کند که مصوبات مراکز حزبی حتی در صورت انتقاد دیدانان ابتدا باید اجرا شوند و سپس بعد از آن می توان انتقاد را به ارگانهای مربوطه تسلیم نمود، گرایشی دیگر چنین نقل قولی را بکار می گیرد تا ثابت کند بحث کاملاً آزاد در حزب لازم است، خلاصه از درک و کاربرد آن بمثابة یک مجموعه و بمثابة رابطه ای متقابل و لازم و ملزوم دوری می شود . دقیقاً در رابطه ما همین دو خطر که یکی درکی صوری و مکانیکی از سانترالیزم - سانترالیزم - بوروکراتیک - دیگری " دمکراسی خالص " و صوری در حزب است که در کنگره سوم کمینترن هشدار داده است :

" سانترالیزم دمکراتیک در تشکیلات حزب کمونیست همانا باید ستنیز واقعی و وحدت سانترالیزم و دمکراسی پرولتری باشد این وحدت نمی تواند جز از راه فعالیت مشترک و مداوم و هم چنین جز از طریق مبارزه مشترک و دائمی تمام حزب بدست آید .

سانترالیزم در حزب کمونیست نباید صوری و مکانیکی باشد بلکه باید تمرکز بخشیدن به فعالیت کمونیستی یعنی ایجاد یک رهبری نیرومند، آماده تعرض و در عین حال قادر به انطباق با شرایط مبارزه باشد .

برقراری سانترالیزم صوری و مکانیکی جز به معنای متمرکز کردن " قدرت " در دست یک بوروکراسی به منظور اعمال سلطه به سایر اعضای حزب یا بر توده پرولتاریای انقلابی غیر حزبی، نخواهد بود . اما فقط دشمنان کمونیسم می توانند ادعا کنند که حزب کمونیست به واسطه نقش اش در رهبری مبارزه پرولتری و از راه برقراری سانترالیزم در این رهبری کمونیستی، خواهان اعمال سلطه بر پرولتاریای انقلابی است . این دروغ است بعلاوه یک شکست های سلطه جویانه و مبارزه برای قدرت در درون حزب، منافی با مصوبات انترناسیونال کمونیستی در رابطه با سانترالیزم دمکراتیک است .

در سازمانهای تراز کهن و غیر انقلابی جنبش کارگری نوعی دوالیسم با همان خصوصیتی که در تشکیلات دولت بورژوازی مشاهده می شود، رشد می یابد . سخن از دوالیسم میان بوروکراسی و مردم است . تحت تاثیر محیط فاسد کننده بورژوازی، عملکردهای این سازمان هادرمینه های مختلف از هم گسسته و دمکراسی خالص صوری جایگزین اشتراک مساعی شده و خود این سازمان هابه کارمندان فعال و توده غیر فعال تقسیم می شوند . جنبش انقلابی کارگری بطور اجتناب ناپذیر، تحت تاثیر محافل بورژوازی تاحدودی از کراشات فرمالیستی و دوالیستی رنج می برد . حزب کمونیست باید از طریق کارسیستماتیک سبسی و تشکیلاتی و از طریق ارزیابیهای مجدد و بی مورد و

امور این تضادهای آشتی ناپذیر را بطور ریشه ای حل کند . " (۵) (تاکید از من است)

کنگره سوم انترناسیونال سوم و اول مرز سانترالیزم دمکراتیک و سانترالیزم بوروکراتیک و به عبارت دیگر سانترالیزم به مفهوم اصولی در یک تشکیلات کمونیستی با سانترالیزم صوری و مکانیکی را روشن می کند و ثابت نشان میدهد که سانترالیزم دمکراتیک در حزب چگونه قابل حصول است .

سانترالیزم دمکراتیک ستنیز واقعی و وحدت سانترالیزم و دمکراسی پرولتری می باشد و این وحدت تنها شکل آگاهانه بطور واقعی قابل حصول است . سانترالیزم به مفهوم تمرکز بخشیدن به فعالیت کمونیستی است و وحدت تنها در صورتی می تواند آگاهانه باشد که از راه فعالیت مشترک مبارزه، مشترک و دائمی تمامی حزب حاصل شده باشد . همه ابزارهای مکانیکی تشکیلاتی، چنین وحدتی را هر چه راهی نمی تواند منفجر کند .

سانترالیزم بوروکراتیک، سانترالیزم صوری و مکانیکی است که قدرت خود را در ایجاد سیستم بوروکراتیک در حزب به منظور اعمال سلطه بر سایر اعضای حزب یا بر توده پرولتاریای انقلابی غیر حزبی بدست می آورد . مبتنی بر وحدتی آگاهانه نیست و در نتیجه همواره سست است و انفجاری . برای حفظ وحدت و یکپارچگی نیز به سفت تر کردن ابزارهای بوروکراسی حزبی دارد .

کنگره سوم انترناسیونال سوم ضمن مرز بندی با دمکراسی خالص که جایگزین اشتراک مساعی در یک حزب پرولتری می شود توضیح می دهد که چگونه آثار شیم بمثابة انعکاس دمکراسی خالص در حزب روی دیگر سکه بوروکراتیزم است :

" ۷ - یک حزب بزرگ سوسیالیست، با تحول یافتن به حزب کمونیست نباید به تمرکز قدرت در دست رهبری مرکزی خود اکتفا کرده و نظم و نسق کهنه امور را بحال خود باقی گذارد . اگر قرار است سانترالیزم بصورت کلمه ای مرده باقی نماند بلکه به یک واقعیت تبدیل شود، لازم است که سانترالیزم برای اعضای حزب، بمثابة عامل تحکیم و تکامل فعالیت ساززاتشان واقعاً بشود رسیده باشد . در غیر این صورت سانترالیزم در نظر توده هاتنها بوروکراتیزه کردن حزب خواهد بود و بدین ترتیب مخالفت علیه هر نوع سانترالیزم هر نوع رهبری و هر نوع دیسیپلین را بر خواهد آنگیخت . آثار شیم روی دیگر سکه بوروکراتیزم است .

دمکراسی خالص صوری در حزب، نمی تواند از گرایش های بوروکراتیک آثار شیمتی جدا باشد، بر این مبنا می توان گفت که آثار شیم و بوروکراتیزم می توانند در جنبش کارگری رشد کنند . به این دلیل، سانترالیزم به مفهوم کوشش جهت حصول به یک رهبری نیرومند، در صورتیکه بخواد در چارچوب دمکراسی صوری برقرار گردد، موفقیتی در بر نخواهد داشت . بنابراین برای برقراری سانترالیزم، پیش از هر چیز، گسترش و حفظ ارتباط زنده و رابطه متقابل میان حزب و توده های پرولتری غیر حزبی - همانگونه که در درون حزب میان ارگانهای رهبری و اعضا - ضروریست . " (۶) (تاکیدات از من است)

بعبارت دیگر برای اینکه سانترالیزم بصورت کلمه ای مرده بر روی کاغذ باقی نماند، باید برای اعضای حزب بمثابة عامل تحکیم و تکامل فعالیت مبارزاتشان واقعاً بشود رسیده باشد و برای اینکار نیاز به گسترش و حفظ ارتباط زنده و رابطه متقابل میان حزب و توده های غیر حزبی و همینطور میان ارگانهای رهبری حزب و اعضا است .

تنها بدین طریق است که می توان دمکراسی پرولتری را در حزب جاری نمود، با دمکراسی خالص و صوری مرز بندی عملی نمود و از دوانحراف آثار شیم و بوروکراتیزم در جنبش کارگری در امان ماند .

همینطور که می بینیم به سانترالیزم دمکراتیک تنها بمثابة یک شیوه کنترل حزبی و " الطاف " در مناسبات درون حزبی نگریسته نمی شود که با رابطه متقابل ارگانهای رهبری و اعضا، " مدل تشکیلاتی " درستی را بدست دهد، بلکه سانترالیزم در حزب در رابطه متقابل با توده های غیر حزبی و حفظ

رابطه منقابل و زنده قابل درک است . به این دلیل است که ما باید علت مونس نبودن یک وجه بزرگ فعالیت کمونیستی یعنی سازماندهی توده های سازمان را با تعمق در مفهوم سانترالیزم دمکراتیک بباییم و عدم پیشرفت در ایجاد تشکیلات لنینی را در این عدم پیوند و ولی همانطور که ذکر شد در چگونگی انقلابی ایران و در سازمان سانترالیزم دمکراتیک بمثابة دوجزء جدانشدنی و لازم و ملزوم هرگز درک و اجرا نشود و همین دلیل جنبش همواره به انحرافات آنارشیستی و بوروکراتیک آلوده بوده است . همواره آنجا که از سانترالیزم سخن می رود " انضباط آهنین " و اطاعت کورکورانه را مدنظر دارد و آنجا که از دمکراسی سخن می رود تنها گوشه چشم نشان دادن به اعضا و آنهم تنها به اعضا است . طبیعی است که چنین دمکراسی ای بدون پیوند اصولی با سانترالیزم و روحیه های آنارشیستی مخالفت با هر نوع رهبری و انضباط ، " دمکراسی خالص بجای اشتراک مساعی " ، را می پروراند .

عملکرد درک انحرافی از سانترالیزم در درون سازمان ما

با چنین توافق عمومی بر سر مفهوم " سانترالیزم دمکراتیک " (بخوان سانترالیزم بوروکراتیک) و با چنین توافق عمومی در " استفاده از تجارب بلشویسم " محفل اولیه راه کارگر شکل گرفت و مسبر تحول خود از محفل به سازمان را آغاز نمود و در همین رهگذر علیرغم برخی موفقیت های کمی در جازده این " هسته سخت " اولیه یا " زود آمدگان " به " دیر آمدگان " به منزله شنبه های روان (۷) می نگریست . بدین ترتیب " زود آمدگان " و یا " هسته سخت " اولیه ای وجود داشت که باید رهبری می کرد و " دیر آمدگان " و شنبه های روانی " که باید رهبری می شد . این هسته اولیه بمثابة یک محفل همواره می توانست انسجام و یکپارچگی خود را حفظ نماید . چرا که از بقای یک محفل اساسی " سازش ایدئولوژیک " بجای " مبارزه ایدئولوژیک " است . و این بمعنای انکار اختلافات در درون تشکیلات و بایرون آن و محور رنگه داشتن آن در حد این محفل، جلوگیری از پدید آمدن و شکل گیری اختلافات نظری در درون سازمان را طی یک دوره جنگ نظری به وحدتی آگاهانه دست یابند و با انشعاب اصولی را تدارک ببینند و بمعنای ایجاد وحدت و یکپارچگی صوری و عبارت دیگر بمعنای مرجع شمردن وحدت فرقه و منافع فرقه ای . محفلی برای ایجاد، حفظ و تحکیم " وحدت آگاهانه " در کل یک سازمان و بسا جنبش کمونیستی است .

این عنصر منفی در مسیر رشد و تکامل سازمان بمثابة سد عمل می کرد . ولی همطوریکه در بالا توضیح داده شد حفظ وحدت صوری از راهی بجز " متمرکز کردن قدرت در دست یک بوروکراسی به منظور اعمال سلطه بر سایر اعضای حزب یا بر توده پرولتاریای انقلابی غیر حزبی " ممکن نخواهد بود . بدین ترتیب " فوق سانترالیزم " زاده شد .

و البته " فوق سانترالیزم " برای " فوق سانترالیزم " معنای ندارد . بلکه اهداف سیاسی (۸) معینی را دنبال می کند و به همین دلیل است که مداوما خود را با سازی و نوسازی می کند . اما این نوسازی هیچگاه از چارچوب حفظ منافع فرقه فراتر نمی رود . عبارت دیگر فوق سانترالیزم بخاطر پیشبرد اهداف و خط مشی سیاسی خود است که بر بقاء و تداوم خود اصرار می ورزد و حواس نیست از زندگی فرقه ای . محفلی خود را خواهد بود . در جایی که پای توده های سازمانی و این " شن های روان " ، بحث های گسترده قبل از تصمیم گیری ، انتخابی کردن ارگانها و ... میان آید ، دیگر هیچ تضمینی به پیشبرد " خط اصولی " و ثابت ماندن ترکیب رهبری - " محفل " و یا " هسته سخت " که بتواند همیشه خط سازش ایدئولوژیک را پیش برده نیست . فوق سانترالیزم اعتقاد واقعی به خرد جمعی ندارد و به آن تنها به مشابه کلمه ای مرده بروی کاغذ می نگرد .

وابرای پیشبرنده اهداف معین سیاسی خود نیاز به ابزار دارد ولی این ابزار کدامند ؟

فوق سانترالیزم یک سازمان احتیاج به ابزار سازمانی و تشکیلاتی معینی دارد ، ابزار معینی که قانونا بتواند توده های حزبی و نهایتا توده طبقه

را سی اراده نماید و به عبارت دیگر به توده کارگر و مجرمی مبدل سازد . در این رابطه همانطور که سازمان ما بخصوص در دور دوم انتشارات ارگان سراسری به لحاظ نظری ایده های اصولی در مورد مخمون فعالیتات سازماندهی توده ای ، بیونند با طبقه و توده ها ، بالا بردن عیار کارگری و ... داشت و عملایش نمی رفت . همزمان با رشد و تکامل سازمان بلحاظ نظری و کمسی و تحت تاثیر فشار از پائین ، ایده های معینی در رابطه با سبک کار حزبی و بطور کلی ساختمان لنینی تشکیلات بتدریج مطرح گشتند و این ایده ها بنسبت جنبش اصلاح سبک کار را در درون تشکیلات ، سازمان دادند . اما این ایده ها نیز عملیاتی نمی شدند ؛ چرا که فوق سانترالیزم متناسب با نیازهای بقای فرقه خودش ، علیرغم بیان ایده های حزبی بر روی کاغذ و بسا سخنرانی ها ، درک دیگری را نیز بدک می کشید ، شدیداً بر آن پای می نشاند و آن را معنی می نمود . و این درک ، درک معینی از تئوری تشکیلاتی لنینی است که در مقالات " نامه به یک رفیق " ، " چه باید کرد " و مشخصاً " یک نامه به پیش بک کامبه پس " از لنین مطرح گشته است . (۹) این گرایش با تبدیل این تئوری در عرصه تشکیلات که تلاش بر استدلال ضرورت تفکیک حزب از طبقه را دارد ، به یک " مدل تشکیلاتی " و تبدیل " سازمان کارگران " در نظر لنین به " سازمان اعضا " ، عملیات تشکیلات را به دورده " انقلابیون حرفه ای " و " سازمان اعضا " ، تقسیم می کند . عده محدود فعالین و معتمدین ، توده اعضا ، کارگر و مجرمی و منفعل در حیات حزبی . این نظر عمیقاً بر این اعتقاد است که جز این عده معدود ، " انقلابیون حرفه ای منتخب " سایر توده اعضا ، نمی توانند و نیاید در تصمیم گیری های حزبی دخالت داده شوند . (۱۰) بدین ترتیب برای این " انقلابیون حرفه ای " خود ساخته حقوق ویژه می تراشد . و حال آنکه لنینی هیچ گاه مدلی تشکیلاتی که ناظر بر کسب حقوق ویژه برای عده ای خاص باشد ، ارائه نمی دهد . مدل تشکیلاتی بلشویکیها در اساسا سهام های آنها منعکس است و می بینیم که در هیچ کدام ، از ابتدائی ترین نام تکامل ترین آنها چنین رده بندی و حقوق ویژه ای منظور نگردیده است . بانگاهی کوتاه به تاریخ بلشویسم می بینیم که انقلابیون حرفه ای کسانی بوده اند که بطور حرفه ای با امر انقلاب می پرداخته اند و این بخودی خود برای آنها حقوق ویژه ای را کسب نمی کرده است ، تنها نفوذ معنوی چنین انقلابیون آنها را در صفا اول پیش و تریس مبارزان قرار می داده است .

این قائل شدن حقوق ویژه برای دسته ای از انقلابیون منتخب توسط رهبری سازمان تناقضی بود و هست که سازمان در رابطه با تئوریهای اصلاح سبک کار ، از جمله برابری حقوق اعضا ، با خود بدک می کشد . به همین دلیل در سازمان ما همیشه رسم بر این بوده و هست که هر جاز از برابری حقوق اعضا ، صحبت می شود ، عملاً منظور اعضا ، خارج از این هاله پیرامونی (انقلابیون حرفه ای) آن هسته سخت اولیه انکاشته شده است و عملاً تلاش بر برابری در " بی حقی " مدنظر بوده است .

این آن ابزار کاملاً مناسبی بوده است که فوق سانترالیزم در تشکیلات ما برای تحکیم و بقای خود به آن دست یازیده است . یعنی با کسب تکرار در دایره اعتماد فرقه ای و البته نه به حد اعتماد هاد هسته سخت اولیه ، موجودیت خود را متناسب با کسب تکرار شدن تشکیلات " تطبیق " می دهد ؛ تا بار شدگمی تشکیلات ، تعداد " حتی المقدور " بیشتری خود را در حفظ وحدت " فرقه " و نه تشکیلات - سهیم بدانند . بدین ترتیب عده ای تحت عنوان " انقلابیون حرفه ای " از سایر اعضا جدا می شوند . این افراد که متناسب با خط مشی سیاسی و تاکتیکی محفل اصلی دستچین شده اند ، طبیعتاً همیشه " یکپارچه " از حفظ " وحدت تشکیلات " (بخوان فرقه) دفاع می کنند . به هر گونه " بی انضباطی " با حماق پاسخ می دهند ، مقوله " انحلال طلسمی " را سخ می کنند و برایش شعار یف جدید می تراشند

خلاصه اینکه متناسب با تعبیر یک جانبه و متمیز شده از سانترالیزم - دمکراتیک (۱۱) و توافق عمومی در جنبش ما از این تعبیر زمینه های شکل گیری مرکزیت بوروکراتیک متکی بر فوق سانترالیزم در تشکیلات ما وجود داشت و " فوق - سانترالیزم بوروکراتیک " در تشکیلات ما مسلط گشت . این فوق سانترالیزم

حرکت خود برای پیشبرد اهداف سیاسی خود، ساخت ویژه مورد نیاز تشکیلاتی خود را نیز پدید آورد، ابزار قوی تری برای تحکیم و بقا، خود ایجاد نمود و او ایده های اصلاح سبک کار و ... را به الفبای مرده بر روی کاغذ تبدیل کرد و همین امر در مسیر حرکت خود از عوامل مهم عقیم ماندن مرده مهم فعالیت کمونیستی ما سازمانده می توده ای بود.

تشکیلات لنینی، علاوه بر پیوند زنده و فعال با توده اعضا، و فعالیــــن علاوه بر پیوند با طبقه و توده ها عواملی هستند که در مسیر حرکت یک تشکیلات کمونیستی همواره یکدیگر را تقویت می کنند و نقصان در اولی، سدی عظیم در پیشبرد عوامل بعدی ایجاد می کند. این مجموعه دیرباز و د باعث انفجار بحران در تشکیلات مامی شده که در این مقطع مشخص با مقاومت فرقه ای رهبری بر سر مسئله دمکراسی قانونی شد و شعله گرفت.

نحوه برخورد لنین و بلشویکها به اختلافات درون حزبی

از آنجاکه بروز بحران در یک تشکیلات با اختلافات پوشیده و بی آشکارا، درد رون آن رابطه مستقیمی دارد، خوب است نگاهی کوتاه به نحوه برخورد بلشویکها به اختلافات درون حزبی شان بیندازیم. در این بررسی سعی من بر این است که با مثالهای مختلف در مراحل متفاوت حرکت حزب سوسیال دمکرات روسیه منطق عمومی برخورد هارا استخراج نمایم.

در این رابطه بایستی یاد نمود در برخورد به تاریخ مرز بندی نمایسم: (۱) متدی که با برگزیدن گوشه هائی از تاریخ و وقایع تاریخی سعی در اثبات نظر از پیش تعیین شده خود دارد (۲۰) با متدی که هر چند به کل تاریخ مراجعه می کند ولی سعی دارد با دوره بندیهای مشخص سیاستهای اتخاذ شده را فقط ویژه همان مقطع و دوره بندی تلقی نماید و یا بطور کلی دوره آن را پایان یافته بداند. دلیل مخالفت من با متد اول را تا کنون توضیح داده ام و آن اینکه بهره گیری از تاریخ بلشویسم تنها بعنوان یک مجموعه امکان پذیر است. اما مخالفت من با متد دوم از آن جهت است که:

در بررسی تاریخ اگر این را بپذیریم که وقایع تنهایی از به وقوع پیوستن شان قابل تجزیه و تحلیل و ارزیابی هستند، قبل از آن و در طی آن تنها می توان با استفاده از اصول و قواعد موجود متناسب با شرایط مشخص و به بطور جامد و خشک به آنها جهت داد و در تند بیج ها و بحران ها راه حل هائی برای آنها اتخاذ نمود، در بررسی تاریخ بلشویسم نیز باید به این اعتقاد وفادار بمانیم. بعبارت دیگر هر چند که لنین و بایک تحلیل گرتاریخ پس از سپری شدن زمان، سالها بعد تاریخ حزب را به دوره های متفاوت تقسیم کرده و مراحل متفاوت تکامل ح س د ر، را توضیح داده باشد، ولی باید این را در نظر داشت که لنین خود بعنوان رهبر انقلاب سوار بر چرخ زمان - و نه بعنوان نظاره گر خارج از آن - در آن مقطع زمانی با تکیه و اعتقاد بر چه اصولی، چه قانونمندیها، شی رامی پذیرد. حزب س د ر، جز در فاصله زمانی کنگره دوم تا کنگره چهارم (۱۹ اکتبر ۱۹۰۳ تا اواخر دسامبر ۱۹۰۵) که رسماً به دو تشکیلات جداگانه منشعب می شود، تا ان شعبات قطعی در سال ۱۹۱۲، همواره دارای یک تشکیلات واحد بوده است و برخورد های لنین و بلشویکها، چه زمانی که در اقلیت بوده و چه زمانی که در اکثریت بوده اند، چه زمانی که اختلافات شدید بروزی کند و چه زمانی که اختلافات جزئی تر مطرح بوده است، در چارچوب یک تشکیلات واحد مطرح است. پس از سال ۱۹۱۲ نیز باید به بررسی در درون حزب س د ر (بلشویک) پرداخت. مخصوصاً اگر به این موضوع نیر توجه کنیم که برنامه حزب س د ر، از بدو تصویب در کنگره دوم حزب در سال ۱۹۰۳ تا سال ۱۹۱۹ همواره بر نامه رسمی حزب (۱۲) باقی ماند و بلشویکها و منشویکها حتی در مقطع انشعاب ۵- ۱۹۰۳ نیز دارای برنامه واحدی بوده اند، که این برنامه میس از انشعاب در سال ۱۹۱۲ نیز همچنان تا سال ۱۹۱۹ برنامه حزب باقی می ماند.

- حزب سوسیال دمکرات روسیه عملاً در کنگره دوم آن پس از تلاش های خستگی بایندر لنین از طریق روزنامه اسکرا در سال ۱۹۰۳ بوجود آمد (۱۳) و در همان جا بر سر تعریف نشوند و بخش بلشویکها و منشویکها منشعب نند. تعریف نشود در کنگره سوم حزب (بلشویکها) اصلاح می شود، و مجدداً در کنگره چهارم

(وحدت) تأثیدی شود. اوج گیری انقلاب ۱۹۰۵ به ویژه اعتصاب عمومی اکتبر نیاز به مبارزه متحد علیه حکومت تزاری، مساله وحدت بلشویکها و منشویکها را در حزبی واحد ضروری می ساخت و این امر در کنفرانس اول حزب یا کنفرانس تامرفس (بلشویکها) و در کنفرانس سراسری دوم منشویکها در نوامبر ۱۹۰۵ بتصویب می رسد. این تصمیمات در اواخر دسامبر ۱۹۰۵ به مرحله اجرا در می آید، با تشکیل کمیته مرکزی متحد متشکل از سه عضو از هر جناح، ارگان مرکزی مشترک با هیات تحریریه ای متشکل از سه عضو از هر جناح بوسیله اطلاعیه ای تحت عنوان "درباره اتحاد حزب" اعلام می گردد. در همین اطلاعیه تشکیل کنگره وحدت بعنوان وظیفه عمده کمیته مرکزی متحد اعلام می شود و اطلاعیه متذکر می شود که کنگره درباره آن مسائل تاکتیکی که هنوز بار و شهای نسبتاً مختلفی توسط نمایندگان دو جناح حل می شوند، رهنمودهایی را ارائه خواهد داد که برای تمام اعضا، حزب لازم الاجرا خواهد بود. و در ضمن اعلام می شود که بر سر شرکت در مراحل اولیه مبارزات انتخاباتی، یعنی شرکت در انتخاب موکلان و برگزینندگان اختلاف نظرو وجود دارد و می گوید: "با توجه به بر وز این اختلاف کمیته مرکزی متحد تصمیم گرفته است که اجازه دهد تا در مطبوعات حزبی بحث رفیقانه ای پیرامون این مساله صورت گیرد و ...". کنگره چهارم حزب (کنگروه وحدت) در ۲۵ آوریل ۱۹۰۶ تشکیل میشود در این کنگره اکثریت بلشویکها بود و آنها توانستند برخی قطعنامه های با ماهیت منشویکی و از جمله در مورد "برنامه رزی"، "تقیام مسلحانه" و "روش برخورد به دومای دولتی" به تصویب رسانند. ولی این کنگره موفقیتها یی هم داشت: از جمله تصویب اساسنامه حزب که بندها اول آن یعنی تعریف عضو طبق تعریف لنین تنظیم شده بود، وارد شدن سانترالیزم دمکراتیک در اساسنامه و در آمیختن احزاب ملی سوسیال دمکرات در حزب واحد کارگسری سوسیال دمکرات، که نشانه پیروزی اصول انترناسیونال پرولتری بود. در این کنگره اکثریت ک م از میان منشویکها انتخاب شدند (سمنفر بلشویک و لانسفر منشویک) و اعضای هیات تحریریه روزنامه "سوسیال دمکرات" - ارگان مرکزی حزب همگی از منشویکها بودند. و بنا به تصمیم بزرگترین کمیته های محلی انتشار روزنامه غیر لنینی "پرولتاری" به سردبیری لنین از اوت سال ۱۹۰۶ آغاز شد.

نتیجه گیری از مقطع انشعاب تا وحدت مجدد: (۱) تلاش فراوان سوسیال دمکراتها و روسها، و شخص لنین برای ایجاد وحدت در درون س د ر، و تشکیل حزب واحد را اولین قدمها با انشعاب روبرو می شود. در آینده خواهیم دید که این انشعاب درون حزب از همان منطقی تبعیت می کند که انشعاب در سال ۱۹۱۲.

"تشکیلات برای کمونیستها اصل نیست بلکه تنها ابزاری است برای دستیابی به هدفی والا تر که همانا، دستیابی به وسائل انقلابی برای پیش بردن هدف و همانا بنا کردن جامعه کمونیستی." (۱۵) لنین در مورد این اختلاف خود در یکی از سخنرانیهای خود در این کنگره گفت: "..... در شرایطی که ایجاب میکند کار ما در پنهان کاری کامل ادامه یابد، و در زمانی که بیشتر فعالیتها ی ما باید به محفلهای کوچک و مخفی و حتی به جلسات خصوصی محدود شود، تمایز بین کسانی که فقط حرف می زنند و کسانی که کار میکنند برای ما شدیداً مشکل و حتی غیر ممکن است." لنین در اینجا به لزوم تفکیک حزب و طبقه، بخصوص در شرایط مبارزه مخفی که حزب به تحرك بالاتر نیاز دارد اشاره میکند و از این زاویه نیز با تعریف مارتف به مخالفت بر می خیزد. از نظر او اینجاست که مبارزه در خطر قرار میگیرد و اینجاست که انشعاب را بر وحدت ترجیح میدهد.

(۲) اوج گیری انقلاب وحدت را در دستور کار کمونیستها قرار میدهد. این کار و تشکیل کمیته مرکزی متحد برای فراخوانی کنگره وحدت تنها پس از تصویب در کنفرانس های طرفین انجام می پذیرد.

(۳) به محض اینکه طرفین خود را در یک حزب متحد می بینند، حاصل اختلافات بر اساس ضابطه های حزبی انجام می گیرد: "اجازه کمیته مرکزی

کدام دلایل انشعاب را از نظر لنین و بلشویکها برای حزب ضروری می‌کنند؟

کنفرانس مزبور طی قطعنامه‌ای با عنوان " درباره انحلال طلبی و گروه انحلال طلبان " این‌کرایش آنان را انحراف بورژوازی از سوسیالیسم دانسته و گسست کامل از انحلال طلبی و غلبه بر این انحراف را پیش شرط اتحاد واقعی و ادغام جناح‌های بلشویک و منشویک تعیین کرد و در بند ۳ و ۴ و ۵ و ۶ دلایل اخراج گروه " ناسازارها " و " دیلوزینی " را اساس دفاع آشکار از جریان بورژوازی، نقض انضباط حزبی و نفی وجود کمیته مرکزی در حزب، در حزب مخفی و کارشکنی اعلام می‌کند. و در قطعنامه " درباره تشکیلات حزب در خارج کشور "، تنها شرط ادامه همکاری با حزب راپشتیبانی از وجود حزب مخفی و مبارزه با فعالیت‌های ضد حزبی (انحلال طلبی) عنوان می‌کند. (۱۶) همچنین ۰۰ م در نشست خود در ۲۶ دسامبر ۱۹۱۲ تا ۱ ژانویه ۱۹۱۳ تحت عنوان " درباره روش برخورد به انحلال طلبی و وحدت " قطعنامه‌ای را به تصویب می‌رساند که در آن تأکیدی شود که: " ۰۰۱ - محکوم شدن انحلال طلبان به هیچ وجه بخاطر تأکید آنها بر ضرورت کار علنی نیست بلکه بخاطر نفی حزب مخفی و ناسیبود ساختن آن است " در این قطعنامه در مورد وحدت می‌آید: " شتیلیخاتی را که انحلال طلبان در مورد " وحدت " در مطبوعات قانونی به راه انداخته‌اند، مساله اصلی شرکت و کار در حزب مخفی را در پرده ابهام افکنده و بدین ترتیب کارگران را به گمراهی می‌کشاند، زیرا این مساله نمی‌تواند در مطبوعات قانونی حین مطرح شود. در واقع، انحلال طلبان به عمل تفرقه جوئی خود ادامه می‌دهند " و قطعنامه مجدداً اعلام می‌دارد که: " عوحدت سوسیال دمکرات‌های کلیه نظرات و کرایشها، به شرط اینکه تشکیلات غیر علنی حزب کارکن سوسیال دمکرات روسیه را مورد پذیرش قرار دهد و در آن شرکت جوید، ضرورت مطلق است که منافع جنبش طبقه کارگران را حکم می‌کند. (۱۷) فکر می‌کنم جواب سؤال بالا از طریق نقل قول‌های ارائه شده تاکنون روشن شده باشد. همانطور که از متن قطعنامه‌های نقل شده پیداست لنین و بلشویکها ضمن اعتقاد به وحدت بمثابه یک ضرورت مطلق که منافع جنبش طبقه کارگران را حکم می‌کند، زندگی با منشویکها در یک حزب واحد را تنها زمانی ناممکن می‌دانند که ضرورت نیاز به حزب مخفی نفی شود و اساساً منشویکها را به این دلیل انحلال طلب می‌نامند که حزب غیر علنی را نفی نموده و بسا کارشکنی و بی انضباطی قصد نابود کردن آن را دارند. در اینجای دیگر وحدت در اهمیت درجه دوم قرار می‌گیرد. منطق آن این است که مونیستی تشکیلات را برای جنگیدن در راه حذف و وحدت را برای قوی تر جنگیدن می‌خواهند. آنها به جنبش تشکیلاتی نیاز دارند و زمانی که حفظ این وحدت اصل جنگیدن و مبارزه را زیر سؤال می‌برد دیگر " تنها جنگیدن " ترجیح دارد. حال ببینیم که آیا این منطق پس از انشعاب و دستیابی به یکبار چگی و انسجام نسبی در حزب بازم صدق می‌کند یا نه؟

پس از پیروزی انقلاب اکتبر بر سر مسئله صلح با آلمان در کیمپسهای طولانی برومی‌کند. کمونیستهای چپ بشدت با معاهده صلح با آلمان مخالفت می‌کنند و سرانجام کنگره هفتم (فوق العاده) حزب در مارس ۱۹۱۸ اقرار داد صلح را تأیید می‌کند. در این صحن کمونیستهای چپ که سه عضویت کمیته مرکزی انتخاب شده بودند، در اعتراف به انعقاد قرارداد صلح با آلمان از فعالیت در کمیته مرکزی خودداری می‌کردند. در این رابطه لنین قطعنامه‌ای را با عنوان " درباره خودداری " کمونیستهای چپ " از حضور در کمیته مرکزی به کنگره ارائه می‌کند که عین همین قطعنامه به تصویب می‌رسد. " کنگره اعلام می‌دارد که هر کس می‌تواند می‌باید درباره آن اقدامات کمیته مرکزی که مورد تأییدش نیست با صدور بیانییه، و نه ماترک کمیته مرکزی. سلب مسئولیت کند. به این دلیل، کنگره اصبداد در که این رفقای از مسورت با سازمانهای توده‌ای بیانییه‌های خود را پس بگیرند و بدون توجه به آن به انتخاب خود منشویکی " لوگوس - سوسیال دمکرات " به تصویب می‌رسد.

این کنفرانس (پراگ) در ۱۷-۱۸ ژانویه ۱۹۱۲ برگزار می‌گردد و بعدین سوسیالیست منشویکها از حزب طبقه کارگر روسیه اخراج می‌گردند.

برای بحث در مطبوعات حزبی " الف " می‌بینیم، در آینده هم بسیار خواهیم دید که اساساً در حزب بلشویک بروز اختلافات همواره با مبارزه ایدئولوژیک و عمدتاً مبارزه ایدئولوژیک علنی همراه است. (ب) ضابطه حزبی لزوماً ثابت نیست و لزوماً بر اساس اجازه کم نیست همانطور که مثلاً بعد از کسب قدرت می‌بینیم که در مواردی این کار توسط کمیسیون کنترل مرکزی انجام می‌گیرد، در حزب می‌توان قاعده‌های دیگری نیز برای آن وضع نمود. مثلاً تقاضای حدنصاب معینی از اعضا و...

۴) علیرغم اینکه منشویکها در کنگره چهارم در اکثریت هستند و علیرغم اینکه کنگره برخی قطعنامه‌های تاکتیکی انحرافی را تصویب رسانیده ولی از پذیرفته شدن تعریف لنین از عضویت ساله کلیدی برای بلشویکها بود با توجه به حدسایت شرايط این کنگره، کنگره وحدت مجدد بلشویکها و منشویکها بود و این وحدت تا سال ۱۹۱۲ بطول انجامید.

۵) با وجود آنکه برای طرفین ضوابط کار تشکیلاتی حزبی روشن بود و نیاز به اجازه کمیته مرکزی برای بحث حول اختلافات، که در بالا به آن اشاره شد نشانگر آن است. ولی وحدت اختلافات بحدی است که علیرغم انتقادات ارگان مرکزی نشریه‌های علنی و یا غیر علنی دیگری بمرتوسط بلشویکها بعنوان مخالفین و یا اقلیت منتشر می‌شود. (طرح پیشنهادی لنین در رابطه با چنین توافقی در مقاله " به حزب " منعکس است.) از این تاریخ به بعد تمامی اختلافات در درون حزب واحد با برنامه و اساسنامه واحد قابل بررسی است و همانطور که خواهیم دید علیرغم اختلافات بسیار شدید در زمینه‌های متفاوت و علیرغم اشکال متفاوتی که مبارزه جناحها با یکدیگر دارد، ارگانی که به آن پایان میدهد و تصمیمات آن لازم الاجرا نیز هست، کنگره ها و یک کنفرانس های تشکیلاتی است. در چنین وضعیتی است که مقاله " آزادی انتقاد و اتحاد در عمل " توسط لنین نگاشته می‌شود. این مقاله به مدت کمی بعد از کنگره چهارم حزب نگاشته می‌شود، زمانی که بلشویکها اختلافات شدیدی بر سر مسائل ذکر شده در بالا وجود دارد. در رابطه با این مقاله چند نکته قابل توجه است: اول آنکه این موضع لنین بمنظور تأمین حق اقلیت در درون یک تشکیلات واحد با یک برنامه و یک اساسنامه واحد است و لنین در آن مقطع اعتقادی به فعالیت در یک جنبه متشکسل از بلشویکها و منشویکها را نداشته است، هر چند که بعدها در تحلیل از گذشته چنین ارزیابی را هم ارائه داده است. موضع مطرح شده در اعلامیه ضوابطی است که از جانب لنین در چارچوب اساسنامه آن زمان حزب برای جلوگیری از انشعاب در حزب، ارائه می‌گردد. دوم آنکه علیرغم برخی اختلافات بسیار مهم، لنین حفظ وحدت حزب و جلوگیری از انشعاب در حزب را در آن مقطع درست تشخیص می‌داده است و برای جلوگیری از انشعاب خواهان تأمین حقوق اقلیت برای دناغ تبلیغ نظراتش همیشه و در همه جا جز به هنگام عمل که وحدت عمل حزبی را نقض کند، می‌شود.

ولی آیا موضع طرح شده در این مقاله توسط لنین را می‌توان بمثابه اصول اساسنامه‌ای حق اقلیت شناخت و به آن عمومیت داد؟ مسلماً نه!

اما آن را نیز نمی‌توان انکار نمود که شاید در شرایطی در موقع بروز برخی اختلافات مهم در حزب بکار گرفتن چنین ضوابطی لازم آید.

مخالفت لنین با سازش بین گروه‌های متفاوت درون حزب از سال ۱۹۱۰ آغاز می‌گردد ولی با مخالفت اکثریت اعضای کم در پلنوم ۲۲-۲۳ ژانویه ۱۹۱۰ مواجسه می‌گردد. لنین که عضو دفتر کمیته مرکزی در خارج از کشور است ابتکار تشکیل نشست اعضای کمیته مرکزی را از ۲۸ تا ۳۰ ژوئن ۱۹۱۱ بدست می‌گیرد تا مقدمات فراخوانی کنفرانس حزبی را فراهم آورد. که در این نشست قطعنامه ایجاد کمیسیون تشکیلاتی برای برگزاری فوری کنفرانس حزبی و همچنین قطعنامه‌ای با عنوان " درباره مراکز فراکسیونی " تعطیل فوری روزنامه منشویکی " لوگوس - سوسیال دمکرات " به تصویب می‌رسد.

این کنفرانس (پراگ) در ۱۷-۱۸ ژانویه ۱۹۱۲ برگزار می‌گردد و بعدین سوسیالیست منشویکها از حزب طبقه کارگر روسیه اخراج می‌گردند.

۱) قطعنامه نیاز به وحدت و یکپارچگی حزب را " بیش از هر زمان دیگر " مورد تاکید قرار می دهد و این تاکید خاص بخاطر وضعیت ویژه ای است که حزب بمشابه رهبر پرولتاریای در قدرت در آن بصری برد و وضعیت که در بند ۲ قطعنامه تا حدودی توضیح داده شده است . کشور جوان شوراهات از زیر جنگ داخلی بیرون آمده است ، از یک طرف با محاصره بورژوازی جهانی و تلاش آنان برای ضربه به کشور شوراهای او از طرف دیگر با وضع درهم ریخته اقتصادی ، بیکاری ، گرسنگی و فلاکت توده ها روبرو است و علاوه بر همه اینها دشواریهای سیاسی که در آغاز سال ۱۹۲۱ باقیای احزاب فدا انقلابی کادتها ، اسارها ، منشویکها ، آنارشیتها و ناسیونالیستهای بورژوازی پیدا آورد ، از ناراضی دهقانان استفاده کرده و فعالیت شدیدی را علیه حاکمیت شوروی گسترش دادند . شورش های کولاکی در مناطق ایالت تامبوف ، اوکرائین ، دون و سیبری برپا داشتند . در این میان بین گروههای اپوزیسیون درون حزب و حزب ، اختلافاتی بر سر اتحادیه های کارگری بروز نموده بود و برخی دست به فعالیتهای فراکسیونی زده بودند .

۲) قطعنامه بطور آشکار از گروههای باپلاتفرم معین که تا حدود معینی انضباط ویژه نیز برقرار کرده اند بعنوان فراکسیون و بی فعالیت های فراکسیونی نام می برد . و اعتراض قطعنامه به " فعالیت فراکسیونی " این " گروهها " است و آنچه که بطور جدید در این قطعنامه محکوم و ممنوع میگردد ، هرگونه گروه بندی حزبی بمشابه " نقطه " و یا " جلوه ای از فراکسیونیسم " است . حال آنکه فراکسیون نیز منتهی در این کنگره ، بلکه در گذشته بکرات توسط حزب محکوم و غیر مجاز اعلام شده است که من در زیر به نمونه هائی از آن اشاره می کنم :

الف) کنفرانس چهارم حزب در سال ۱۹۰۷ در قطعنامه ای تحت عنوان " درباره مراکز فراکسیونی و تقویت روابط بین کمیته مرکزی و سازمانهای محلی " فعالیت فراکسیونی را محکوم و غیر مجاز اعلام می کند .
۱- جمع شدن سازمانهای محلی بلشویک یا منشویک در سازمانهای فراکسیونی جداگانه در درون حزب و وجود مراکز فراکسیونی جداگانه که فونکسیون آنها با فونکسیون کمیته مرکزی در رقابت باشد ، غیر مجاز و بر ضد وجود یک حزب متحد است . (تاکیدات از من است)

این قطعنامه ضمن اینکه نشان می دهد مدار کنندگان قطعنامه از موضع یک حزب متحد اعلام نگرانی می کنند " با فراکسیونیسم مزبور روشن دارد .

ب) نشست ژانویه ۱۹۱۰ کمیته مرکزی در قطعنامه ای تحت عنوان " درباره نقض انضباط حزبی " مشخصا کار فراکسیونی را نقض انضباط حزبی قلمداد می کند . (۲۱)

ج) کنگره یازدهم حزب که مسئله " اپوزیسیون کارگری " برخوردار می نماید در طی قطعنامه ای ضمن اشاره به مصوبات کنگره دهم مبنی بر نابود ساختن کلیه " جلوه های فراکسیونیسم " ضمن پذیرش مصوبه ۱۹ اوت ۱۹۲۱ کمیته مرکزی ، " اپوزیسیون کارگری " را بخاطر ادامه فعالیت فراکسیونی مورد نقد قرار میدهد : " کنگره با این نظر کمیته مرکزی سابق موافق است که رفقائی که بیانیه را امضا کرده اند به صرف ارسال داشتن آن به ارگان عالی سازمان کمونیستی طبقاتی ما - یعنی کمینترن - به هیچ وجه انضباط حزبی را نقض نکرده اند و در قارابه علت این کار محکوم نمی کنند . ولی کنگره تلاششان را برای تداوم بخشیدن به گروه بندی فراکسیونی به مدت یکسال و به رغم تصمیم قاطع و بدون قید و شرط کنگره دهم ، نشستهای فراکسیونی - شان و ادامه مبارزه فراکسیونی را ماهیت ضد حزبی می داند . " (۲۲)

یعنی این کنگره امضا بیانیه ای مشترک و ارسال آن را ضد حزبی قلمداد نمی کند ولی نظم ویژه آنها ، نشستهای فراکسیونی شان و ... را صغیرا با انضباط حزبی دانسته و به عدم انحلال آنها پس از تصمیم کنگره ده معترض است . و اما وجود گروه های متفاوت حزبی در درون حزب س ۵۰ ر به نحوه شکل گیری حزب که از اتحاد گروه ها و محفل های متفاوت سوسیال دمکرات روسیه پدید آمد ، نشأت میگیرد . نحوه شکل گیری اختلافات نیز در درون حزب که از

کرده اند . اما این و بلشویکها نه بخاطر اینکه آنها بمشابه یک کرایسش اپورتونیستی شناخته نمی شدند بلکه به این خاطر که " حفظ وحدت ضرورت مطلق است که منافع جنبش طبقه کارگران را حکم میکند " برای اجتناب از انشعابی که می توانست در صفوف پرولتاریای روسیه شکاف ایجاد کند و موجودیت حکومت شوروی را به مخاطره اندازد ، چنین حکمی را صادر نمودند . این منطق همان منطق همیشه ای است .

کنگره دهم حزب کمونیست روسیه (بلشویک) در ۱۶ تا ۱۷ مارس ۱۹۲۱ تشکیل شد . مسائل مهمی چون مسئله وحدت حزب ، اتحادیه ها ، نپ و ... در دستور کار کنگره قرار داشت . این کنگره قطعنامه " درباره وحدت حزب " را به تصویب می رساند . در قطعنامه مزبور هرگونه گروه بندی حزبی ممنوع گشته و سرپیچی از این حکم اخراج اعلام می شود . در بند ۱۷ این قطعنامه ، قاعده جدیدی وضع می شود که بر اساس آن اخراج عضو کمینترن ممنوع می گردد . در این قطعنامه آمده است :

" ۱- کنگره توجه تمامی اعضای حزب را با این نکته معطوف می دارد که وحدت و همپیوستگی صفوف حزب و تأمین اعتماد کامل بین اعضای حزب - و نیز تأمین کار و اقامتفقانه ای که واقعا معظهور وحدت اراده پیش آنگه پرولتاریا باشد . در لحظه کنونی ، که یک سلسله عوامل باعث تشدید تزلزل در محیط اطراف اهالی خرده بورژوازی کشور میگردد ، ضرورت خاصی دارد . اما از همان قبل از آغاز مباحثه عمومی حزبی درباره اتحادیه ها ، در حزب برخی علائم فعالیت فراکسیونی آشکار گردید بدین معنی که گروه های باپلاتفرم خاص پدید آمدند که تا حدود معینی در طریق عزلت جوئی و برقراری انضباط گروهی می کوشیدند . لازمست که تمام کارگران آگاه بر زبان بخشی و مجاز نبسودن هرگونه فعالیت فراکسیونی آشکارا پی برند . استفاده ای که دشمنان پرولتاریا از هرگونه انحرافی از خط مشی کمونیستی به تمام معنی پیگیری می نمایند ، شاید بتوان گفت بانهایت وضوح در شورش کرونشتات متظاهر گردید . کار دسفیدها ... می دانند چگونه خود را زرد کمونیستها و حتی چپ ترین کمونیستها را آورند . شبنامه های منشویکی که در آستانه شورش کرونشتات در پرتو کار ادمنتشورک دیدن میماند نشان میدهد که چگونه منشویکها اختلاف نظر ها در برخی از نقطه های فراکسیون بازی در داخل حزب کمونیست روسیه استفاده کردند . ۲- در مبارزه عملی علیه فعالیت فراکسیونی باید هر یک از سازمانهای حزب به موکدترین نحو مراقب باشند که هیچگونه اقدامات فراکسیونی بعمل نیاید . هر انتقاد کننده ای باید علاوه بر این در مورد شکل انتقاد و موقعیت حزب را در بین دشمنان احاطه کننده آن در نظر گیرد و از لحاظ مضمون انتقاد باید با شرکت مستقیم خود در کارهای اداری و حزبی رفع اشتباهات حزب یا اعضا ، جداگانه آن را عملا آزمایش نماید . هر تحلیلی از خط مشی عمومی حزب یا بررسی تجربه عملی آن ، واری اجرای تصمیمات آن ، بررسی اسلوب های رفع اشتباهات و غیره باید بهیچوجه در معرض بحث مقدماتی گروه های قرار نگیرد که بر اساس " پلاتفرم " معین و غیره تشکیل می شوند بلکه باید منحصرا در معرض بحث مستقیم کلیه اعضای حزب قرار گیرد . برای این منظور کنگره دستور میدهد ، ورقه بحث و انتقاد ، و مجموعه های مخصوصی بنحوی منظم تر منتشر گردد . در عین حال اعلام میدارد که درباره مسائل که مثلا مورد توجه خاص گروه باصطلاح " اپوزیسیون کارگری " بود ، یعنی تصفیه حزب از وجود عناصر غیر پرولترو غیر قابل اعتماد ، مبارزه با بوروکراسیسم ، بسط دمکراتیسم و فعالیت مبتکرانه کارگران و غیره ، هر نوع پیشنهاد عملی باید بانهایت دقت بررسی شود . ۳- بدینجهت کنگره کلیه گروه های واکه بر اساس پلاتفرم های گوناگون تشکیل شده اند (از قبیل گروه " اپوزیسیون کارگری " ، " مرکزیت دمکراتیک " و غیره) بدون استثنا منحل اعلام می نماید و دستور انحلال بیدرنک آنها را میدهد . کسانیکه از اجرای این قرار کنگره سرپیچی نمایند بی چون و چرا بیدرنک از حزب اخراج خواهند شد . (تاکیدات از من است)

به نظر من بطور کلی از قطعنامه می توان مطالب زیر را برداشت نمود :

ابن‌دا با گروه سوسی و دسته بندی آغاز می‌گردد به همین تاریخ برمیگردد . حزب س ۰ ر ۰ در مسیر رشد و تکامل حزب همواره با حل این معضل نیز مواجه بود . ولی در طول همین تاریخ همواره فعالیت فراکسیونی این گروه ها مرز بندی شده و ایجاد گروه بندیهای جداگانه با انضباط درونی جداگانه همواره مغایر با وحدت حزب و مغایر با نیازهای یک حزب جنگنده قلمداد شده است . تا سرانجام پس از انشعاب ۱۹۱۲ ویس از پیروزی انقلاب با توجه به وظایف حیاتی و نوینی که در مقابل حزب قرار داشت و برای حفظ وحدت حزب که بسا موجودیت اولین انقلاب پیروز مند سوسیالیستی گره خورده بود ، وجود هرگونه گروه بندی جداگانه در درون حزب ، با عنوان "نطفه های فراکسیون" ممنوع اعلام میگردد و در عین حال ضوابط معینی برای هر چه گسترده تر کردن دمکراسی درون حزبی وضع میگردد . ولی آنچه که گفته شد : **اولا ، نیاید این نتیجه را گرفت که راه تکامل هر حزبی ؛ مبارزه گروه های متفاوت حزبی میگذرد که این ویژه وضعیت روسیه و حزب س ۰ ر ۰ بوده است و باید از نتایج غنی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) در مرز بندی با آن بهره جست .** **ثانیا ، نیاید این احتمال را نیز نادیده گرفت که در شرایط مشخصی در اوج گیری اختلافات در درون یک حزب که صف بندیهای معین نظری شکل میگیرد شاید دست یازیدن به چنین وسیله ای برای روشنی بخشیدن به سایه روشن های نظری و اختلافات لازم آید .** چنانکه مجاز دانستن شرکت در انتخابات بر پایه پلافرم ها گاهی می تواند گره گشا و روشنی بخش صف بندیهای نظری بلحاظ کمی باشد ، چنانچه در جریان انتخابات کنکره حزب س ۰ ر ۰ در چنین شد . (۲۳) **ثالثا وجود چنین احتمالی را هرگز نمی توان و نیاید تا حد اصول اساسنامه ای حزب ارتقاء داد .** رابعا قطعنامه نقل شده از کنگره یازدهم در برخورد به گروه "اپوزیسیون کارگری" نشان می دهد که بلشویکیها علیرغم به تصویب رساندن چنین ضوابط انضباطی انعطاف لازم را در بکار گیری آنها داشته اند . (۲۴)

واما در مورد بند (۷) این قطعنامه که بند جنجال آفرینی نیز بوده است ، در این بند آمده است : "۷. بمنظور برقراری انضباط اکید در داخل حزب و در تمام کارادارات شوروی و نیل به حداکثر وحدت در عین برانداختن هرگونه فراکسیون بازی ، کنگره به کمیته مرکزی اختیار میدهد ، در صورت تخطی از انضباط یا احیاء فراکسیون بازی و یا توسل به آن کلیه مجازاتهای حزبی را تا اخراج از حزب بکاربرد و در مورد داعیاء کمیته مرکزی آنها را بر حلقه نامزدی کمیته مرکزی تنزل دهد و حتی بعنوان اقدام نهائی از حزب اخراج نماید . شرط بکار بردن این اقدام نهائی در مورد اعضا کمیته مرکزی ، نامزدهای عضویت کمیته مرکزی و اعضا کمیسیون تفتیش باید تشکیل پلنوم کمیته مرکزی یا دعوت کلیه نامزدهای عضویت کمیته مرکزی و کلیه اعضا کمیسیون تفتیش باشد . اگر یک چنین جلسه عمومی مرکب از مسئولیت دارترین رهبران حزب با دو سوم آراء خود تنزل عضو کمیته مرکزی رابعه مرحله نامزدی کمیته مرکزی یا اخراج از حزب ضروری شمارد . آنوقت چنین اقدامی بیدرنگ عملی گردد" (۲۵)

اول ببینیم لنین در این مورد چه می گوید : لنین در سخنرانی در مورد "وحدت حزب و انحراف آنارکوسندیکالیستی" در کنگره ده می گوید : "بند هفتم این قطعنامه علنی نمی شود ، بندی که یک تدبیر فوق العاده محسوب می شود : حق اخراج از کمیته مرکزی که به نشستی متشکل از اعضا و کاندید سوسی اعضا و اعضای کمیسیون کنترل مرکزی با دو سوم آراء و اگذاری می شود . این اقدام در شورای مربوطه متشکل از نمایندگان نظرات مختلف مورد بحث قرار گرفته است . رفقا امیدواریم که چنین حالتی پیش نیاید که احتیاجی به استفاده از این بند باشد . ولی در موقعیت جدید این برای ما لازم است ، چون مادر حال حاضر در دوران سختی بسر می بریم و می خواهیم تمامی آثار و امکانات **جدایشه را پاک کنیم ، هر آنچه که می تواند به تجزیه ما منجر شود .** (۲۶) وی در سخنرانی پایانی خود ، درباره وحدت حزب و انحراف آنارکوسندیکالیستی" در پاسخ یکی از اعضای گروه "مرکزیت دمکراتیک" که مطرح نموده است : پاراگراف (۷) قطعنامه غیر ضروری است چون کمیته مرکزی بدون این بند نیز چنین حقی را دارد ، می گوید : "ما پیش نهاد می کنیم که پاراگراف (۷) علنی

نشود . چون امیدواریم که کار سرد آن لازم نیاید . این يك "تدبیر" برای "حالت فوق العاده" است . اما وقتی رفیقی از "مرکزیت دمکراتیک" می گویند که کمیته مرکزی از نظر اساسنامه ای چنین حقی را ندارد ، و بر نسیب های سانترالیزم دمکراتیک رانمی شناسد . این کمیته مرکزی منتخب کنکره حق دارد یک عضو کمیته مرکزی را اخراج کند ، این رابهیج وجه نه دمکراسی و نه سانترالیزم مجاز نمی کند (و در جواب فریادی از میان جمعیت که می گوید "فراز حزب" می گوید :) بخصوص بر دراز حزب ، کنکره کمیته مرکزی را انتخاب میکند و بدین وسیله بالاترین اعتماد را به او ببین می کند و بدین وسیله رهبری رابه او میدهد . ولی اینکه کمیته مرکزی در رابطه با عضو از خودش چنین حقی را داشته باشد . چنین چیزی را حزب ماهرگز و در هیچ کجا مجاز نکرده است . این یک تدبیر برای حالت فوق العاده و اقدام نهائی است ، که بطور مشخص با آگاهی به خطر فعلی در نظر گرفته می شود "یک تجمع فوق العاده و غیر عادی تشکیل می شود : کمیته مرکزی بعلاوه نامزدهای کمیته مرکزی بعلاوه کمیسیون کنترل با حقوق برابر . چنین تجمعی ، چنین پلنومی با ۴۷ نفر اساسا در اساسنامه خود پیش بینی نکرده ایم ، و در عمل نیز هیچ کاه بکار نبرده ایم . بدین دلیل تکرار می کنم که رفقای گروه "سانترالیزم دمکراتیک" ناصول و نه پرنسیپهای سانترالیزم دمکراتیک و نه پرنسیپهای سانترالیزم را می شناسند" . (۲۷) (تاکیدات از من است)

خوب لنین در توضیح این بند از قطعنامه بچند نکته بسیار ظریف و مهم اشاره دارد که نادیده انگاشتن آن بتدریج باعث جاری شدن قواعدی غیر اصولی در حزب کمونیست روسیه (بلشویک) بعد از مرگ لنین شد و به تبع آن بخشادر سایر احزاب کمونیست . همانطور که از عنوان قطعنامه روشن است این قطعنامه در رابطه با **ضرورت وحدت در حزب مطرح گشته است و در رابطه با این " ضرورت" قطعنامه در بند ۷ خود تلاش دارد هرگونه امکانی را که منجر به نقض وحدت می شود هر آنچه را که می تواند نطفه انشعاب در حزب باشد بکشاند .** در این رابطه قطعنامه احتمال فراکسیون بازی در کمیته مرکزی حزب را نیز محتمل می دانند و برای آنکه بتوان در چنین مواردی بطور اضطراری و ویژه و بسرعت جلوی انشعاب را بگیرد حکمی رابه عنوان "تدبیر فوق العاده" از تصویب می گذرانند و آن دادن اختیار به نشستی متشکل از کم کاندیداهای آن و اعضای کمیسیون کنترل مرکزی برای اخراج عضو از کمیته مرکزی است . ولی همانطور که در سخنرانی لنین بصراحت بیان شده است : **اولا ؛ این تنهایی تدبیر فوق العاده برای نهائی ترین اقدام است .** **ثانیا ؛ چنین تدبیری در موقعیت جدید دوران سختی که حزب کمونیست روسیه به سر میبرد برای ختمی کردن هرگونه احتمال تجزیه و انشعاب در حزب ضرورت دارد .**

ثالثا ؛ این "تدبیر فوق العاده" با اصول سانترالیزم دمکراتیک و سانترالیزم معایرت دارد و به همین دلیل نمی توان آن را جزء اصول اساسنامه ای بحساب آورد . و نیاید آن رابه قاعده عمومی حزبی تبدیل کرد . چراکه جمعی که اجرای این تدبیر بعد از او گذاشته می شود مطابق با هیچیک از اصول اساسنامه ای نیست .

رابعا ؛ این تدبیر با توجه و آگاهی به خطری که در آن زمان حزب کمونیست روسیه را تهدید می کند اتخاذ می شود . معیارت دیگر در شرایطی که هرگونه انشقاق و دو دستی در حزب . موجودیت حکومت شوروی را بخطر می اندازد ؛ و محدوده زمانی چنین خطری نیز قابل تخمین نیست . حزب راه حلی را برای گریز از آن برمیگزیند که نباید به قاعده عمومی و دائمی حزب تبدیل شود و به همین دلیل نیز نباید بمتابه اصول اساسنامه ای بکار گرفته و بیابه قاعده عمومی حزبی تبدیل شود . ولی چه بسا که در مطلع مشخص تاریخی به تصویب رساندن چنین قواعدی برای سایر احزاب هم لازم افتد . کمونیستها باید به کنکره ده حزب کمونیست روسیه (بلشویک) و مصوبات آن ، از یک طرف بمتابه یک بخش از تاریخ حزب بنگرند ؛ از طرف دیگر شرایط مشخص آن را بمفهوم مقتضیات یک حزب در قدرت با تمام ویژگیهایش در نظر بگیر

گیرند، "آن راهم‌کنند" و از آن بیاموزند.

چنانچه می‌بینیم انترناسیونال کمونیست و شخص لنین در رابطه با احزاب دیگر سایر کشورها، حتی بعد از گذرگه ده حزب کمونیست روسیه (بلشویسک) نسخه‌ای پیش آماده‌ای ندارد و تنها پس از بررسی مسائل آنها رهنمودهای مشخصی ارائه می‌دهد.

بطور مثال انترناسیونال کمونیست عملکرد انشعاب جناح چپ حزب چکسلواکی در ۲۵ سپتامبر ۱۹۲۰ و تشکیل حزب کمونیست چکسلواکی بطور مستقل را غلط ارزیابی می‌کند و دو جناح را ملزم به وحدت مجدد می‌کند. که این وحدت در گذرگه وحدت نوامبر ۱۹۲۱ اعلی می‌گردد. پس از آنکه جناح چپ مجدداً با ایجاد فراکسیون در مقابل حزب، از حزب اخراج می‌گردد؛ این اخراج که با توجه به ممنوعیت فراکسیونیزم و فراکسیونها "مصوبه گذرگه سوم حزب" انجام می‌گیرد، مورد تأیید گذرگه چهارم انترناسیونال کمونیست (کمینترن) واقع نمی‌شود. موضع کمینترن در این قبال از این قرار بوده است که اخراج اپوزیسیون را اشتباه ارزیابی می‌کند و اظهار نظر می‌کند که موضع اصولی در قبال آنان خلع مسئولیت تاکنگره‌ها اخراج بوده است.

هدف از ذکر این مثالها - که به درازا هم کشید - آن است که بتوانیم منطق عمومی را در نحوه برخورد لنین و بلشویکها دریابیم.

اول اینکه: برای بلشویکها تشکیلات و اصول مربوط به آن آیه‌های خشک و غیر قابل انعطاف نبوده، بلکه اصولی عام و قابل انعطاف در شرایط مشخص بوده‌اند.

دوم اینکه: منطق حرکت بلشویکها آن بوده است که: برای دستیابی، حفظ و یا تحکیم وحدت و یکپارچگی حزب چه باید کنیم؟ و با حرکت از این نقطه، متناسب با وضعیت و شرایط مشخص حزب راه حل‌هایی در چارچوب اصول عام بگماید. گاهی عدول تا حد معینی از یکی و گاه از دیگری را نیز در بر داشته است، ارائه می‌داده‌اند. بر مبنای این منطق، مندی که نقطه حرکت خود را وجود حزب یکپارچه قرار می‌دهد و برای حل اختلافات درون آن راه حل می‌جوید مردود است. چرا که حزب رزمنده پرولتری همواره در حرکت است، همواره در این مسیر پرفراز و نشیب امکان بروز اختلافات هست، و در این رهگذر است که یکپارچگی و انسجام آن محک می‌خورد.

سوم اینکه: همواره از نظر بلشویکها حفظ وحدت، جلوگیری از انشقاق و پراکندگی اصل بوده است و این اصلیت حکم منافع جنبش کارگری و طبقه کارگر بوده است و تنها آنجاکه این اصل، اصلی مهم‌تر و آن - اصل مبارزه - را وسیع‌تری دیگر منافع جنبش کارگری را مورد تهدید قرار می‌داده است، از آن عدول نموده‌اند.

پس برخورد و تئوهای بظاهر متناقض لنین و بلشویکها، اما و اگرها و سیاست‌های یک قاعده عمومی نیستند، بلکه کاربست زنده و بالنده و مطابق با وضعیت مشخص حزب و جنبش می‌باشند.

نکاتی در مورد مبارزه ایدئولوژیک علنی

فکر کردن به این مقوله مرابیه‌ادحرف رفیقی می‌اندازد که می‌گفت: "در عربستان که اصلاحات بتری وجود ندارد، صحبت از پایداری شدن آن بی‌پایه است."

در تشکیلات ما که کسی اصلاً مبارزه ایدئولوژیک را عملاً تجربه نکرده است، صحبت در مورد "علنی" و یا "درونی" بودن آن، واز آن بالاتر "بی‌قید و شرط" و یا "باقید و شرط" بودن آن خیلی غریب می‌نماید.

با این حال گویا جنگی بر سر مبارزه ایدئولوژیک علنی بی‌قید و شرط "در سر گرفته است". جنگی بر سر دو گرایش، گرایشی که ظاهر ابانفی "بی‌قید و شرط" بودن مبارزه ایدئولوژیک عملانی مبارزه ایدئولوژیک را متناسب با بقا، سرزنده و شاداب و تکامل حزب، زیر سؤال می‌برد و عملاً از سیستم معیسی تشکیلاتی دفاع می‌کند. و دیگری با دفاع از بی‌قید و شرط بودن مبارزه ایدئولوژیک علنی در همه جا و همیشه و مسط دادن آن تا حد اصول اساسنامه‌ای انحرافی دیگر را در مناسبات تشکیلاتی سدک می‌کشد.

بحث بگونه‌ای مطرح کشته است که کوئی مسئله مبارزه ایدئولوژیک بمثابه تنها مانع ایجاد "وحدتی آگاهانه" در بین نیروهای یک تشکیلات کاملاً در سازمان مایذیرفته شده و حتی رایج است و کمبود تنه‌اعلی کردن آن و آنهم بدون قید و شرط است. بعبارت دیگر "علی" نبود" آن را امری بدیهی فرض می‌کنند.

این نیز از مشخصات فرقه‌هاست که با سران مشخص می‌شوند و تنها زمانی که در بین سران اختلافی جدی پیش می‌آید تصمیم بر "جاری ساختن ساختن مبارزه ایدئولوژیک" می‌گیرند و آن نیز نه برای مراجعه به "آراء عمومی" بلکه برای عملی ساختن امر انشعاب است. و اساساً مبارزه ایدئولوژیک و مباحثات قبل از اتخاذ تصمیم در درون و بیرون حزب، اعتقادی نیست.

این تفاوت وحدت و یکپارچگی در درون یک حزب با یک فرقه و یا محفل است. حزب وحدت و یکپارچگی اش را از مبارزه ایدئولوژیک در درون و بیرون کسب می‌کند ولی یک فرقه یکپارچگی را از سازش ایدئولوژیک در بالا، بی‌اراده کردن پائین و بیگانگی با توده‌های کارگرو زحمتکش بدست می‌آورد.

در اینجا قاعدتاً در مبارزه ایدئولوژیک و یا مبارزه ایدئولوژیک - علنی را بر شمارم، که تاکنون بسیار در این رابطه سخن رفته است. تنها به ذکر نکاتی چند در رابطه با موضوع طرح شده بسنده می‌کنم و بحث جامع تر را در مقاله‌ای دیگر در آینده می‌سپارم.

- غالباً هنگامی که اختلافی در حزب بروز می‌کند - بخصوص در یک حزب توده‌ای - مبارزه ایدئولوژیک علنی عمده می‌گردد. در مراجعه به تجربه بلشویسم می‌بینیم که اشکال مختلف و متنوع مبارزه ایدئولوژیک و عمدتاً بطور علنی بکار گرفته شده است. منطق آن را تاکنون بررسی کرده‌ایم و در زیر نیز اشاره‌ای به آن خواهیم داشت.

تاکنون نیز در فتن "قید و شرط" مبارزه ایدئولوژیک از زوایای مطرح شده است: اول اینکه هر عضو تشکیلات حق داشته باشد هر انتقادی از تصمیمات حزب را "همیشه"، "همه‌جا" و بطور "کاملاً آزاد" - مگر در عمل مشخص - مطرح نموده و نظرات فردی خود را تبلیغ نماید و اکثریت هم موظف به تبلیغ نظرات هراقلمسی (مخالفی) در هر زمان باشد.

دوم آنکه، آن زمان که قرار بر علنی شدن مطلبی است - که خود به معنای پذیرش قید و شرطهای معینی تا علنی شدن است - دیگری از آن اعصمال سانسور نشود.

در رابطه با حالت اخیر ذکر دو نکته لازم است: اولاً، وقتی بحث بر سر مبارزه ایدئولوژیک در درون یک جریان و یا سازمان مطرح است، طبیعی است که بحث در چارچوب برنامه (۲۸) آن سازمان مشخص مورد نظر است. (۲۹) چرا که مبارزه ایدئولوژیک بین جریانات متفاوت خواهی نخواهی در سطح جنبشی مطرح است و کسی نمی‌تواند با آن مخالفتی داشته باشد. پس سانسور کردن و یا حذف یک مقاله از این زاویه اصلاً نمی‌تواند مطرح باشد.

و ثانیاً زمانی که مبارزه ایدئولوژیک و جاری نمودن مباحثه آزاد قبل از اتخاذ تصمیم، لا اقل در درون یک سازمان متداول و معمول است و هر گرایش فرصت ارائه و تبلیغ نظراتش را به حال لا اقل در درون سازمان دارد، دیگری نیازی به این نیست که مثلاً فردی هنگامی که قرار بر بحث بر سر مطلب معینی است، مطلب دیگری را وارد کند. حتی اگر چنین چیزی محتمل هم باشد عملاً و بطور طبیعی مطرود است. در نتیجه این بحث نیز اساساً در اینجا جایگاه ندارد و سانسور و یا حذف یک مقاله و یا بخشی از آن از این زاویه نیز نمی‌تواند مطرح باشد. و اما در رابطه با حالت اول، در مراجعه به تاریخ بلشویسم می‌بینیم که مبارزه ایدئولوژیک علنی همواره به عنوان یکی از بهترین و موثرترین اشکال مواجهه با اختلافات مطرح بوده است. و این امر متناسب با شرایط مشخص، حد اختلافات، وضعیت جنبش و نیاز مندیهای آن در هر مقطع و... حتی گاه بدون قید و شرط و به مفهوم انتقاد "همیشه" و در "همه‌جا" بکار گرفته شده است؛ تا طبقه کارگر و توده‌ها خود به تری بتوانند در رابطه با اختلافات رهبرانشان به قضاوت بنشینند و برای آنکه بتوان از وقوع انشعابی

زودروسی که موجبات بی‌اعتمادی طبفه کارگرو توده‌ها را برمی‌انگیزاند و موجب انتقافای در میان آنان می‌شود، جلوگیری نمود.

در زمانی که کنگره سوم حزب سوسیال دمکرات روسیه در شرف برکسزاری بود، لنین در مقاله "به حزب" برای پایان دادن به نزاع و اعاده زندگی پیشنهادهای را عنوان می‌نماید:

"کنگره سوم برای پایان دادن به نزاع و اعاده زندگی حزب چه باید بکنند اساسی‌ترین امر در این خصوص بنظر ما اصلاحات زیرین است که ما از آنها دفاع خواهیم کرد. بخاطر انجام آنها از هر وسیله قانونی موجود استفاده خواهیم کرد."

"۳۰۰۰" قوانینی که باید انجام مبارزات حزبی بوسیله شیوه‌های حزبی را تضمین کند، تجربه کل مبارزات بعد از کنگره اساسی بودن این اصلاحات را نشان داده است ضروری است که تضمین حقوق هراقلیتی درون قواعد حزبی گنجانده شود. بصورتی که عدم توافق ناراضی‌ها و هیجانات که پیوسته و بگونه‌ای اجتناب ناپذیر پدید می‌آیند بجای آنکه در کانال‌های مصلحتی بازاری و کهنه‌وصف بندیه و مشاجرات جریان یابند به کانال‌های (که هنوز به آنها عادت نکرده‌ایم) مبارزه قانونی و اصولی و شایسته در جهت اقتضای فرودگشایده شود. در میان شرایط مورد لزوم برای چنین تنبیزی نکات ذیل را طبقه‌بندی می‌کنیم: اقلیت باید مجاز باشد که دارای یک یا چند گروه نویسنده بوده، حق دار بودن نماینده در کنگره‌ها را داشته باشد همراه با وسیع‌ترین تضمینات رسمی، در رابطه با انتشار ادبیت حزبی انتقاد آمیز از فعالیت‌های نهادهای مرکزی حزب، حق کمیته‌ها برای دریافت (از طریق سیستم عمومی توزیع حزب) نشریات حزبی خاص که مورد تحلیلشان می‌باشد باید رسماً شناخته شود. (تاکیدات از من است) (۳۱)

لنین برای غلبه بر بحران در حزب خواهان بکارگرفتن قوانینی است که حقوق هراقلیتی را تضمین کند و نام آن را نیز شیوه‌های حزبی مبارزات درون حزبی می‌گذارد. ولی آیا حق اقلیت همیشه و تنها به این وسیله و با این قوانین معین و همین شکل تامین می‌شود؟ و بیا به عبارت دیگر آیا این موارد در نیسیپهای دفاع از حقوق اقلیت در یک تشکیلات هستند؟ و آیا شیوه‌های حزبی مبارزات حزبی، نسخه‌هایی از پیش آماده‌اند؟ پاسخ به هر سه سؤال بالا منفی است. این شیوه‌های دفاع از حق اقلیت و کار بست چنین قواعدی هر چند که می‌تواند در موارد معینی و شرایط مشخصی لازم و حتی ضروری افتند ولی نمی‌توانند به مثابه قواعد عمومی حزبی و اصول اساسنامه‌ای نگریسته شوند. به این دلیل که اساسنامه و اصول مندرج در آن مقررات حاکم بر یک سازمان هستند که این قواعد محدودیت زمانی معینی ندارند، حال آنکه وجود چنین اقلیتی در یک تشکیلات نمی‌تواند به درازای عمر آن باشد. احتمالات متفاوت و اشکال متفاوت اختلاف درون حزبی، و راه‌حل‌های متناسب با آن و نیز نمی‌تواند یک به یک پیش بینی و از پیش تدوین شوند. تنها با بدین منطق عمومی را دریافت. چنین چیزی بسیار بعید و حتی غیر ممکن بنظر میرسد که اقلیتی ثابت را در حزب متصور شد که برای مدت زمانی نامحدود همیشه بر سر مسائل متعددی، بطور اتفاقی، بطور ثابت در کنار یکدیگر قرار گیرند و نمایی توان اعتقاد به وجود و یا لزوم یک حزب یکپارچه لنینی یا تحریک بالا را داشت و همزمان از وجود اقلیتی ثابت و دائمی در حزب دفاع کرد. این نوع دفاع از حقوق اقلیت، دفاع از نوع و مدل معین تشکیلاتی است. گرایشی که همگساری جریانات متفاوت را در کنار یکدیگر با حداقل‌های مثلث تحت یک "مسئورای رهبری" پیشنهاد می‌کند که بر سر مسائل مختلف هر کدام خط و مشی معینی دارند و بیک شکل فدراتیو پیش می‌روند. چنین گرایشی می‌تواند برای دستیابی به هدف "وحدت"، پیشنهاد تشکیل "جبهه" حول پلاتفرم‌های معین را بدهد و این به بحث مشخص مابعدی قانونمندی‌های حاکم بر یک حزب رزمنده لنینی ربطی ندارد.

آنچه که بطور عمومی در یک تشکیلات قابل تصور است، بدین صورت است که در فواصل کنگره‌های سازمانی بر سر مسائل متفاوت و متنوعی اختلاف نظر

بیش آید، و از آنجا که می‌توان نظرات بسیار متفاوتی را محور بود که در مسائل برنامه‌های منسک و بر سر مسائل و تاکتیک‌های معین دارای اختلاف باشند، یک فرد یا عضوی نتواند در مورد یک مسئله در اقلیت قرار گیرد، حال آنکه در مورد مسئله دیگر در اکثریت باشد. به این ترتیب چگونه می‌توان برای هر یک از این اقلیت‌ها که در رابطه با مسائل متفاوت قرار است شکل بگیرند، حق داشتن گروه نویسنده مستقل و با حق دار بودن نماینده در کنگره‌ها را با پلاتفرم‌های معین و ۱۰۰۰۰ افاضل شد، زمانی که افراد آنها لزوماً ثابت نبودند و بعبارت دیگر شناور هستند. هنگام انتخابات نمایندگان پلاتفرم‌های متفاوت، فردی که به این و یا آن اقلیت نظری و بیا به هر دو آنها تعلق دارد یا در یک مورد در اقلیت و در مورد دیگر در اکثریت قرار دارد، ادعای نمایندگی کسی که ادعای نمایندگی می‌تواند داشته باشد؟ (البته، همیشه احتمال این حالت متصور است که بر سر مسئله‌ای حیاتی در حزب اختلاف پیش آید و اقلیتی قابل توجه شکل بگیرد. مثلاً "اقلیتی" که در محکومیت سیاست رهبری در رابطه با اختلاف با کشتگرها شکل گرفته بود، که در چنین مواردی بار نظر گرفتن قاعده عمومی خط لنینی، که همانا حفظ وحدت در حزب در راستای منافع جنبش طبقه کارگر که برای جلوگیری از انشعابی غیر اصولی و بی‌اندرک انشعابی اصولی و ۱۰۰ است، می‌توان چنین حقوقی را برای اقلیت قائل شد و آن‌ها نام سه و ضوابط آن را نیز بر سر (۳۰) و مثلاً مبارزه آید و لوزیک علنی را نیز بدون هر گونه قید و شرطی پذیرفت.

مجدداً قابل تاکید است که شرط لازم برای شکل‌گیری چنین اقلیتی، جاری بودن اصل مهم دمکراسی درون حزبی یعنی شرکت دادن کلیه سازمانها و اعضا، در مباحثات و در موقع اختلافات قبل از اخذ تصمیم است. این از ابتدائی‌ترین پیش شرطها برای نامین حق اقلیت درون یک تشکیلات کمونیستی است و تازه پس از آن است که یک اقلیت می‌تواند مثلاً با یک سوم آراء، خواهان برگزاری کنگره و یا خواهان علنی‌گشتن مباحثات حول مسائل معین گردد.

راه اصولی برخورد با بحران در تشکیلات ما چه بود؟ راه برون رفت چیست؟

اصولی‌ترین راه برخورد با بحران در تشکیلات ما، با توجه به تمام ویژگی‌های پیش، پذیرش مبارزه آید و لوزیک علنی حول مسائل مورد بحث - بدون از تنگ نظرهای فرقه‌ای که سانسور را برای حفاظت از منافع فرقه‌ای، جان‌شیر مصالح سازمان و یا جنبش می‌نمود - و مراجعه به آراء عمومی و نه یک فرماندوم فرمایشی، قبل از هر اقدامی بود.

مبارزه آید و لوزیک علنی حول مسائل مطروحه، در این مقطع می‌توانست وحدت سازمان را تحکیم کند و بیا در صورت لزوم انشعابی اصولی را تدارک بیند.

ولی رهبری با دفاع از منافع حقیق فرقه‌ای خود و با مصلحت‌گرایی‌های فرقه‌ای باعث انشقاق در تشکیلات شد و انشعابی زودرس را بر ما تحمیل نمود. اولین و اساسی‌ترین قدم برای برون رفت از بحران، انقلاب در عرصه تشکیلات و کام نهادن واقعی در راه ایجاد تشکیلاتی متکی بر اصول لنینی - سانترالیزم دمکراتیک است؛ تا بتوان برابریات و گرایشات انحرافی فاشق آمدوراز نهفته عدم موفقیت در رابطه با سازمانگری، بی‌بندیتوده‌ها، نقصان عبارت‌گری و ۱۰۰ را کشف نمود. مورد اخیر همراه با مناسبات تشکیلاتی دوجز، جداشدنی و رزایق و سرزندگی یک تشکیلات لنینی هستند.

نسرین

۱۵ مرداد ۱۳۶۸

منابع و زیربسیا:

۱) مخالفت با اس نحوه برخورد مناسنامه‌ها و اسگشتی خط‌های سازمانی در دوره حکومتش که باعث وارد آمدن حراحت‌سگس بر چهار سه مسائل شد. بررسی اس لطعات در جای خود قابل سعی. مع و مطنه معانحه اس حراحت می‌تواند جدی ده نظر سازمانده.

۲) نامه اسگرت: لنس

چگونگی سازماندهی ایجاد تشکیلات در شهرهای کردستان سیاست لیبرال - پاسیفیستی زردآلبویاگلو

دنباله از صفحه اول

تذکر

نوشته زیر که بتاريخ ۶۶/۲/۲۷ نگاشته شده است حاوی اعتقاداتم نسبت به بحران تشکیلاتی بود. از آنجا که به نوشته مزبور هرگز هیچگونه پاسخی از جانب سطوح مختلف تشکیلاتی (که تا مرکزیت نیز ارسال نموده بودم) داده نشد، بدینوسیله برای بازگردن زوایای بحران تشکیلاتی انتشار می‌دهم.

هستیم؟ خیلی حرفها و سئوالات راممكن است بتوانیم مطرح کنیم که آیا اصلا در شهرهای کردستان تشکیلاتی داریم یا نه؟ و یا شاید واقعا اگر در قبال منافع تشکیلات و وظایف کمونیستی آنقدر احساس مسئولیت می‌کردیم که در این زمینه بیان کارمان را نقد کرده، نمی‌گویم برای وظایف انجام نداده خود را ملامت می‌نمودیم! حداقل در عمل جهت ترمیم و رفع نواقص حرکت می‌کردیم، اکنون بهتر و فراتر از این بودیم اما چون بطور ممنوعی یاد گرفته‌ایم تا مسائل سیاسی را بدون درک و فهم آن (به شکل مدو دورهای - بحثهای بی‌سرانجام) مثل آدمی چویدن یک دوره همراه سرکار گذاشته، سرگرمی کنیم.

یا دش بخیر کار مستقیم و کار غیر مستقیم! برای اینکه جایگاه خود را در شهرهای کردستان بشناسیم بایست مناسبات گذشته را تجزیه و تحلیل نمائیم. ببینیم چرا حرکت نگرده ایم و موانع سر راه چه بوده است. اینکه نباید خود را صرفا به گذشته معطوف کنیم در کلیت خود چیز غلطی نیست ولی باید فراموش نکرد که در هر گام امکان دارد گذشته باز تولید شود. در این بحث آنچه می‌تواند صدق پیدا کند همان بخش زیادی از اشکالات و موانعی که موجب شده تا موفق به ایجاد تشکیلات در شهرهای کردستان نگردیم، باز تولید اشکالات گذشته است. در حالیکه یک شرایط فضای باز سیاسی کردستان موجب علنی‌کاری، پراکنده شدن نیروها به لحاظ کیفی (کیفیت) نظم و انضباط

و چه بلحاظ سازمان یافتگی شده بود. برای ادامه فعالیتات سیاسی خود در برابر دستگاه پلیسی و تورا اطلاعاتی وسیع دشمن در یک جنگ نابرابر کار می‌کردیم. جنگ ما جنگ جبهه‌ای بود. مزدوران رژیم از امکانات گسترده‌ای برخوردار بودند که رفقای ما برخوردار نبودند. این تنها عدم وجود امکانات نبود بلکه ساخت تشکیلاتی و سبک کار، اساسا موجب محروم ماندن و تضعیف ما می‌شد. توانائیه‌ها و انرژی‌ها را گرفته به هر زمی برد. نمی‌شود واقعیات را انکار کرد و فداکاری رفقای که بر بستر شرایطی فعالیت می‌کردند که هر گام آن مین گذاری شده بود، نادیده گرفت. دشمن با امکانات در اختیار داشته، قدرت مانور زیاد بطور منظم خود را برای مقابله بسیج می‌نمود و رفقای ما با تلاش بی دریغ سرشار از عشق کمونیستی ولی با امکانات محدود و معدود و کوچک بسا پراکندگی و سراسیمگی دست به عقب نشینی می‌زدند! آنچه قابل ستایش است مقاومت و رزمندگی آنان در شرایطیکه سرکوب شدیدی و ساخت و یافت مناسبات تشکیلاتی مبلغ، مطالباتی - محفاتی و لیبرالی بود!

از زاویه همین مناسبات تشکیلاتی و سبک کار تشکیلاتی: هر کس تا آنجا که عشقش می‌کشید کار می‌کرد. برنامه و تصمیمات جداگانه و مستقلی داشت. سمت کبری مشخصی و مسجعی نبود. سازماندهی

نه بر اساس ضوابطی برنامه ریزی شده، آگاهانه و هدفمند با مضمونی کمونیستی بلکه بر اساس روابط نزدیک خانوادگی و فامیلی، همسایگی و غیره، خلاصه روابط نزدیک و باز محفلی، هسته‌های بی هویت با ارتباطات ضعیف و خیلی پراکنده و آشفتگی سست که این گونه مناسبات را به عریان ترین شکل می‌توان مناسبات لیبرالی - بوروکراتیک خواند. گذاشتن قرارهای بی حساب و کتاب و بی نظم، تا حدود زیادی می‌توان از عدم اجرای قرارها نام برد. بعنوان مثال در این موارد بایست بگویم که در شهری چون تهران تا حدود زیادی این مسئله حل شده بودند این که اصلا وجود نداشت، باشهری چون سنندج و یاسقز قایسل مقایسه نیست بمعنای کلی تر آن، ارتباطات بسیار سست و غیر قابل تکیه، پراکنده و بی نظم بود. کانال‌های ارتباطی متفاوت در هم ادغام شده و این خیلی زیان آور و خطرناک برد زیرا ارتباط متمرکز بسیار ضربه پذیر است. ادغام روابط علنی سمپات ها و دوستداران دور و نزدیک با فعالین تشکیلاتی نه تنها هواداران و اعضا هر تشکیلات سیاسی، از مسائل درون تشکیلاتی همدیگر با اطلاع بودند بلکه خانواده‌ها و بخصوص از همه مهمتر حتی مزدوران رژیم جاش و پساناران! از این رو زمینه مناسبی برای لورفتن ساده، ارتباطات و کانالهای هویت اشخاص و تشکیلاتها چه عرض کنم حتی عوامل نفوذی رژیم در درون بعضی از تشکیلاتها فراهم شده بود. ارتباطات و فعالیت متمرکز و ثابت، بلخت و بی تحرک! در اینجای توانم به ارتباطات رفقای یکی از شهرها اشاره کنم، رفقای تشکیلات این شهر برای تماس و ارتباطات و حل و فصل مسائل خود در ارتباطات تشکیلات شهر دیگری بودند. در یک وضعیت دشوار با تمام اشکالاتشان برای حل یک مسئله کوچک و بر سر بردن نامه و بیانشریه و جزوه ساعتها و روزها سرگردان و پادار هواداران شهر می‌ماندند آن هم در شرایطی که ضریب امنیتی بسیار پائین بود. در مقطع سال ۶۱-۶۰ دستور تشکیلاتی بعنوان یک خط آمده بود تا ارتباطها را هاشوند و هر کس یا کسی ارتباط دارد یا زیر رابطه‌ای دارد را هاکند و گویا اقلیت چنین کاری کرده بود. هر چند بعدها در یک جزوه درونی خواندم که ما چنین کاری نکرده ایم و خط ما این نبوده است. با توجه به چنین اشکالاتی ترکیب افرادی که ما از دست دادیم عمدتا ۳ طیف بودند:

- ۱- افرادی که تحت فشار اشکالات و موقعیت مبارزاتی بشکل سیاسی - نظامی تحت تاثیر خط ۳ یعنی کومه‌له و پیکار قرار گرفته و بسا آن پیوستند.
- ۲- افرادی که با دشوارتر شدن مبارزه طبقاتی به خط سازش طیف راست توده‌ای - اکثریتی پیوستند.
- ۳- افرادی که با وجود ایمان و وفاداری به خط سیاسی خودمان فقط بخاطر آنکه لورفته و سوخته بودند در هاشند و این موجب سلب اعتماد و بدبینی آنان شد. بحث بر سر اشکالات افراد نیست بنابراین مبارزه صادقانه - فداکارانه رفقای که در چنین شرایطی بودند و ماندند به زیر علامت سؤال کشیده نمی‌شود داستانهای در شکل خنده دار ولی در مضمون تاسف آوری وجود دارد که جای آنها در اینجانیست و بهتر است تا در آینده چشم اندازی را ترسیم کنیم و شایسته‌ها آن است که بایده به سرانجام مثبتی برسایم.

دوبینش و دوشویه مبارزه:

ارتباط ارگانیک برنامه و تاکتیک درستی یا نادرستی سازماندهی در دو عرصه تشکیلاتی و کارگری - توده‌ای را محک خواهد زد. برنامه فعالیت سازمان دهی در شهرهای کردستان چیست؟ و با چه نردبانی

دائمی بودن دلیل می شود که امکانات و ارتباطات موقت استفاده نکنیم و آنچه مسلم است باید از ارتباطات سنت و وارفته که خطرناکترند و موجب لورفتن می شوند برهیزنمائیم. مثلاً این جمله آخری دلیل مخالفت من با اصل ارتباطات درست و محکم نیست. ما باید تبلیغات کمونیستی را بطور گسترده ای پیش ببریم. در محلات فقیرنشین حاشیه شهرها، مراکز تجمع کارگری و توده ای (محل کار و زیست) مدارس، خیابانها و چهار راهها، فر و شگاهها، تعاونیها و غیره! اگر مخالف تشکیلات مبلغ هستیم دلیل نمی شود بپیش بردن تبلیغات کمونیستی مخالف باشم. باید با برخورد های انتزاعی بحث اصلی رابه بی راهه کشاند مسئله اساسی این حقیقت است که کانونهای هواداری سبک کار فعالیت حزبی نیست و باز تولید اشکالات گذشته را در خود حمل خواهد کرد. چگونه ایجاد واحدهای پایه در شهرهای دیگر ایران صدق می کند ولی در شهرهای کردستان کانونهای هواداری! این تناقض یک بام و دو هوانیست؟ مردانست که یک پاداشته باشد به مرغ همسایه چکار داریم! زرمه هائی شنیده میشود که آخر ما برای تشکیل واحدهای پایه در شهرهای کردستان عضو نداریم. می گویند فلانی رابه آبادی راه نمی دادند سراغ خانه کدخدای راهی گرفت. البته این زرمه ها قبل از آمدن مقاله مندرج در نشریه ۲۸ و ۲۹ راه کارگر بود که درباره نقش و جایگاه واحدهای پایه نگاشته شده است.

واحدهای پایه را باید عضو و هوادار هم می شود تشکیل داد. واحدهای پایه با گسترش فعالیت خود و مضمون کارش می تواند استخوان بندی محکمی برای ایجاد تشکیلات بوجود آورد در راستقرار و تثبیت مادی و مستقیم و تشکیلاتی ما جامعه عمل بیوشاند. ما باید برای راه رفتن درست بجای زیر پا جلوی پای خود را نگاه کنیم. اگر اکنون فعالیت می کنیم نه صرفاً خود فعالیت، بلکه ادامه کاری بهتر در آینده ای روشن و با برنامه ای معین و هدفمند مورد نظر است بنا بر این کار ما نباید فقط گذراندن وقت در حال حاضر باشد بایستی تشکیلات را بعنوان یک سازمان کمونیستی بر چشم انداز اصولترین نیروی سیاسی سرورند واقعی - عیبی جاری در مبارزات نه تنها خلق کرد بلکه خلقهای زیرستم ایران حک کنیم. اگر سلولهای زنده ای نداشته باشیم که به آنها خون برسانیم، بدن خود را در میان محل کسار و زیست استثمار شوندگان رتند دهیم و نیروی مبدن سازیم، سخن گفتن از ادامه کاری مستقر و استقرار و امنیت بیپوده خواهد بود. سمت گیری توده ای یعنی ریشه دواندن در قلب توده ها. بلافاصله باید طرح عدم تمرکز را به اجرا در آورد و سلولهای حزبی را ایجاد کنیم. با بررسی سطح و شکل مبارزات، شناخت موقعیت کار و زیست و تناسب درخواستهای طبقه کارگر و امشار توده های زحمتکش می توانیم در امر مبارزه و سازماندهی بهره گیریم. بنا بر این واحدهای پایه وجود مادی و ادامه کاری ما را تضمین می کند و حوزه فعالیت ما را گسترش می دهد. کمیته کردستان متأسفانه تاکنون برنامه ای هدفمند و تضمین کننده برای استقرار و ایجاد تشکیلات و ادامه کاری فعالیت در شهرهای کردستان برای آینده نداشته و ندارد و این باعث شده که فعالیت تشکیلاتی را حتی در حال حاضر از دست بدهیم و اکنون مادر شهرهای کردستان فاقد تشکیلات هستیم.

کمیته کردستان با سبک کار گذشته در صدد ایجاد سازماندهی تشکیلات در شهرها، بلکه حداقل ادامه کاری در حال حاضر است و متکی بر روابط نابایدار و سعادتی می باشد، نه اینکه ساداً از چند امکاناتی استفاده نکنیم. بسنده کردن به اینها دامنه دید خود را

(وسیله و تاکتیکی) می خواهیم بالا برویم؟ زدن تشکیلات و ایجاد تشکیلات به سبک کار حزبی و با مضمون فعالیت کمونیستی، سازماندهی کارگری و توده ای برنامه استقرار و میخ خود را کو بیسند، تثبیت و موجودیت ماست، برنامه ای که کمیته کردستان هر چند تا حدودی به آن تن داده، اما با زدردن مخدوشی را ارائه می کند مثلاً اشاره به فعالیت بمعنای صرف بپاخش، بمعنای صرف کلمه مضمون برنامه بالا رابه فراموشی می سپارد زیرا آنچه برایش اهمیت دارد روزمره گرائی و خرده کاری اکونومیستی است امروز بگذرد فردا خود درست می شود. اساس کار خود را توسط کانونهای هواداری پیش ببرد. برنامه کار را در آینده می دهد که در واقع برنامه نیست و زمانی مشکل اصلی "ارتباطات" می شود. مثلاً در گزارش اولین کنفرانس کمیته کردستان آمده بود: (قسمت شهرها) الف برای ایجاد تشکیلات قابل تکیه و ادامه کار در شهرها تلاش لازم را ادامه دهیم. ب - در جهت تثبیت سیاسی خود در آنها بکوشیم. ج - بستر عمومی حرکتان همانا سمت گیری توده ای و کارگری باید باشد. کلی گویی را می بینیم که برنامه، معلوم نیست از چه راهی و به چه وسیله ای می خواهند تشکیلات ایجاد کنند (البته به سبک حزبی آن) تلاش و کوشش در جهت ایسن و آن و تعیین سمت گیری مقولاتی صحیح اندام بدون برنامه ای هدفمند، تقسیم کار، قدرت اجرائی، امکانات و شرایط موجود، بدون برنامه استقرار امنیتی، بدون برخوردیه اشکالات گذشته و بالاخره بدون شناخت از ایجاد واحدهای پایه (سلولهای تشکیلاتی) نقش و جایگاه آنها در ساختمان حزب و سازماندهی مبارزات کارگران و توده های زحمتکش، موفقیتی در این زمینه عاید ما نخواهد شد. برای ایجاد پایه سازی تشکیلات در شهرهای کردستان که حائز اهمیت فراوان می باشد باید در نظر گرفتن شرایط ویژه آنها و مسئله را باید در نظر گرفت:

۱- ارزش قائل شدن، بهادادن به کار و واقعا مستمر و ادامه کاری در کردستان بخصوص شهرهای آن و مهمترین پیگیری واحدهای مسئولیت در قبال آن. ۲- برنامه ریزی استقرار و چگونگی کیفیت ایجاد تشکیلات در شهرهای کردستان، برای پاسخگویی به این الزامات. اکنون بر خورد کشف آمیز کنفرانس دوم کمیته کردستان را بنگریم، خانه ارشمیدی آباد! ضعف ارتباطات در انجام برنامه هایمان در رابطه با شهرها نقش مهمی دارد، اساس سیاست مادر رابطه با شهرها ایجاد کانونهای هواداری است که بتواند متناسب با ظرفیت خود و وضعیت شهرها (علنی کاری، روابط محفلی، شناخته شدگی و سطح پائین نیروها و...) به فعالیت خود ادامه دهند، رعایت اصل عدم تمرکز. پایه حرکتان در این رابطه است. (گزارش برکزاری دومین کنفرانس منطقه ای تشکیلات کردستان - نگاهی به عرصه های مختلف فعالیت - بند ۹، تأکیدات از من است) و در بخش برنامه کار آینده، ب - درونی - بند آمده است: ایجاد کانونهای هواداری در شهرها برقراری سیستمی دائمی برای رساندن نشریه به روشنفکران و عناصر آگاه و پیشروان کرد در شهرها.

در اینجنگته ای را خاطر نشان می سازم که ممکن است برخی از رفقا به عناوین و بهانه های متعدد، با برخورد های انتزاعی بخواهند از اصل قضیه طفره رفته فرار را برقرار ترجیح دهند و آن مسائلی از قبیل مشکلات و وظائفی است که باید انجام پذیرد، مثل ارتباطات - تبلیغات و پخش و غیره است. اینها هر کدام در ارتباط با هم و بشووه کمونیستی - و نه بشووه مبلغ، مطالعاتی - پوپولیستی و لیبرالیستی، بسیار غالبست و حرف ندارد. دارای ارتباطات محکم، منظم و

محدود کردن است به پراکنده کاری و خرده کاری دچار می‌سیم زیرا این سبک کار حزبی نیست، لجاجت خرده‌بورژوازیانه و مقاومت و دفاع منفی برای چیست؟ هنوز اصل سازمان پذیری و انضباط پذیری رایج نگرفته ایم و هشت سال است اندر خم یک کوچه ایم! ایجاد کانونهای هواداری شیوه و سبک کار حزبی نیست و وظائف واحدهای پایه را انجام نمی‌دهد و منافی با اصول سازمانی و سازمانگری است. ادامه کاری ما راحتی در حال حاضر تضمین نمی‌کند و کاری نیز از پیش نمی‌برد. بی‌هویتی - انفعال و شاید بتوان به جرات گفت عدم موجودیت ما را در کردستان باعث خواهد شد! ما واحدهای پایه را می‌خواهیم تنها نیروی سازمانی خود را برای حفظ ارتباط، سازماندهی تشکلهای کارگری - توده‌ای و تقویت و گسترش دامنه مبارزات کارگران و زحمتکشان بخدمت گیریم. آیا نیاز مندیها و الزامات چیست؟ سمت حرکتان کجاست و وظایفمان چیست؟ نباید اساس سیاست خود را بر حساب سرکردان قرار دهیم. چونکی سازماندهی فعالیت در شهرهای کردستان توانایی درک و برخورد مناسب به سبک کار حزبی و استخوانبندی ساختمان حزب م - ل را به نمایش می‌گذارد، وسیله سازمانیافتگی را مضمون مشخص می‌سازد. به دشمن بگوئید تا مطمئن باشید که شما لوله اسلحه رانه رودر روی او گرفته‌اید بلکه در میان تاریکی هوای هم شلیک می‌کنید و کار بی‌هدف ظرفیت هم ندارد. در دعا، در تبلیغات صرف، راه انداختن هیاهوی آنا رشیستی محض نیست. در مدار عدم سازماندهی و برنامه ریزی صحیح است، اصرار بر اشتباهات. عبرت نگرفتن از واقعیات مبارزه طبقاتی!

در عمل: شیوه کار لیبرالی! در حرف: غرور بی جا و هارت و پورت آنا رشیستی! آری اگر بتوان گرد و خاک کرد تا نتایج دستاورد هها، یعنی تخم مرغها را در داخل سبد نشمر د! البته اگر سبدی یا تخم مرغی دراصل وجود داشته باشد. چقدر تاثر انگیز است که تمام ندانم کاریها و اشکالات را باید به حساب سبک کار نوشت. آخر چرا سبک کاری نفسیه و مادرزادی منحرف و مخرب است؟ اگر می‌دانستم یا می‌توانستم به ایسن سؤال پاسخ بدهم معلوم می‌شود چقدر عاشق تکامل جنبش کمونیستی هستیم!

کمیته کردستان با فشار واقعیات اعتراف می‌کند:

"ما تاکنون بشیوه خرده کارانه و غیر موثر اقدام به سازماندهی شهرها نموده ایم یعنی چند نفر هوادار را به هم متصل نموده و اقدام به ایجاد شبکه‌های هواداری منفرد و محدود کرده ایم که هر کدام از آنها دیرینه ازود تحت پیگردار کانهای سرکوب رژیم فقهارفته و متلاشی شده اند." (گزارش کمیته کردستان به سومین کنفرانس منطقه‌ای کردستان - بخش تغییراتی در برنامه‌ها) پیشنهادات زیر مورد تاکید است: برنامه کار ایجاد تشکیلات در شهرهای کردستان - ۱. حل توازن منفی - ۲. عقب نشینی منظم - ۳. استقرار امنیتی برنامه استقرار امنیتی خود شامل سه محور است: ۱. تبدیل ساخت نیمه علنی به مخفی ۲. تقویت انسجام تشکیلات ۳. تدارک تشکیلات

تبلیغاتی برای سمت گیری توده‌ای ۴. ایجاد واحدهای پایه (سلولهای سازمانی) با قدرت تصمیم گیری و اجرایی

۶. مبارزه با انحرافات گذشته و بقایای آن (مناسبات لیبرالی - سانترالیسم بوروکراتیک) پرقراری سانترالیسم دمکراتیک و استحکام آن و روال کار با برنامه روشن و مشخص

۷. سازماندهی سالم تشکیلاتی با سبک کار حزبی، اجرای طرح عدم تمرکز، ارتباطات سازمانی، تفکیک کانال های ارتباطی پایدار تشکیلاتی در کانال های ناپایدار و تصادفی زیرا کانونهای هواداری به دلیل آنکه نقش سلولهای سازمانی، نطفه‌های تشکیلاتی را ندارد همچون کاغذی بایک نسیم درهم پیچیده می‌شود و این شیوه ایجاد تشکیلات بر چشم انداز شهرهای کردستان در برنامه آینده نیست! سازماندهی بایستی در محیط زیست زحمتکشان انجام گیرد، در کارخانجات و کارگاههای بزرگ و کوچک، هر آنجا که طبقه کارگر و زحمتکشان کار می‌کنند باید پایه‌ها، زیر بنا و اسکلت زنده حزب را ساخت مثل سایر شهرهای دیگر ایران - و نیز باید در مورد کردستان هم این چنین کرد این تنها راه اصولی واقعی و ممکن است، شروع با حرکت کنیم بلکه باید از هر آنچه که واقعی است حرکت نمائیم بنابراین راه درست و اصولی نه تنها واقعی هست بلکه ممکن نیز هست. شرایط حاد مبارزه طبقاتی خیلی چیزهایی را که در فعلیت بدلیل مغایرت با منافع شخصی افراد مقبولیت ندارد در آینده برآنان تحمیل خواهد کرد. همانگونه که واقعیت تاکنون چنین بدیهیاتی را به اثبات رسانده است. تاریخ نقش پیشنهاد و انتقاد را در یک حزب سیاسی کمونیست نشان خواهد داد، این الفبای تاریخ است!

۸. مبارزه با انحرافات گذشته و بقایای آن (مناسبات لیبرالی - سانترالیسم بوروکراتیک) پرقراری سانترالیسم دمکراتیک و استحکام آن و روال کار با برنامه روشن و مشخص

۹. مبارزه با انحرافات گذشته و بقایای آن (مناسبات لیبرالی - سانترالیسم بوروکراتیک) پرقراری سانترالیسم دمکراتیک و استحکام آن و روال کار با برنامه روشن و مشخص

۱۰. مبارزه با انحرافات گذشته و بقایای آن (مناسبات لیبرالی - سانترالیسم بوروکراتیک) پرقراری سانترالیسم دمکراتیک و استحکام آن و روال کار با برنامه روشن و مشخص

"ساله این نیست که با چه سرعتی حرکت کنیم، بلکه اینست که به کجا باید برویم، ساله این نیست که آیا کارگران آماده هستند یا نه، بلکه اینست که چطور و به چه منظور باید آماده شوند."

کنفرانس شهریتروگراد حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه (بلشویکها) آوریل ۱۹۱۷ همراه با ۱. دفاع از تزه‌های آوریل ۲. جلانگیم - یادداشت‌هایی جهت یک مقاله یا خطاب در دفاع از تزه‌های آوریل

با ایجاد واحدهای پایه، پیش بسوی ایجاد تشکیلات در شهرهای کردستان

با آروزی موفقیت برای تمامی رفقا در این امر
حمید - ۶۶/۲/۲۷

دنباله از صفحه اول

درباره بحران

را در مباحثات نظری ندانسته و در چارچوب اصول میانی راه کار گریه نقد و تحلیل بحران می پردازد و دیگری منشأ بحران را در اصول و تکرش سازمان در بنیادهای نظریش تلقی می کند. گرایش دوم بحران در تشکیلات ما را بطور مستقیم از بحران "جنبش کمونیستی جهانی و بزعم خود" استالینیزم" نتیجه می گیرد (۱). در نقد مشخصی از بحران کنونی سازمان، بیافتن ریشه های واقعی بحران و ارائه راه حل های زمینی برای خروج از بحران، با الگو برداری و جمله پردازی های عام و کلی ناممکن است و طبیعتاً ساختن درخور نیازهای کنونی نخواهد بود. گرایشی که بحران را در تکرش راه کار گری میانی مسلکی خود در قبایل تئوری و عمل سوسیالیسم می بیند از دونه و نگرش به برنامه، اساسنامه و مناسبات حاکم بر سازمان را نیز معلول آن تصور میکند. عملات تجدیدنظر در میانی راه کار گری را پیشه کرده است و بقولی ۱- "بازبینی" مجدداً تئوری مارکسیستی، ۲- "تکمیل" تئوری مارکسیستی، ۳- تجدیدنمای احزاب کمونیست " را در دستور کار قرار داده است.

از نظر ما بحران جنبش کمونیستی ناشی از عدول برخی موازین حزب لنینی و سپس تجدیدنظرهای رویزیونیستی در مارکسیسم لنینیسم انقلابی می باشد. و بررسی پراتیک احزاب کمونیست در قدرت (ارودگ... سوسیالیستی)، هم اکنون موضوع بحث مهم کمونیستها می باشد و مانع این مبحث را بعنوان یکی از مباحث کنگره (نه کنفرانس)، مدنظر داشته و با پاسداری از سنتهای بلشویکی و از موضع لنینی به مقصد گذشته خواهیم نشست. و در همین راستا در نقد، افشا و طرد نظرات انحرافی دریغ نخواهیم کرد. امروزه نقد بحران جنبش کمونیستی از دیدگاه های مختلف صورت میگیرد که عمدتاً به گرایشات رویزیونیستی و سوسیال دمکراتیک الوده اند. کمونیستهای انقلابی بررسی و نقد گذشته جنبش کمونیستی را مسئولانه و با جدیت در دستور کار قرار میدهند و هوشیارانند که انتقاد از ضعفها و خطاهای گذشته جنبش کمونیستی از زوایای مختلف صورت میگیرد. در این رابطه گرایش سوسیال دمکراسی بمثابه انحراف عمده در جنبش کمونیستی مطرح میباشد و البته در شرایط کنونی گرایشات تروتسکیستی هم فرصت های مناسب برای ابراز وجود خواهند یافت. تجربه گذشته و حال نشان میدهد که جریاناتی فرصت طلب ضعفهای جنبش کمونیستی و "استالینیزم" را صرفاً بهانه قرار داده تا بنیادهای انقلابی مارکسیسم-لنینیسم را مورد حمله قرار دهند.

برای ماتریدیدی وجود ندارد که حزب کمونیست شوروی پس از مرگ لنین و بطور مشخص در دوره استالین و پس از آن در پراتیک خود دچار خطاهای بزرگ شده است و این خود باعث لطامت زیادی به حزب کمونیست و جامعه شوروی گردیده است ولی این امر مهابت و خصلت جمهوری شوروی سوسیالیستی را خدشه دار نساخت.

اکنون در جنبش چپ ایران زیر شعار نقد "استالینیزم"، محموله های قاچاق (نظرات سوسیال دمکراتیک و تروتسکیستی) حمل میشود و در پی آن تجدیدنظر در اصول مارکسیسم لنینیسم انقلابی، این روند در بخشی از نیروها کموبیش طی میشود بخشی هنوز در آغاز راه اندوختگی به منزل لگه رسیده و اتراق کرده اند. نگاهی به تحولات طیف توده ای، نشان میدهد که بیماری و آگیردار در کجای مینه های مساعد دارد. نسیم سوسیال دمکراسی در آغاز وزیدنش بخش وسیعی از طیف توده ای را از پای آورده (از حزب توده- جریان بابک امیر خسروی، از اکثریت بخش وسیعی از رهبری- کادرها و اعضا، از کشتگری ها

۱- لازم بگفتن است که چون گرایش دوم (رفیق بابا علی) نظراتش مغایر با مبانی وحدت ما- سازمان کارگران انقلابی ایران- راه کارگر- در حوزه مسائل جهانی (انترناسیونالیسم پرولتری) می باشد اخیراً انحطاط غالب دول کارگری طرح میشود (در اینجا من تنها به ارائه تصویر و مقایسه برخی از مبانی مشترک نظرات رفیق با تروتسکی اشاره می کنم تا تناقضاتش با نظرات راه کارگر ملاحظه

نیروی قابل توجهی از آنها و ۱۰۰۰) و البته موج سوسیال دمکراسی، راه کارگر (از هر دو جناح) را هم بی بهره نخواهند گذاشت. واقعیت اینست که بحران در سازمان ما دارای زمینه های نظری- برنامه ای نیز بوده است. اما این زمینه ها تنها تناقضاتی است در رابطه با جمهوری دمکراتیک خلق (برنامه انتقالی) و رابطه آن با "برنامه حداقل" و دیگر تئوری پرولتاریا، که این تناقضات در مبانی و تاکتیک پایه ایجاد دو گرایش در سازمان منجر شد. در زمینه نقد بحران جنبش کمونیستی جهانی ما همچنان بر چارچوب میانی راه کارگر تا کمند داریم و در مقابل گرایشات انحرافی سوسیال دمکراتیک و تروتسکیستی از اولویت های کمونیستی خود دفاع می کنیم و در کنار کلیه رفقای هستیم که بدین مبانی وفادارند (حنسی اکثریت دفتر سیاسی علیرغم مصلحت گراشی اپورتونیستی اش در برخورد به ضعفهای اردوگاه سوسیالیستی) ما بر این اعتقاد هستیم که بنیادهای نظری راه کارگر در رابطه با اردوگاه سوسیالیستی اساساً اصولی میباشد و هم اکنون این اصولیها از جانب دو گرایش سوسیال دمکراتیک و تروتسکیستی مورد نفی قرار گرفته اند. گرایش اول در سازمان ما (بخش ۱۰۰ م)، حضور فعال ندارد و پشت گرایش دوم سنگر گرفته است و آنچه که امروز در بحث مشخصی مان مطرح است گرایش تروتسکیستی می باشد. این گرایش در دو حوزه به نظرات خود مباحث داده است. ۱- ارزیابی از اردوگاه سوسیالیستی؛ ۲- در حوزه تشکلات (این بخش در بحث زمینه های تشکیلاتی بحران برخوردار می شود). گرایش دوم که خود را "گرایش نوین" می بیند در توضیح علل عمده بحران جنبش کمونیستی، مسائلی را مطرح می کند که نه تنها جدید نیستند بلکه تئوریهای قدیمی هستند که بدلیل "شرایط مثبتی که در نقد استالینیزم" فراهم گشته، هم اکنون طرح میگردد و با قبول مندل: "امروزه شرایط جهان لحاظ عینی وجه ذهنی برای حل مساله بوروکراسی آماده بنظر می آید. از یک سو شاهد گسترش هر چه دامنه دار تر انقلاب جهانی و رشد فوق العاده نیروهای تولیدی جهانی هستیم، و از سوی دیگر مبارزین انقلابی چه در دولت های کاپیتالیستی و چه کارگری از اهمیت اساسی این مساله برای انقلاب سوسیالیستی آگاه گشته اند." (درباره بوروکراسی- مندل) باید سپس در نوشته ای دیگر به عدم حقانیت نظرات تروتسکیستی پرداخته میشود. اساسی ترین نکاتی که در رابطه با علل بحران توسط رفقا ("گرایش نوین") طرح میشود چنین است:

منبع پیدایش بحران جنبش کمونیستی جهانی "استالینیزم" بوده که از دهه سی میلادی تا کنون، جریان مسلط در جنبش جهانی کمونیست را تشکیل داده است و "ابن بحران را می توان بطور خلاصه در بلوغ عالی شرایط مادی برای سوسیالیسم در عین بحران و یافقدان رهبری انقلابی در مقیاس جهانی تشریح کرد." و "در سطح بین المللی این پدیده از یک سوی بارکود در جوامع انتقالی به سوسیالیسم، انحطاط غالب دول کارگری، خطر احیای سرمایه داری در برخی از آنها (نظیر مجارستان، لهستان و یوگسلاوی) و پرور جنبشهای عظیم اجتماعی بر علیه رژیم های حاکم در این کشورها، و از سوی دیگر بحران جهانی نظام سرمایه داری در دوره انقلاب علمی و فنی که ناخدا کار مستقیم انسانی بعنوان عامل اصلی روند تولید، مرکز بین المللی سرمایه "تکوین شرکتهای فراملیتی و توافقات جهانی سرمایه داری انحصاری دولتی مشخص میشود، مترادف است."

ادعای منسوب به منبع پیدایش بحران جنبش کمونیستی جهانی استالینیزم بوده که از دهه سی میلادی تا کنون، جریان مسلط در جنبش جهانی کمونیست را تشکیل داده است.

این ادعای تروتسکیستی که برای توضیح بحران کوبی یمی بحران "نماز تبه استالین" ۶۰ سال پیش غیب گردیدند، ۴ سال بعد چندی "سپارنسم" را در قدرت حکومتی نوضح میدهد. علت اسمعه خان خسی "کاست غالبه حری" در چیست؟

تروتسکیستها منبع بحران جنبش کمونیستی را مترادف با غلبه " مشی استالینی" در حزب کمونیست شوروی تلقی میکنند معتقدند که "تفاداملسی میان رژیم سیاسی بناپارتیزم و خواسته های انکشاف سوسیالیستی مهمترین منبع بحران های داخلي و خطری مستقیم علیه موجودیت اتحاد جماهیر شوروی بعنوان يك دولت کارگری است ."

" دولت کارگری و مساله ترمیدور و بناپارتیزم "

" بیک کلام رژیم استالینی در دوره انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم همانقدر منشاء خیر است که رژیم ناپلئون بناپارت برای استقرار سرمایه داری. نامه بیک رفیق باباعلی

" گرایش نوین " میگوید که : " استالینیزم پوشش ایدئولوژیک منافع قشر ممتاز بوروکراسی کارگری در دول کارگری و جنبش بین المللی کارگریست . بوروکراسی مذکور موقعیت خود را بر پایه یک انقلاب سوسیالیستی یعنی در نتیجه انقراض مالکیت خصوصی و سواصل اصلی تولید و سلب مالکیت از طبقه سوزووا احراز نموده ، " طبقه جدیدی " را تشکیل نمی دهد و بنا بر این فاقیدیک ایدئولوژی طبقاتی مستقل بوده "

تروتسکی معتقد است : " حکومت سیاسی کنونی در اوج ش . س . س . رژیم بناپارتیزم شوروی (یا ضد شوروی) است " (تاکید از من)

دولت کارگری و مساله ترمیدور و بناپارتیزم

لئون تروتسکی

تروتسکی میگوید :

" بوروکراسی مزایایش را نه از راه مناسبات ویژه مالکیت مختص به خود و بعنوان یک طبقه ، بلکه از طریق مناسبات مالکیتی که توسط انقلاب اکتبر بوجود آمده است و اصولا در خور دیکتاتوری پرولتاریاست ، به چنگ می آورد . ساده ترکیبیم ، تا جاییکه بوروکراسی مردم را غارت میکند و این بهره های گوناگون توسط همه بوروکراسی ها انجام می شود) ، در مفهوم علمی کلمه ، نه با استثمار طبقاتی بلکه با پارازیتیزم اجتماعی گره در مقیاسی بسیار وسیع ، سروکار داریم . " " بوروکراسی ، همانند روحانیت ، از نظر صفات مشخصه طفیلی وارش ، نزدیک به لومپن پرولتاریاست که او هم همانگونه که معلوم همگان است ، معرف " طبقه " مستقلی نیست . "

" حکومت شوروی نمایشگر ابزاری است جهت حفظ پیروزی های سلطه ای که قبلا تحصیل کرده است . "

لئون تروتسکی : ماهیت طبقاتی دولت شوروی

" بوروکراسی از نظر سیاسی از پرولتاریا خلع ید کرده است تا بتواند دست آوردهای اجتماعی را بابت خود پاسداری نماید "

ماهیت طبقاتی دولت شوروی - لئون تروتسکی

" این که ماشق موفقیت بیشتر برای رژیم شوروی بیاورد عکس شقی ویران شدن آنرا برگزینیم ، در هر دو صورت اثبات میگردد که بوروکراسی نسه طبقه ای مستقل ، بلکه زائده ای بر یک پرولتاریاست . یک غده می تواند به ابعاد بسیار بزرگی رشد کند و حتی ارگانیزم زنده را در خطر مرگ قرار دهد ، اما ، یک غده هرگز نمی تواند به یک ارگانیزم مستقل بدل گردد " " بوروکراسی یک طبقه حاکمه نیست . ولی گسترش بعدی رژیم بوروکراتیک می تواند منجر به پیدایش یک طبقه حاکمه گردد : منتها نه شکل ارگانیکی و از طریق انحطاط تدریجی بلکه بوسیله ضد انقلاب . ما دستگاه استالینیستی را دقیقاً به این علت سانتریست (۱) می نامیم که نقش دوگانه ای را انجام میدهد : امروزه که دیگر یک رهبری مارکسیستی وجود ندارد و هنوز نیز در شرف پیدایش نیست ، بوروکراسی از دیکتاتوری پرولتاریا با امتدادهای خودش دفاع می کند ، ولی این متدها چنان اند که پیروزی فردای دشمن را تسهیل می کنند . هر کس که از درک این نقش دوگانه استالینیزم در اوج ش . س . س . عاجز باشد هیچ چیز را نفهمیده است . "

ماهیت طبقاتی دولت شوروی - لئون تروتسکی

از نظر " گرایش نوین " منبع پیدایش بحران جنبش کمونیستی جهانی یعنی " استالینیزم " ، صراحت یافته است پس از مراجعه به " گرایش

قدیم " (یعنی تروتسکی) مشاهده میشود که منبع پیدایش " گرایش نوین " همان گرایش قدیمی ست و " گرایش نوین " در نوآوری اش نسبت به خودش دچار توهم شده است . حزب کمونیست شوروی ، علیرغم لغزش ها ، انحرافات و گرایشات رویزیونیستی اش همواره بمثابه حزب کمونیست ، و مدافع منافع طبقه کارگر بوده است .

راه کارگر بر این اعتقاد است که :

اولا : " ۱- مابه چیزی بنام استالینیزم بمثابه مارکسیزم دوران ساختمان سوسیالیسم اعتقاد نداریم . از نظر ما ایدئولوژی پرولتاریای انقلابی - مارکسیزم - لنینیزم است و تحلیل در باره مشی استالین نیز در این چارچوب مطرح است "

جمع بندی مباحثات وحدت ضمیمه نشریه شماره ۴ تیر ماه ۱۳۶۳

ثانیا : " ۲۰۰ مابهیچوجه با اردوگاه بورژوازی و جریانات خرده بورژوا در برخورد به مشی استالین همصدان میشویم ؛ زیرا آنچه مورد دشمنی آن است ، ضرورت دیکتاتوری پرولتاریای انقلابی و آشتی دادن دمکراسی بورژوازی با حاکمیت طبقه کارگر است . "

جمع بندی مباحثات وحدت ضمیمه نشریه شماره ۴ تیر ماه ۱۳۶۳

ثالثا : " ما دارای وحدت حزبی با کلیه جریانات و گرایشاتی که با جنبش بین المللی کمونیستی فدیت دارند یعنی وجود اردوگاه سوسیالیستی را به انحاء گوناگون (" سوسیال امپریالیزم " ، " دول کارگری منحنط " و ...) نفی کرده و آنرا دشمن انقلاب جهانی قلمداد می کنند ، نیستیم . برستی ما چگونه میتوانیم با کسانی که در حرف شعار نابودی سرمایه داری و تاسیس سوسیالیزم را میدهند ، اما با قلمداد نکردن اردوگاه سوسیالیسم بعنوان " سوسیال امپریالیزم " و " امپریالیزم " آنرا آماج دشمنی نبینیم و نفرت خویش قرار داده اند ، دارای وحدت حزبی باشیم ، ؟ مارکسیزم - لنینیزم با این انواع گوناگون سوسیالیسم بورژوازی و خرده بورژوازی که پس از برقراری سوسیالیزم بانحا گوناگون به تخطئه دستاوردهای ساختمان سوسیالیزم و انکار توانائی پرولتاریا مبادرت کرده اند ، تعارضی آشتی ناپذیر دارد "

از : بیانیه وحدت سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) و

راه فدائی ص ۲۲ نشریه شماره ۴ تیر ماه ۱۳۶۳

" گرایش نوین " از جوامع انتقالی به سوسیالیزم و انحطاط غالب * دول کارگری سخن میگوید .

کشورهای سوسیالیستی را تروتسکیستها ، جوامع انتقالی به سوسیالیسم میدانند :

" هر مارکسیست جدی می تواند مشاهده کند که سوسیالیزم چه در اتحاد شوروی و چه در سایر دولتهای کارگری هنوز تحقق پیدا نکرده است . اما این مشاهده مساله را فیصله نمی دهد ، زیرا همانطور که مارکسیستها از خود مارکسی تالین و تروتسکی تشخیص داده اند ، میان کاپیتالیزم و سوسیالیزم ناچاراً یک مرحله انتقالی وجود دارد . با اذعان اینکه مافقط عناصری از تئوری جوامع در حال گذار را در دست داریم ، تعیین اینکه چه انکشافاتی از انحطاط بوروکراتیک ناشی شده اند و کدام از لحاظ تاریخی احتراز ناپذیرند ، بی نهایت مشکل است . "

(۱) سانتریزم Centris نامی است که تروتسکی به آن گرایش هائی در جنبش که بین رفرمیزم (موضع بوروکراسی و اشرافیت کارگری) و مارکسیسم (معرف منافع تاریخی طبقه کارگر) نوسان می کنند ، اطلاق می کرد . تروتسکی تا اوائل سال ۱۹۳۵ ، استالینیزم را بمنزله نوع ویژه ای از سانتریزم - یعنی سانتریزم بوروکراتیک - می دانست . ولی از این تاریخ ببعد این اصطلاح را کاملاً نامتناسب تشخیص داد و معتقد بود که گردش به راست بوروکراسی استالینیستی به حدی زیاد بوده که محققاً تبدیل به مبتدل ترین نوع اپورتونیسم و سوسیال شونیزم گشته است - نقل از کتاب ماهیست طبقاتی دولت شوروی

* انحطاط غالب دول کارگری را اخیراً رفیق باباعلی مطرح کرده است .

گروه کثیری از ایدئولوگهای بورژوازی، سوسیال دمکراتیک و "ماوراءچپ" بحث می کنند که بقای مقوله های بازار (پول کالا، تجارت و غیره) در اتحاد شوروی، خود بخود اتحاد شوروی را بعنوان یک کشور کاپیتالیستی رده بندی می کنند. زیرا اقتصاد بازار وجود یک سیستم تولیدی کاپیتالیستی را نشان می دهد. این اشتباهی وخیم است. مارکسیست ها ضمن اینکه موافقت می کنند وجه تولیدی سوسیالیستی کاملاً توسعه یافته است که تولید کالای دیگر در آن برقرار نیست نیز درک می کنند که سرنگونی کاپیتالیسم، لگنوفوری آن را باعث نمی شود. بقای تولید کالای در جمهوری شوروی بدین معناییست که جمهوری شوروی یک کشور کاپیتالیستی است بلکه بیشتر بمنحای اینست که سوسیالیسم در آن هنوز کاملاً تحقق نیافته است. یکی از وجوه خاصی کلیه جوامع در حال گذار از کاپیتالیسم به سوسیالیسم، هر اندازه پیشرفته هم که باشند، احتمالاً بقای کمتر یا بیشتر مقوله های بازار است. کاپیتالیسم نه توسط عناصر تولید کالای بلکه توسط تولید کالای تعمیم یافته مشخص می شود که آنها هم در جمهوری شوروی وجود ندارد. درباره دمکراسی. مندل

"نابرابری، آنهم چنین نابرابری آشکاری، البته در یک جامعه سوسیالیستی مطلقاً ناممکن خواهد بود. ولی برخلاف دروغ های رسمی و نیمه رسمی، رژیم کنونی شوروی نه سوسیالیستی بلکه انتقالی است"

ماهیت طبقاتی دولت شوروی - لئون تروتسکی
"جامعه شوروی به رغم موفقیت های اقتصادی ناشی از ملی کردن وسائل تولید، خصلت متخلفانه انتقالی خود را کاملاً محفوظ داشته و بر حسب نابرابری شرایط زندگی و امتیازات بوروکراسی، هنوز به رژیم سرمایه داری بسیار نزدیکتر است تا به کمونیزم آینده"

دولت کارگری و مساله ترمیم و رینویاسیون
لئون تروتسکی
برخلاف نظرات فوق ما بر این اعتقاد هستیم که سوسیالیسم در شوروی استقرار یافته است و طرح جوامع انتقالی به سوسیالیسم در رابطه با آن صدق نمی کند. پس از انقلاب دوران سازکتیر، مجموعه ای از دول سوسیالیستی متولد شدند که در مجموع نظام بین المللی سوسیالیستی (بخشی از ادوی جهانی کار) را تشکیل می دهند و امروزه:

"مبارزه را دوگانه سوسیالیستی علیه امپریالیسم و در راه تحکیم دستاوردهای پرولتاریای پیروز مندم، مبارزات طبقه کارگر در کشورهای امپریالیستی، و مبارزات کارگران و خلق های کشورهای تحت سلطه علیه بورژوازی خودی و سرمایه داری جهانی سه جزء همبسته و تفکیک ناپذیر و نواحد انقلاب جهانی سوسیالیستی را تشکیل می دهند." طرح برنامه سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) ص ۱۱

درباره انحطاط غالب دول کارگری و انقلاب سیاسی:
"بیک کلام رژیم استالینی در دوره انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم، همانقدر منشاء خیر است که رژیم پانلئون بنا بارت برای استقرار سرمایه داری. بی تردید در انقلابات بورژوازی، رژیمهای مذکور از طریق یک رشته انقلاب سیاسی بورژوازمکراتیک و از طریق یک رشته اصلاحات اقتصادی-اجتماعی تغییر یافتند، در مورد جوامع انتقالی به سوسیالیسم نیز این حقیقت می تواند مصداق داشته باشد، و نمی توان ضرورت ایجاد دوباره حزب کمونیست در این کشورها، اصلاحات سیاسی-اجتماعی مبین و حتی انقلابات سیاسی مجسدد را انکار کرد. بعبارت دیگر موضع ما بعنوان کمونیست در قبال چنین رژیمهایی باید منظر موضع سوز و آدمکراتها در قبال رژیمهای استبدادی بورژوازی باشد. در این جوامع، گرایشات انقلابی کمونیست می بایسد در موضع ایوژیسیون رژیمهای سیاسی باشند" تمام تاکیدات از نویسنده نامه بیک رفیق، توضیحی پیرامون مسائل مورد اختلاف - باباعلی - تاکید دوخطی از من "از ماهیت متخلف بوروکراسی حاکم در دولتهای کارگری چه استراتژی انقلابی ای منتح میشود؟ این قشر اجتماعی، آگاهان منافع و امتیازات خود، تحت فشار مسیر تکامل تینی - توسعه نیروهای مولده و روشدقوای سددی و

فرهنگی پرولتاریای جهانی - که بیوسدستاسب نیروها را ضرورتاً منبیسر می دهد و حفظ هموسی اش را بطور روز افزونی دشوار می سازد، بسادگی ارایشی امتیازات دست نخواهد کشید. تنهیک انقلاب سیاسی می تواند قدرت بوروکراسی را درهم شکسته و قدرت پرولتاریا را برقرار سازد. تاکید از نویسنده درباره بوروکراسی - ا. مندل

"۰۰ کودکانه است اگر تصور کنیم که بوروکراسی استالینیستی میتواند بوسیله یک کنکره حزب و یا شوراهای برکنار کرد. در واقع آخرین کنکره حزب بلشویک - کنکره دوازدهم - در آغاز ۱۹۲۳ برقرار شد. تمام کنکره های بعدی نمایش های بوروکراتیک بودند. امروز، حتی چنین کنکره ها هم متروک گردیده اند. هیچ راه "قانونی" برای برکناری دار و دسته حاکمه سر جانمانده است. بوروکراسی تنها از راه زور ممکن است قدرت را به پیشگامان پرولتاریا تسلیم کند." (تاکید از نویسنده)

ماهیت طبقاتی دولت شوروی - لئون تروتسکی
تروتسکی سرنگونی حکومت شوروی را از طریق یک انقلاب سیاسی، و در انطباق با رهنمودهای بین الملل چهارم توصیه می کند و برای اعتقاد بود که بنا بر تیزم ذاتاً توانائی نگهداری طولانی خود را ندارد و شعار انقلاب سیاسی (ونه انقلاب اجتماعی) را از خصلت "بنایار تیبستی" حکومت نوزوی نتیجه می گرفت.

ما چه می گوئیم؟
"اعتقاد به اشتراک منافع پرولتاریای بین المللی و دفاع از دستاوردهای پرولتاریای بین المللی در نبرد علیه نظام سرمایه داری جهانی - بدین ترتیب دفاع و معرفی دستاوردهای ساختمان سوسیالیسم در کشورهای سوسیالیستی. حمایت از جنبش های رنغاثیبخس و مبارزات کارگران در کشورهای متروپیل و وظیفه پرولتاریای انقلابی ایران است."

جمع بندی مباحثات و حسدت
"تعقیب مئی انترناسیونالیسم پرولتری برای پرولتاریای انقلابی ایران مستلزم پیوند با جنبش کمونیستی جهانی است که اساساً این جنبش در اتحاد با اردوگاه کشورهای سوسیالیستی معنا و موجودیت دارد"

جمع بندی مباحثات وحدت
"سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) که خود را جزئی از جنبش بین المللی کمونیستی میدانند، خص مبارزه قاطعانه با انحرافات رویزیونیستی - برای تحکیم اتحاد رزمنده احزاب کمونیست در سراسر جهان خواهان حفظ پیوندهای انترناسیونالیستی طبقه کارگر بین المللی علیه سرمایه داری جهانی است. وی آنکه در ضرورت همبستگی با اردوگاه سوسیالیستی بعنوان وظیفه کمونیستها و بر ضرورت تبادل تجارب همکاری و همبستگی همه جانبه احزاب کمونیست و کارگری رزمنده جهان تردیدی روا ندارد، معتقد است که پذیرش هر نوع رهبری بین المللی بر فراز ارکانهای رهبری و تصمیم گیری احزاب طبقه کارگر در سطح ملی (خواه بطور رسمی، خواه بطور ضمنی) در شرایط کنونی جنبش جهانی کمونیستی، نادرست و مختل کننده است."

(تاکید از من)
طرح برنامه سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
"جا بگاه انترناسیونالیستی ما - با توجه به ضرورت انترناسیونالیسم پرولتری - یعنی اعتقاد به این امر که کارگران، تنها با همبستگی بین المللی خود می توانند سبکیا برای سراندازی قدرت سرمایه و نظام مزدوری و بسا - گذاری جامعه سوسیالیستی را به پیروزی قطعی رسانند. این اصل مشعر بر نکات براسات: الف) اولین وظیفه پرولتاریای هر کشور، انقلاب در همان کشور است. رهبری طبقه کارگر در انقلاب ایران به جنبه بین المللی آن بسر خصلت پرولتاریائی مبدعه و همبستگی آن با جنبش بین المللی طبقه کارگر فوریت و اهمیت حسابی می بخشد. یکی از شروط اصلی پیروزی قطعی انقلاب اجتماعی در ایران اتحاد با اردوگاه سوسیالیستی. کارگران کشورهای سرمایه داری پیوسته و جنبش های رهانیبخش انقلابی است." تاکید از من

بیانیه وحدت سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) و راه فدائی
نشریه شماره ۴ راه کارگر

سخن آخر اینکه :

باتوجه به "شرایط مثبتی که در نقد استالینیزم" فراهم شده است،
"گرایش نوین" در حوزه مسائل جهانی، آشکارا به موضعی تروتسکیستی سقوط
کرده است. تحت پوشش "بازبینی مجدد تئوری مارکسیستی"، "تکامل"
تئوری مارکسیستی و "تجدید" بنای احزاب کمونیست، عملاً تقدماً به
انترناسیونالیسم پرولتری پشت کرده و یکی از اصول وحدت حزبیمان را نقضی
نموده است.

آنچه که "گرایش نوین" طرح می کند، نه تنها چندان جدید هم نیست
بلکه گرایشاتی کاملاً شناخته شده است که از موضع تروتسکیستی به نقد و بررسی
علل عمده بحران جنبش کمونیستی و ایجاد حزب کمونیست پرداخته است.
این گرایش نقد تجدیدنظر در حوزه انترناسیونالیسم پرولتری و ارزیابی
از اردوگاه سوسیالیستی از یکسوی و در حوزه تشکیلات از سوی دیگر را در دستور
کار خود قرار داده است که در جای خود به تجدیدنظر در حوزه تشکیلات خواهیم
پرداخت.

۲- عناصر بحران در مبانی برنامه‌های :

زمینه‌های سیاسی - برنامه‌های بحران، اساساً در رابطه با درک مغشوش
ما از مرحله انقلاب و نیروهای محرکه آن و وظائف پرولتاریا در انقلاب مطرح
بوده که ردهای آن در اسناد و ادبیات سازمان انعکاس یافته است. یادآوری
این نکته ضروری است که از سال ۶۰ نظراتی حول مرحله انقلاب در سازمان
جاری شد. با حدت سرکوب‌ها و لجام کشیده رژیم اسلامی و بحران
" (تلاطم) " مباحثات تعطیل شد. امنیت و بقا، سازمان و ادامه‌کاری
از یکطرف، استقرار در جنبش کارگری از جهت دیگر، بر ضرورت تداوم
مباحثات درون حزبی حول مبانی برنامه‌های سیاسی ایدئولوژیک سابقه
افکند و رهبری سازمان هم به شرایط تن داد و از سازماندهی مباحثات
ایدئولوژیک غافل ماند و یکی از عناصر مهم و حیاتی فعالیت حزبی را نادیده
گرفت. در عوض رهبری سازمان بر اساس سازش ایدئولوژیک (اصل
تخلی ناپذیر زندگی محفل - فرقه‌های در سازمان ما) با هم
کنار آمدند. این روند تا زمانی که در عمل با تناقضات جدی روبرو نشد ادامه
داشت. حتی در جریان جلب گروه راه فدائی هم، همچنان با سرپوش گذاشتن
بر نقاط افتراق و مباحثات نظری، ضروری یافتند و همیشه اصل وفاداری به
فرمول بندی‌های مبهم رعایت میشد. و همین وفاداری محفلی رفقاً به تعمیق
و صراحت یافتن نظرات رمانع میشد. در جریان تدوین پیش نویس برنامه،
باز هم گرایشات نظری مباحثات خود را منعکس می‌سازند. نگاهی به طرح
برنامه، نشریات و مباحثات تئوریک راه کارگر صحت این امر را خوبی نشان
میدهد. الزامات جنبش کارگری و کمونیستی مدت‌هاست که برای این سبک کار
محفلی - فرقه‌ای خط‌بطلان کشیده است. امروزه حبس اختلافات نظری
در ریز، بلکه طرح علنی و صراحت دادن بدانها شرایط بروز گرایشات
نظری در سطح جنبش و تسریع قطب بندی واقعی نیروها را تا همین می‌کنند.
پس چه باک از ارائه تصویر واقعی از حزبمان؟ بگذار کمونیست‌ها و انقلابیون
کارگران و زحمتکشان، احزاب و آنگونه که واقعاً هستند مورد قضاوت قرار
دهند و راه خود را در روشنائی انتخاب کنند. گرایشات نظری در حوزه مرحله
انقلاب و جمهوری دمکراتیک خلق سابقه‌ای تقریباً درازای عمر سازمان
دارد. وجود تناقضات در درک سازمان از جمهوری دمکراتیک خلق، و نیاز به
مبانی و روشی تاکتیکی صحیح و صریح و نیز بلوغ سازمان، فقدان صراحت و وجود
گرایشات ناهمگون، زمینه ساز جنبه سیاسی - برنامه‌های بحران در سازمان
گردید.

هم‌اکنون نظراتی پیرامون جمهوری دمکراتیک خلق و بلوک تشکیل -
دهنده آن در سازمان - جناح دفتر سیاسی و جناح هیئت اجرائی موقت، مطرح
است که نگاهی اجمالی به آنها بمنظور ترمیم نقاط اشتراك و افتراق ضروری -

است. لازم بگفتن است که در بخش هیئت اجرائی موقت بخشی از درک‌های
نا درست اکثریت دفتر سیاسی مورد نقد قرار گرفته است، هر چند که در گسست
قطعی از نظرات انحرافی، خود ناموفق اند.

گرایش اکثریت دفتر سیاسی که موضع خود را موضع اکثریت سازمان؟!
تلقی کرده است چنین میگوید:

"نظرسمی سازمان این است که ترکیب جمهوری دمکراتیک خلق،
عبارتست از پرولتاریا، نیمه پرولتاریا، خرده بورژوازی تهیدست" - نشریه
شماره ۹ راه کارگر

پرواضح است که عناصر تشکیل دهنده دیکتاتوری پرولتاریا عبارتست
از بلوک پرولتاریا، نیمه پرولتاریا و خرده بورژوازی تهیدست و در واقع از نظر
سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) جناح دفتر سیاسی جمهوری
دمکراتیک خلق = دیکتاتوری پرولتاریا. حال سؤال میشود که اگر بلوک
تشکیل دهنده دیکتاتوری پرولتاریا، نیروی محرکه انقلاب است چرا مبارزه
بلاواسطه برای دیکتاتوری پرولتاریا، برای استقرار سوسیالیسم از هم اکنون
در دستور قرار نمی گیرد و چرا شعار جمهوری دمکراتیک خلق طرح میشود؟ بنظر
میرسد پشت این شعارها رچاپ اعتقادی جدی و پیگیری لازم وجود ندارد
از همین رو رفقاً فقط به شعار مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا قانع اند.
بدینجهت فقط به شعار مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا قانع اند که وظایف
معوقه انقلاب را از نظر دور ندارند، نه تنها این جنبه را نادیده نگرفته بلکه
برعکس، بخاطر توجه مغرط به دمکراسی و جنبش دمکراتیک و باعث باین بخش
از وظائف انقلاب، از هم اکنون دیکتاتوری پرولتاریا را بگونه‌ای پیش میکنند
که مبارزه در چارچوب برنامه حداقلی موجه جلوه داده شود و این تناقض آشکار زیر
شعار انقلاب مداوم پنهان میشود، انقلاب مداوم بهانه‌ای است تا سیاست
چند مرحله‌ای کردن انقلاب پیش برده شود و سیاست پرولتاریا در قبال سایر
احزاب و طبقات وصف بندی طبقات انقلابی و فدائیانقلابی در انقلاب مخدوش
کرد. در نشریه شماره ۹ راه کارگر به نظرات رسمی اکثریت دفتر سیاسی
مراجعه می‌کنیم:

"امانتجبه‌ای که ما می‌گیریم، همان چیزی است که ده سال است اعتقاد
داشته و گفته ایم: در جنبش دمکراتیک ما خرده بورژوازی ائتلاف می‌کنیم، در
جنبش ضد سرمایه داری، در وظائف و برنامه انتقالی، با نیمه پرولتاریا و
تهیدستان (زحمتکش) یعنی تاسرنکونی با خرده بورژوازی میانسی
ائتلافی تشکیل می‌دهیم، ولسی در تشکیل دولت
جایگزین، یعنی جمهوری دمکراتیک خلق، این بلوک تجزیه میشود و ما بر
پایه بلوک کارگران، نیمه پرولتاریا و خرده بورژوازی تهیدست دولت شورائی
رامی‌سازیم. با درهم شکستن ماشین استبدادی نظامی بورژوائی (که خسرده -
بورژوازی میانی هم در آن نقش فعال و انقلابی دارد)، راه خرده بورژوازی
میانی و اکثریت استثمار شونده‌گان از هم جدا میشود، اولی دنبال بازسازی
دمکراتیک ماشین بورژوائی رامی‌گیرد، و دومی راه درهم شکستن این بازسازی
را، یعنی راه درهم شکستن تام و تمام ماشین دولتی بورژوائی به تمام معنی
را. این دوره نمی‌تواند بر هم منطبق باشند و ایندو نمی‌توانند در جمهوری
دمکراتیک خلق بگنجد." در اینجا مشاهده میکنیم که شرکت و ائتلاف در
جنبش دمکراتیک با خرده بورژوازی مطرح میشود در حالیکه قاعدتاً بر مبنای
درک اکثریت دفتر سیاسی از نیروی محرکه انقلاب، میبایستی خسرده -
بورژوازی میانه موضع ضد انقلابی داشته باشد یا بیانیستی، و قتیکه مبارزه
برای دیکتاتوری پرولتاریا در دستور کار است برای خنثی کردن نقش وی
بایستی تلاش نمود. حال چگونه با چنین درکی از مرحله انقلاب با خسرده -
بورژوازی در انقلاب میتوان وحدت داشت؟! اکثریت دفتر سیاسی شما
رابی جواب نخواهد گذاشت. چنین استدلال می‌کنند که ما با خرده بورژوازی
تیا سرنکونی رژیم بلوک ائتلافی تشکیل میدهم. پس بنابراین یک بلوک
طبقاتی تیا سرنکونی رژیم تشکیل میگردد و پس از سرنکونی رژیم "برپایه
بلوک کارگران، نیمه پرولتاریا و خرده بورژوازی تهیدست دولت شورائی

رامیسازیم *

پس این موضوع مراحت میباید که نقد آمیزه برای دولت شورائی حذف میشود یعنی مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا موقوف میشود به تجزیه بلوکی که با خرده بورژوازی تشکیل شده است . حلقه مقدم وظائف اکثریت دفترسیاسی ایجاد بلوک طبقاتی تاسرنکونی رژیم والبتکه در چارچوب برنامه حداقل و با شرکت کل خرده بورژوازی است . و اما در مرحله دیگر انقلاب یعنی زمان تشکیل دولت جایگزین ، یعنی جمهوری دمکراتیک خلقی " اکثریت دفترسیاسی بر پایه بلوک کارگران ، نیمه پرولتاریا و خرده بورژوازی تهیدست دولت شورائی تشکیل میدهد .

سؤال اینست که چرا طبقات و اقشاری که تاسرنکونی در انقلاب شرکت دارند در روند سرنکونی (که در عین حال روندی ریزی دولت نوین هم میباشد) دخالت ندارند مگر میتوان مسئله سازماندهای انقلاب را از سازماندهی دولت جایگزین تفکیک نمود ؟ ! مگر اکثریت دفترسیاسی نمی خواهد حول شعار دمکراسی و مجلس موسان با خرده بورژوازی برای سرنکونی رژیم اسلامی مبارزه کند پس چگونه تاسرنکونی با آن همراهی خواهد کرد ؟ اگر شعار مجلسی موسان وجهه دمکراتیک ضد امپریالیستی برای جلب توده خرده بورژوازی حکومت موقت پس از سرنکونی نیست چرا طرح میشود ؟ برخورد متناقض ناشی از اعتقاد به تشکیل بلوک با خرده بورژوازی در کل و مصلحت حفظ "چپ" مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا " است .

بر خلاف اعتقاد اکثریت دفترسیاسی روند سرنکونی و استقرار حکومت جایگزین حکومتی ست برخاسته از برآید طبقات و اقشار شرکت کنند در انقلاب ، " این حکومت از آن یک دوره انقلابی و حکومتی است که بلافاصله جایگزین حکومت سرنکون شده گردیده و متکی بر قیام مردم است " لنین - دوتاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک - ناکید از من

تناقض آشکار اینجاست که اکثریت دفترسیاسی می خواهد با بلوک قدرت حکومت را سرنکون سازد و بلافاصله با بلوک قدرت دیگر حکومت جایگزین را تشکیل دهد و این خود ناشی از کوته بینی منشیکی ش در مبارزه برای قدرت سیاسی است و اینکه حاضر نیست با خرده بورژوازی میان در جمهوری دمکراتیک خلق شرکت نماید . لنین در برخورد به جناح اپورتونیست حزب که شرکت سوسیال دمکرات در دولت موقت را به بهانه اینکه "حزب پرولتاریا نمی تواند بدون آنکه در مدد به اجرا گذاردن برنامه حداکثر برآید یعنی بدون آنکه در مدد اجرای انقلاب سوسیالیستی برآید ، قدرت را حفظ کند " غیر مجاز میدانستند می گفت : " ۰۰۰ اگر سوسیال دمکراتها قرار بود حتی برای یک لحظه تمایز طبقاتی پرولتاریا با خرده بورژوازی را فراموش کنند ، اگر آنان قرار بود با این یا آن حزب خرده بورژوازی و غیر قابل اعتماد و روشنگران عقده اتحادی بد موقع و بیفایده ببندند ، اگر سوسیال دمکراتها قرار بود اهداف مستقل خود را مقلد شدن بیشترین اهمیت برای ایجاد وسط آگاهی طبقاتی پرولتاریا و سازمان سیاسی مستقلش را (در وضعیت و گره گاه سیاسی ، در هر بحران و در گونی شدید سیاسی) برای حتی یک لحظه ، از نظر دور دارند ، آنوقت شرکتشان در دولت موقت انقلابی بیسپاهت خطرناک می بود . اما این شرایطی است که در آن تکرار می کنیم ، هر اقدام سیاسی بهمان اندازه خطرناک خواهد بود " تاکید از لنین

بلشویسم و منشیوسم در انقلاب دمکراتیک - لنین

بنابراین کمونیستها از شرکت خرده بورژوازی در جمهوری دمکراتیک خلق چه فراسی دارند و قتی که به تمایز طبقاتی پرولتاریا ، اهداف مستقل و بیسبب آگاهی و وفادارند و اتفاقا ما با خاطر دیکتاتوری پرولتاریا و برای تحقق اتحاد آزادانه پرولتاریا نیمه پرولتاریا و خرده بورژوازی فقیر ، بایستی ظرفیت خرده بورژوازی در راستا انقلاب حقیقتا خلقی را در نظر بگیریم . اگر سخن از جمهوری دمکراتیک خلق است (و نه دیکتاتوری پرولتاریا) طبعاً نمی توانیم جایگاه و نقش خرده بورژوازی میان در انقلاب آتی نادیده انکاریم . تجربه انقلابات حقیقتا خلقی این حکم را ثابت می کند :

" انقلاب " خلقی " یعنی انقلابی که واقعا اکثریت را به جنبش

حلب مبادت و تظ و تسی مینواست آن انقلابی باشد که هم پرولتاریا و هم دهقانان را در برگیرد . در آلمان این دو طغنه بودند که " خلق " را تشکیل میدادند و طبقه نامیده را این موضوع متحد میسازد که هر دو آنها توسط " ماشین پرولتاریا " و نظامی دولتی " در معرض ستم ، فشار و استثمار قرار گرفته اند " خرد کردن ایس ماشین و درهم شکستن آن - اینست آنچه که منافع واقعی " خلق " منافع اکثریت آن یعنی کارگران و اکثریت دهقانان را در بر دارد . این " شرط مقدماتی " اتحاد آزادانه دهقانان تهنی دست با پرولتاریا بدون جنبش اتحادی دموکراسی پایدار نبوده و اصلاحات سوسیالیستی محال است . " تاکید دو خطی از من ا

لنین - دولت و انقلاب

لنین بصراحت از پرولتاریا و دهقانان که توسط " ماشین پرولتاریا " و نظامی دولتی " در معرض ستم ، فشار و استثمار قرار گرفته اند سخن می گوید و روشن است که در کشور ما و در انقلاب آتی خرده بورژوازی میان در در هم شکستن ماشین پرولتاریا و نظامی دولتی ، دارای منافع مشترک با پرولتاریا و دارای ازاده مشترک است . همین منافع مشترک ، همین اراده مشترک ، آنها را با ایجاد جمهوری دمکراتیک خلق راغب می کند منافع مشترکی که خرده بورژوازی میان در رادر شوراها ، انقلابی ، ارکاسهای قیام در کنار پرولتاریا قرار میدهند ، بلا در یک محو نمی گردند که از هم اکنون حکم مادر مینودند . تاسرنکونی در کنار پرولتاریا با حضور دارند ، ائتلاف پرولتاریا و نیمه پرولتاریا با خرده بورژوازی میسازد در یک روند و پیر مبنای اشتراک منافع شکل میگیرد اما تا تجربه طبقاتی و انشقاق آنها نیز در بر روند ، یعنی روند انتقال به سوسیالیسم عملی مینود .

از آنجا که جمهوری دمکراتیک خلق (حکومت موقت ما) ، حکومت انتقالی به سوسیالیسم است در روند پیشروی انقلاب ، امر تفکیک طبقاتی خرده بورژوازی و انشقاق در آن اجتناب ناپذیر است . برنامه انتقالی ما که ناظر بر دوره انتقال به سوسیالیسم است و در اولین کامهای خود ضربات کاری بر سرمایه و در خواست ساخت و موجب بگرانی خرده بورژوازی خواهد شد و متناسب با تحکیم و تعمیق دستاوردهای انقلاب و پیشروی انقلاب ، نیز به طبقاتی خرده بورژوازی هم حادت می یابد . بخشی از آن در کنار پرولتاریا و نیمه پرولتاریا قرار خواهد گرفت و بخش دیگر به اقشار فوقانی خرده بورژوازی که موضع بینابینی ضد انقلابی دارند خواهد پیوست . و آنوقت میتوان گفت که شرایط عینی برای دیکتاتوری پرولتاریا با فراهم شده است .

مجددانه نظر رسمی اکثریت دفترسیاسی مراجعه کنیم ، که دوره تا تجربه بلوک پرولتاریا و نیمه پرولتاریا و خرده بورژوازی مبنای (دوره اول انقلاب) حول برنامه جنبه دمکراتیک - ضد امپریالیستی (برنامه حداقل) مبارزه می کنند و در دوره دوم تجربه بلوک ائتلافی با خرده بورژوازی آغاز میگردد . در آنجا برنامه انتقالی در دستور قرار خواهد گرفت . و تشکیل بلوک برای جمهوری دمکراتیک خلق در دستور قرار میگیرد . از این نقطه نظر است که ما معتقد هستیم بر خلاف شعارهای پرطمطراق اکثریت دفترسیاسی تملا از مبارزه بواسطه برای تحقق برنامه انتقالی سرپا می زند و استقرار جمهوری دمکراتیک خلق را مشروط به تجربه طبقاتی ائتلافی با خرده بورژوازی مانی می کند . بر مسای همین درک است که نشریه راه کار گرتضاره ۶ می بود .

" ما بعنوان ددم اول و حداقل ، دمکراسی سیاسی را از سرنکونی رژیم نوین داریم " تا بعد از راه کار گرتضاره خلاف درک لنین را - در هستی فوق :

" ما بعنوان قدم اول و حداقل ، جمهوری دمکراتیک خلق ابلا تفرم بر پایه انتقالی) را برای سرنکونی رژیم مباحثات می دهیم . (۱) " برای اینکه نشان داده شود

* این ضربات کاری به اعتبار همزیستی پرولتاریا و حضور در تسد طبقه پرولتاریا و نیمه پرولتاریا با سراسر است ، و خرده بورژوازی سرمایه شکن نیست . برخلاف اغتشاش نظری که سوسولسها دارند .

(۱) این معمای نئی ائتلافی موردی و موقت در دو مساله ، زه برای سرنکونی نیست .

که راه کارگر برای جمهوری پارلمانی مبارزه میکند و این يك اتهام نیست به طر ح برنامه سازمان مراجعه کنیم :

" سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) برای براندازی رژیم اسلامی و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق، محصول قیام مسلحانه کارگران و توده های ستم کشیده و یک دمکراسی توده ای است که در آن شوراهای کارگران و زحمتکشان، متناسب با تقویت مواضع پرولتاریای انقلابی، جایگزین نهادهای نمایندگی پارلمانی خواهد شد " تاکید از من

طرح برنامه سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

منظور از نهادهای نمایندگی پارلمانی که شوراهای کارگران و زحمتکشان بتدریج جایگزین آنها خواهند شد چیست؟ پاسخ روشن است و در سراسر ادبیات سازمان بچشم میخورد. نهادهای پارلمانی بر ویرانه های رژیم جمهوری اسلامی ایجاد میشود و بتدریج با تقویت مواضع پرولتاریا، جای خود را به شوراهای کارگران و زحمتکشان خواهند داد. مرحله استقرار نهادهای پارلمانی در چارچوب جمهوری بورژوازی و برنامه حداقل مدنظر میباشد و ارتباط منطقی با مبارزه " بعنوان قدم اول و جد اقل " برای " دمکراسی سیاسی " دارد. در حالیکه در روند سرنگونی باید شوراهای سازمان داد و ایجاب نهادهای شورائی بعنوان قدم اول در جریان سرنگونی رژیم طرح نمود چرا که هر سازماندهی انقلاب و پیشروی آن باتکاء این نهادها تسهیل خواهد شد.

شیوه برخورد به شکل حکومتی جایگزین رژیم اسلامی توسط سازمان مادقیقا با کرایشات لیبرالی - رفرمیستی پیوندی ناکستی دارد. درباره مقایسه شوراهای جمهوری پارلمانی لنین مینویسد :

" من عمیقاً معتقد هستم که شوراهای فعالیت مستقل توده ها را سریعتر و موثرتر از جمهوری پارلمانی (من این دونوع دولت را با تفصیل بیشتری در نامه دیگری مقایسه خواهم کرد) به واقعیت در خواهند آورد. آنها موثرتر، عملی تر، صحیح تر تعیین می کنند که چه قدم هایی میتوانند بسوی سوسیالیسم برداشته شود و چگونه این قدم ها باید برداشته شوند "

لنین - نامه های از دور

از این رویان توجه به وظائفی که در مقابل طبقه کارگر ایران قرار دارد و با توجه به نیروی محرکه انقلاب، شکل حکومتی بنا شده بر ویرانه های جمهوری اسلامی نه بر مبنای نهادهای پارلمانی (" نظریه دمکراتیک صوری همان نظریه دمکرات بورژوازیست که با تریبون مصالح پرولتاریا و مبارزه طبقاتی پرولتری را قبول ندارد " - لنین - انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد) بلکه بر مبنای نهادهای شورائی سازمان می یابد، حداقل تجربه انقلاب بهمن بهترین شاهد این ادعاست.

وظایفی که در مقابل طبقه کارگر و زحمتکشان قرار دارد چگونه و توسط کدام نهادها آسانتر انجام خواهد پذیرفت؟ مضمون انقلاب آتی و وظائف آن بسا نهادهای پارلمانی انطباق دارد یا نهادهای شورائی؟

نهادهای پارلمانی میتوانند بیانگر اراده انقلابی و منافع طبقاتی ستون اصلی انقلاب کارگران و نیمه کارگران باشند یا نهادهای شورائی؟ اینست آنچه که از پاسخ مشخص بان طفره می رود.

درباره خصلت بندی انقلاب ایران نظر سازمان از صراحت کامل برخوردار است که انقلاب آتی نه یک انقلاب بورژوازی دمکراتیک و نه حتی صرفاً دمکراتیک، بلکه انقلابیست دمکراتیک با وظائف سوسیالیستی.

روشن است که حکومتی که قرار است برنامه انتقال (گذار به سوسیالیسم) را متحقق سازد می باید شکل آن نیز با مضمونش همخوانی داشته باشد و شرایط گذار انقلاب به مراحل بالاتر تسهیل نماید، نه اینکه به مانعی در پیشروی آن بدل گردد. لنین میگوید :

" جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان، برای انتقال از نظام بورژوازی به نظام سوسیالیستی و نیز برای دیکتاتوری پرولتاریا نه تنها شکلی از نوع عالیتر موسسات دمکراتیک است (نسبت به جمهوری معمولی بورژوازی که مجلس موسسان بر تارک آن قرار دارد) بلکه یگانه شکلی

است که می تواند انتقال به سوسیالیسم را به بیدرترین نحوی تامین نماید "

لنین تره های مربوط به مجلس موسسان - منتخب آثار بنابر این یگانه شکلی که امر پیشروی انقلاب، انتقال به سوسیالیسم را به بیدرترین نحوی تامین می نماید نه نهادهای پارلمانی بلکه نهادهای شورائی هستند.

نهادهای شورائی بهترین شرایط را برای پیشروی انقلاب فراهم میسازند و هیچ چیز بخوبی خود انقلاب و پیشروی آن چشم مردم را باز نمی کند و به آنبار درس سیاست نمیدهد و البته این امر در سایه دمکراسی و توسعه آن میسر است. دمکراسی برای کمونیستهای انقلابی از زاویه منافع و مصالح انقلاب مطرح میباشد لنین درباره دمکراسی و نقش آن در تربیت توده ها می نویسد :

" ما " به بورژوازی می گفتیم : شما استثمارگر و سالیوس هستید، از دمکراسی دم میزنید و در عین حال در هر گام هزاران مانع در سر راه شرکت توده های ستمکش در سیاست ایجاد می کنید. ماحرف شمار آمد که قرار میدهم و بخاطر منافع این توده ها، توسعه دمکراسی بورژوازی شمارا طلب می کنم. توده ها را برای انقلاب بمنظر سرنگون ساختن شما استثمارگران آماده سازیم. و اگر شما استثمارگران در صدم مقاومت در برابر انقلاب پرولتری مابینفتید، ما شمارا بیرحمانه سرکوب خواهیم ساخت. شمارا از حقوق محروم خواهیم نمود و از این گذشته، بشمانان نخواهیم داد. زیرا در جمهوری پرولتری ما استثمارگران از حقوق و آتش و آب محروم خواهند بود، زیرا ما جدا سوسیالیست هستیم "

لنین - انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد

پرولتاریا برای انقلاب و پیشروی انقلابش، بی تردید به دمکراسی نیاز دارد. دمکراسی ای که در سایه آن تربیت سیاسی توده ها و آماده سازی شان برای پیشروی انقلاب تحقق یابد. با این نگرش ما کمونیستهای انقلابی از دمکراسی " خالص " بورژوازی برای خود بیت نخواهیم ساخت ضمن آنکه توسعه آن را بمنظور سرنگونی بورژوازی ضروری میدانیم و راه ایجاد اشکال عالیتر جمهوری بخاطر انتقال بیدر به سوسیالیسم همواره مورد نظر میباشد. در اینجا لزوم اشاره ای به شعار مجلس موسسان در طرح برنامه سازمان داشته باشیم.

در طرح برنامه سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) آمده است :

نخستین گام برای تحقق کامل، همه جانبه و قطعی تمام این اصلاحات اجتماعی و سیاسی، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برگزاری مجلس موسسانی است که آزادانه توسط تمام مردم انتخاب شده باشد. " تاکید از من

طرح چنین شعاری در انقلاب بورژوازی دمکراتیک می تواند بیانگر منافع و اراده انقلابی توده ها باشد ولی آنجا که برنامه انتقالی در دستور قرار دارد طرح این شعار نادرست بوده و ضرورتاً تحقق اصلاحات سیاسی اجتماعی مشروط به برگزاری مجلس موسسان نمی باشد و چنین مجلسی هم لزوماً نمی تواند بیانگر اراده انقلابی و خواستهای کارگران و زحمتکشانی باشد که قصد تحقق برنامه انتقالی را دارند.

مجلس موسسان در جمهوری بورژوازی ابزاریست که امکان میدهد تا توده های مردم بطور اعم و توده های زحمتکش بطور اخص اراده خود را بوسیله انتخابات این مجلس بطور صحیحی ابراز دارند. حال ببینیم خالقین انقلاب آتی (پرولتاریا، نیمه پرولتاریا، خرد بورژوازی میانه) می توانند بطور صحیحی اراده خود را از طریق انتخابات این مجلس ابراز دارند؟

در صدر وظائف انقلاب مادر هم شکستن ماشین بوروکراتیک نظامی و دولتی و برداشتن گامهای بسوی سوسیالیسم قرار دارد. توده های بیپا خاسته در انقلاب آتی و در پیشاپیش آنها طبقه کارگر، ملی کردن صنایع، زمینها، بانکها، وسایل حمل و نقل و... کنترل کارگری را اعمال خواهند کرد. هیچ دور از انتظار نیست (شق محتمل اینست که مجلس موسسان در تصادم با منافع طبقه کارگر و اراده انقلابی کارگران و زحمتکشان قرار گیرد و طبیعیست که منافع انقلاب مافوق حقوق صوری مجلس موسسان خواهد بود. از این رو طرح شعار مجلس موسسان نادرست بوده و شعار کنگره شوراهادر انطباق با مبارزه ما برای جمهوری

دمکراتیک خلق (جمهوری شورایی) و تحقق برنامه انتقالی فرار دارد.

برخورمان نسبت به نهادهای پارلمانی و مجلس موسان؛

ما بر این اعتقاد هستیم که طرح شعارکنگره شوراهای اصولی ست و این هرگز بمعنای صرف نظر کردن از شرکت در مجلس موسان (در صورتیکه ضرورت ایجاد کند نمی باشد) شرکت یا عدم شرکت در مجلس موسان و پارلمانهای بورژوازی بستگی به عوامل متعدد دارد با توجه باینکه برای ما ارتقاء آگاهی و مبارزه توده ها برای دیکتاتوری پرولتاریا تعیین کننده است اگر شرکت مان در پارلمان تا مبنی کننده و در راستای این امر مهم باشد با تحلیل مشخص از شرایط، با رغبت کامل بایستی شرکت نمایم. امری بدیهی ست که هر قدر توده ها آگاهتر شوند، مبارزه شان برای استقرار کامل دمکراسی اجتناب ناپذیر - ترمیکرد و در مبارزه شان برای جمهوری شورایی مصمم تر میگردند. تجربه بلشویکها از تلفیق اشکال علنی و غیر علنی مبارزه و شرکت در پارلمانهای بورژوازی را از لنین بشنویم: "اگر بلشویکها ضمن مبارزه بسیار شدید از ضرورت حتمی در آمیختن شکل های علنی با شکل های غیر علنی مبارزه و شرکت حتمی در ارتجاعی ترین پارلمان و در یک سلسله از موسسات دیگری که قوانین ارتجاعی برای آنها وضع شده بود (صندوق های بیمه و غیره) دفاع نمی کردند نمی توانستند هسته محکم حزب انقلابی پرولتاریا در سالهای ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۴ حفظ نمایند (و بطریق اولی نمی توانستند آنرا مستحکم سازند، رتدهند و تقویت نمایند) بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیسم برخوردار است به شرکت در مجلس موسان هم عزمیتگاش منافع انقلابی طبقه کارگر میباشد که اگر لازم باشد در مجلس موسان شرکت کرده و بکارگران و زحمتکشان هم خواهیم گفت که: "جمهوری بورژوازی با مجلس موسان بهتر از چینی - جمهوری بدون مجلس موسان است و جمهوری "گازگری - دهقانی" یعنی جمهوری شوروی بهتر از هر جمهوری بورژوازی دمکراتیک پارلمانی است"

لنین - بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیسم بنا بر این نه تحریم مجلس موسان را از پیش اعلام می کنیم و نه کردن نهادن به اراده آن و با شرکت در آنرا از هم اکنون تضمین می کنیم. ضمن اینکه جمهوری شوراهای که بر تارک آن کنگره شوراهای قرار دارد بر پرچم مانقش بسته و برای آن می جنگیم! در شرایطی که توازن قوا، مجلس موسان را با احتمال نماید در مجلس موسان نیز برای کنگره شوراهای مبارزه میکنیم!

خلاصه اینکه: دو گرایش در سازمان حول ارزیابی از مرحله انقلاب شکل گرفت گرایش اول گرایش رسمی اکثریت دفتر سیاسی، با شعار مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا که در خاک راه انداخته تا از مبارزه نقد برای جمهوری دمکراتیک خلق و برنامه انتقالی صرف نظر کند در عوض ایلات فرم جنبه دمکراتیک ضد امپریالیستی (برنامه حداقل) را میبناورد و با طرح شعار مجلس موسان و اعتقاد به نهادهای پارلمانی مبارزه خود را در چارچوب جمهوری بورژوازی محدود ساخته است.

گرایش دوم ضمن تلاش برای مرز بندی با گرایش لیبرال - فرمیستی (گرایش اول)، مبارزه برای جمهوری دمکراتیک خلق را مطرح می کند و درک درستی از نیروی محرکه انقلاب ارائه میدهد ولی در چشم پوشی از مبارزه برای نهادهای پارلمانی و مجلس موسان ناتوان است و درک متناقضی را با خود حمل می کند از این رو در کسب قطعی و همه جانبه از انحرافات گرایش اول ناموفق است و پیوندهای مشترک همچنان در حوزه برنامه و تاکتیک حفظ می گردد.

هر دو گرایش می خواهند شوراهای کارگران و زحمتکشان بتدریج جایگزین

* گرایش دوم از نقد سازتاب گرایش لیبرال - فرمیستی از جمهوری دمکراتیک خلق در حوزه تاکتیکها عاجز است و این واقعیت را نادیده میگیرد که ایجاد بلوک با لیبرال - دمکراتها و در صدر آن کشتکیها، دقیقاً در انطباق با گرایش لیبرال - فرمیستی از جمهوری دمکراتیک خلق بوده است و خود نیز در عمل با گرایش دوم اختلافی ندارد. تا آنجا که صحبت از انتقاد از استرووی اکثریت دفتر سیاسی است دست و دل باز است ولی وقتی نوبت خودش میرسد وضعیت فرق میکند.

سپادهای مابندگی پارلمانی ادم خروس سبداست! سوید. پس معنا که پس از سرنگونی نهادهای پارلمانی خواهند بود ادوره اول انقلاب (و بتدریج شوراهای کارگران و زحمتکشان جایگزین آنها خواهند شد) ادوره دوم انقلاب (۱۱۱۹) بی تردید راهی نیست جز کسب قطعی و انقلابی از توهمات لیبرال - فرمیستی و یاد رازدن در کلی کوشیهای بی ثمر و در عمل یا بیندی به گراشات رسمی اکثریت دفتر سیاسی.

۲- عناصر بحران در می تاکتیک سازمان:

"حرب باید از اهداف آتی خود تصویر روشنی داشته باشد، بدون یا سخ روشن به این مسئله، دیگر هیچگونه ترویج و تهبیح عاری از تناقض و سوری از موسان و محضرات ذهنی امکان پذیر نخواهد بود."

لنین - بلشویسم و منشیویم در انقلاب دمکراتیک بدون تصویری روشن از اهداف آتی، نقیص و صراحت سازگی سازمانی ایدئولوژیک برنامه ای، صحت از می تاکتیک استوار و تعقیب سیاستهای عاری از تناقض و نوسان و گرایشات انحرافی، توقعی کاملاً بیجاست. چگونه ممکنست بر مبنای ابهامات فرموله شده برنامه ای بتوان سیاستی عاری از تناقض را پیش گرفت؟

واقعیت اینست که سیاستهای را ستروانه سازمان، سوانات و سربولات آن، منشا برنامه ای داشته است. گرایش لیبرال - فرمیستی در حوزده اد از مرحله انقلاب انعکاس خود را در شیوه برخورد با احزاب غیر پرولتاری سشان داده و مشخصاً در ایجاد بلوک با لیبرال - دمکراتها (طیف سوده ای) تجلی یافته بود.

کانون مقاومت گرایش چپ در مقابل گرایش راست:

گرایش مسلط سازمان بر مبنای درک خود از مرحله انقلاب و طبقات و اقسام شرکت کننده در انقلاب، با حذف برنامه انتقالی و شعار جمهوری دمکراتیک خلق بمتابیه وظیفه فوری پرولتاریا در انقلاب و علم کردن دیکتاتوری پرولتاریا با ترکیب طبقاتی پرولتاریا، نیمه پرولتاریا و خرده بورژوازی تهدیدست. مبارزه برای جمهوری دمکراتیک خلق راه آینده ای نامعلوم و آگاداری کند و سازمانها سرنگونی رژیم اسلامی حول برنامه حداقل ایلات فرم جنبه دمکراتیک ضد امپریالیستی را بایستی میکشد و در واقع مبارزه خود را در چارچوب مطالبات سوزوا - دمکراتیک حس می کند. از اینجاست رورت ائتلاف ساکل خرده بورژوازی بر محور دمکراسی طرح میگردد.

ضرورت مبارزه برای دمکراسی (که لیبرال - دمکراتها هم بر مگرایش مسلط سازمان بک پایه فنی هستند) ایجاب می کند که نیروهای دمکراسی در جنبه دمکراتیک ضد امپریالیستی مشکل شوند از اینجاست هر ساری سازمان صناعه جاده صاف کن طیف سوده ای عمل کرده و حتی تطهیر آنها را بشوهرمگینانست و غیر مستقیم پیش میگیرد. این سیاست نا تلاش برای بوجه اعضا و هواداران سازمان برای ائتلاف با طیف سوده ای بلحاظ اصولی آغاز کرد و در اسناد درونی اعلام کردند که سازمان "همکاری و ائتلاف با اس سازمانها در مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی بلحاظ اصولی بلا مانع نظمی می کند" از اسناد درونی سازمانی

برای پیش بردن سیاست فوق "استفاد از خود" کشتکیها را سپاهانه فرار داده و بدون کوچکترین بوجهی به اراده سوده ای سازمان لغویا بکسوت و آمادگی برای همکاری و سیاست ائتلافی اعلام شد. اس سیاست سازمان مقاومت در بدنه سازمان را برانگخت و نیروهای چپ سازمان، این سیاست را

بدرستی حلقه مقدم ایجاد بلوک با لیبرال دمکراتها تشخیص داد و در حفظ اصلی چرخش راست مجدد سازمان را بر در سبب گذاشتند و کاملاً همدار بودند چرا که کنار دناخ از سبب تجربه شده بود سراط سرکوب و عوامل متعدد دیگر راه سد کردن گرایش راست را بسته بود ولی اسرار گرایش چپ مصمم بود تا سهرضمت از تکرار "دفاع از سبب بکنل دیگر" جلوگیری کند و اس بود

قطعه نامه درباره بحران تشکیلاتی و رژیم سانترالیسم - دمکراتیک

مقدمه
ببینید

از آنجا که نظر به مصوبه مجمع نمایندگان واحدهای معترض، طرح پیشنهادی قطعه نامه‌های کنفرانس برای بحث و تبادل آراء، باید بصورت علنی انتشار یابد، قطعه نامه حاضر را که به مسائل مربوط به بحران تشکیلاتی و رژیم سانترالیسم دمکراتیک اختصاص دارد، و بمنظور ارائه در کنفرانس تنظیم شده است، پیشنهاد مینمایم.

در عین حال، شاید طرح این قطعه نامه که چیزی بجز ماحصل مباحثات تاکنونی معترضین در حوزه مسائل تشکیلاتی نیست، بتواند در قانونی کردن مباحثات پیتی از کنفرانس موثر افتد.

باباعلی

۲۸ خرداد ۱۳۶۸

(۱) علت اصلی وی بی واسطه بحران سراسری - تشکیلاتی ما، زندگی فرقه‌ای - محفلی و رژیم مرکزیت بوروکراتیک است که با اختیارات مافوق سازمانی محفل اکثریت دفتر سیاسی و معتمدین ویژه آن مشخص میشود. این محفل که بسک دستگاه بوروکراتیک مستقل از توده‌های سازمانی را ایجاد کرده و از چنان اقتدارتی برخوردار است که اراده سازمانی را معلق یا نقش کرده، مقرارت را زیر پا گذارده و کنگره‌های سازمان را به تعویق انداخته، نهادی خودگمارده است که به هیچ نوع کنترل و حسابرسی تشکیلاتی تن نمیدهد. این نهاد مافوق سازمانی که حق حاکمیت سازمان بر تمام ارگانهایش را خدشه دار نموده است و اساسا با اتکاء به آشنائی‌های محفلی دیرینه و روابط شخصی و دوستانه، و نیز توافقات ویژه فیما بین برخی از سران محافل تشکیل دهنده سازمان پدید آمده، سلسله مراتب معینی را بر زندگی تشکیلاتی تحمیل کرده است. این سلسله مراتب که در مجموع سازمان را به یک فرقه بسته مبدل مینماید، از این مراتب تشکیل میشود: الف) رهبران خطا ناپذیر؛ ب) دسته ویژه معتمدین؛ ج) توده اعضای سازمان یا مجریان بلااراده؛ د) در حالیکه رهبران خطا ناپذیر، توده مجری را شایسته اعتماد خود نمیبینند و داشته اعتمادشان به دسته ویژه معتمدین یا رسولان خودی محدود میگردد، به نام اعتماد رفیقانه از هرگونه کنترل توده‌های حزبی یا تطبیق با مقررات اساسنامه‌ای که حکم بی اعتمادی متشکل و مدون را دارد، طفره میزنند. رژیم مرکزیت بوروکراتیک که بسا تحمیل انضباط مکانیکی، ناآگاهانه و انفعالی براعضاء از یکسوی و فعال مایشائی دستگاه مافوق سازمانی رهبری از سوی دیگر مشخص میشود، بر اصل یکپارچگی (مونولیتسم) بی‌چون و چرای حزب و ممنوعیت هرگونه گریبش و گروه بندی موقت حزبی استوار است. این رژیم که با تسلط دستگاه بوروکراتیک بر توده‌های حزبی و تسلط حزب بمثابه یک فرقه بسته بر توده‌های کارگر یا جانشینی حزب بجای طبقه مشخص میشود، با نیازهای جنبش انقلابی توده کارگران بیگانه بوده و نمیتواند ظرفی برای اتحاد کارگران پیشرو و صاحب آگاهی طبقاتی باشد. در کشور ما پیدایش چنین ساختار تشکیلاتی بازتاب نفوذ انقلابیگری خرده بورژوازی و توطئه‌گران روشن فکران است که بویژه در مراحل ابتدائی جنبش مستقل کارگری نیرومند میبایست. این روشن فکران خود را پدران و ناجیان طبقه بی چیز، لگدمال شده و ناآگاه پرولتر پنداشته، استبداد روشنگر را شرط‌رهای طبقه به شمار می‌آورند. رشد جنبش مستقل کارگری با حیات این فرقه‌ها رابطه معکوس دارد.

(۲) رژیم مرکزیت بوروکراتیک تنها در "فرقه" ما حاکم نبوده، بلکه خصلت عمومی حیات داخلی سازمانهای چپ را در چند دهه اخیر تشکیل داده است. پیدایش این شیوه زندگی درون تشکیلاتی جنبه صرفا ملی نداشته بلکه

همچنین یک پدیده بین المللی میباشد. تا آنجا که به ویژگیهای ملی رشد جنبش کمونیستی کشور ما در دهه‌های متاخر مربوط میشود، منشأ رژیم فرماندهی آمرانه (نظامی) یا مرکزیت بوروکراتیک را باید در انقلابیگری غیر حزبی، اکسیونیستی و توطئه‌گرانه پوپولیستی جستجو کرد. اما جنبه بین المللی این انحراف از مرکزیت دمکراتیک به مرکزیت بوروکراتیک به تسلط قطعی استالینیزم بر کمینترن و کل جنبش جهانی کمونیستی در نیمه دوم سالهای بیست و دهه سی میلادی باز میگردد که در عین حال سنن تشکیلاتی فعالیت حزبی در کشور ما را پس از نابودی حزب کمونیست ایران رقم زده است. استالینیسم در حوزه تشکیلات با تبدیل قواعد اضطرابی مصوب دهمین کنگره حزب بلشویک به نرمهای عادی زندگی حزب و ارتقاء آنها به اصولی جهانشمول برای کلیه احزاب کمونیست در مقیاس بین المللی، اولین گام را در مسخ حزب بلشویک و دفرمه کردن احزاب نوپای کمونیست برداشت. سپس قاعده مرکزیت دمکراتیک بسا ضابطه "حفظ موکدترین نظم انقلابی مرکزیت دمکراتیک" تعویض گردید که بموجب آن حفظ "نظم انقلابی" و "ورای مرکزیت و دمکراسی" قرار میگرفت. این "نظم انقلابی" چیزی بجز رسمیت بخشیدن به یک دستگاه حزبی کاملا مستقل از حزب و خود کفا نبود؛ دستگاهی که در نتیجه سطح فرهنگ نازل توده‌های پرولتر، فشار اقشار بورژوازی بر پرولتاریا و نتیجتا تکوین قشر بوروکراتیک کارگری پدید آمده و مستقل از توده‌های حزب و مزوج با آپارات دولتی باید "نظم انقلابی" مافوق حزبی را حفظ مینمود. حزب استالینی بمثابه شکل انحطاط یافته و مسخ شده حزب بلشویک لنینیستی، اساسا بر انحلال پیشگام طبقه در توده طبقه، تنزل پیشگام طبقه به بوروکراتها و مجریان بلااراده جناح مسلط حزب (دفتر سیاسی یا شخص دبیر اول)، جانشینی این عاملین بجای اراده فعال اعضاء و کادرهای حزب و نهایتا جانشینی حزب بجای طبقه مبتنی است. اصل "یکپارچگی" در حزب استالینی که ناظر بر خطا ناپذیری رهبری مافوق حزب است، با هرگونه دمکراسی حزبی از جمله آزادی مباحثه و انتقاد آشکار از تصمیمات رهبری، ایجاد گروه بندیهای موقت حزبی بر پایه پلاتفرم‌های معین، تضمین حقوق اقلیت حزبی در مطبوعات و سازمانهای حزبی، انتخابی بودن سبدهای حزبی، حق گزینش و فراخوانی مسئولین حزبی و غیره مغایرت تام دارد. در چنین حزبی، حسابرسی، کنترل و نظارت بر رهبری، برگزاری کنگره‌ها و دیگر اهرمهای دمکراتیک مگر بصورت فرمایشی و عوافقربانه، آن هم با فواصل طولانی وجود ندارد. بدین ترتیب علیرغم ممنوعیت رسمی جناحها، زندگی جناحها و گروه بندیهای حزبی به صورت پوشیده و منحنی یعنی از طریق باندهای معین، فراکسیون‌های رقیب در صفوف جناح حاکم و دیگر مظاهر زندگی دفرمه شده مبارزه حزبی، به همراه تصفیه‌ها (منجمله تصفیه‌های خونین)، به حیات خود ادامه میدهد. مدل استالینی حزب همان چیز است که نقدا در حزب توده و اکثریت و غالب احزاب رسمی کمونیست تحقق یافته است و اکثریت دفتر سیاسی سازمان ما نیز مایل است در نرمهای تشکیلاتی از آن بهره گیرد. نخستین دهه پس از جنگ دوم جهانی شاهد بروز اولین علائم بحران در ساختار تشکیلاتی احزاب استالینی بود. در دهه‌های بعد این بحران رشد و تعمیق یافت و اکنون به مرحله تجزیه و فروپاشی رسیده است. معیذا روند تحول طبیعی یا "خودبخودی" آن، استحاله گام به گام در جهت پذیرش ساختار احزاب سوسیالیست بوده است؛ بنحوی که تقریبا در همه احزاب رسمی کمونیست اکنون لااقل یک جناح متمایل به آشتی با مواضع کلاسیک سوسیال دمکراسی در سالهای بین دو جنگ جهانی شکل گرفته است.

(۳) ساختار تشکیلاتی احزاب سوسیال دمکرات، از کل برنامه و تاکتیک آنان

بیوند نفوری مارکسیستی با علم از یکطرف و با بیکارهای طبیعی از طرف دیگر؛ و ثانیاً لزوم فائق آمدن بر خصلت غیر بیوسته، نامورون و متناقض رشد آگاهی و جنبشهای طبقاتی کارگران، بمشور ایجاد یک جنبش انقلابی سیاسی کارگری در سطح کشوری و بین المللی؛ و ثالثاً تضمین ادامه کاری و پیگیری فعالیت سوسیالیستی در مراحل مختلف افول و اعتلاء جنبش توده‌ای؛ ضرورت ایجاد حزبی آهنین، متمرکز و منضبط مرکب از دسته پیشکام طبقه در ارتباط تنگاتنگ با جنبش توده‌ای و علنی طبقه رانتیجه میگیرد. پرسنیهیهای اصلی حزب لنینی را میتوان در پنج نکته شمرده: الف) هر عضو باید یک عضو رزمنده و فعال بوده و دارای یک وظیفه مشخص باشد و ضمن پذیرش برنامه و اساسنامه حزب، شخصاً در یکی از سازمانهای حزبی فعالیت نماید؛ ب) انضباط و تمرکز فعالیت کمونیستی. یعنی متمرکز نمودن تشکیلات حول هسته‌های سفت و احاطه آن با مجموعه‌ای از سازمان های علنی و نیمه علنی؛ ج) خود مختاری ارگانها، تابعیت اقلیت از اکثریت، اتحاد در عمل و آزادی مباحثه و انتقاد و بطور کلی اعمال اساسنامه یعنی رژیم سانترالیزم دمکراتیک؛ د) ایجاد حزب برپایه واحدهای کارخانه و نه واحدهای محله و تبلیغات؛ ه) ضرورت و اهمیت تشکیل فراکسیون های کمونیستی در تشکلهای توده‌ای بمنظور احرار رهبری در کلیه مجامع توده‌ای.

بی تردید پیش شرط اساسی برای موفقیت و استحکام جنبش حزبی ایمن واقعیت است که طبقه کارگر که مرکز بندگان آن کمونیسم را بوجود می‌آورند به علت شرایط عینی اقتصادی دارای ظرفیت سازمانی ویژه‌ایست که او را از سایر طبقات جامعه سرمایه‌داری متمایز میکند. بدون این پیش شرط سازمان انقلابیون حرفه‌ای چیزی بجز یک ماجراجویی و یک هسته توطئه گر بلانکیستی نخواهد بود و از اینرو سازمان انقلابیون حرفه‌ای فقط در پیوند با طبقه واقعا انقلابی که به صورت خود انگیخته به مبارزه برخاسته است معنی دارد. بدین ترتیب نقیص ناشی از سازماندهی هسته‌های کوچکی از انقلابیون کمونیست که بازتاب مرحله نوپائی و عدم بلوغ جنبش کارگری در یک کشور محسوب میشوند. فقط در صورت بسط حزب در جهت عناصر کارگری که برای اقدام توده‌گر علنی متحد شده‌اند، بر طرف میشود. سازمان مجزای پیشکام بدون ارتباط نزدیک با طبقه و پیوستن واقعی به آن، در بهترین حالت نه یک فرقه‌گرایی بی ثمر و در بدترین حالت، به فرماندهی بوروکراتیک و اقدامات ماجراجویانه رهبران خود سربرای تسلط بر پرولتاریا منتهی خواهد شد. بدین لحاظ حزب لنینی ضمن تاکید بر خلوص ایدئولوژیک و یکپارچگی خود در بساده‌های برنامه‌ای و اساسنامه‌ای، انواع گرایشات و نمایلات و مبارزه آشکار بیسی آنها را بمنظور قانون ذاتی زندگی حزب توده‌ای با حزب یک طبقه معین میپذیرد. رژیم حاکم بر حزب لنینی سانترالیزم دمکراتیک است که بمعنای اتحاد در عمل و آزادی در مباحثه و انتقاد میباشد. در این رژیم بهمان اندازه که در عمل انضباط آهنین تحت ارگانهای اجرائی منتخب و فابل عزل که دارای اختیار تام میباشد، معمول میگردد؛ فرصت کافی در حزب برای مباحثه، انتقاد، ابراز مخالفت، گزینش و برکنار نمودن سیر وجود دارد. اگر کلمه دمکراسی بمعنای حق حاکمیت حزب بر تمام ارگانهای منجمله نهادهای مرکز است؛ مرکزیت نیز بمعنای استقرار انضباط آگاهانه (و نه مکانیکی) است که ظرفیت رزمندگی حزب را تضمین نموده. آنرا ارتقاء میدهد. رژیم سانترالیزم دمکراتیک، ضمن جانبداری موکد از اصل تبعیت اقلیت از اکثریت و مردود دانستن اصل برابری حقوق جناحها، فراکسیونها و فدراسیونها، از حقوق اقلیت های حزبی در برخورداری از تربیون برای ابراز مخالفت آشکار با تصمیمات اکثریت، اساز مواضع خود بطور جمعی (از طریق تشکیل گروه‌بندسبای موفتی بر پایه بلانفرم مسا و نیز ارائه تناسی نمایندگان به کنفرانس ها و کنفرانسها حمایت عنیناسد. برگزاری منظم کنفرانسها و کنفرانسهای حزبی، رعایت اکید اساسنامه حزب

نشات میگرد. این احزاب که منادی سازش طبقاتی‌اند، با انک انتاکنونسم طبقاتی کارگران و بورژوازی و انکار خصلت انقلابی دوران معاصر بمنظور دوران انقلابات پرولنتری و جنکهای داخلی، مروج برنامه اصلاحات بجای انقلاب اجتماعی میباشد. امروزه غالب آنان با اشاره به نتایج سومین انقلاب علمی و فنی، از محور تدریجی طبقه کارگر سخن میگویند. احزاب سوسیال دمکرات که "سوسیالیزم" را بمنظور محمول روند خود بخودی، طبیعی و تدریجی تحول سرمایه‌داری تلقی میکنند و بلوغ کارگران بر پایه "تمدن و فرهنگ دمکراتیک" را عامل دستیابی بی واسطه به آگاهی سوسیالیستی میدانند و هدف خود را تسخیر دولت بورژوازی بر پایه "دمکراسی" قرار داده‌اند، هرگونه فعالیت انقلابی و پیشگام را "اراده گراشی" (ولونترایسم) پنداشته، توطئه‌گری انقلابی را عامل پیدایش "استبداد" و مخل و مزا حمدمکراسی معرفی میکنند. مطابق با این دیدگاه، آنها ضرورت تعلق احزاب سوسیالیست به یک طبقه معین و خصلت پیشگام و انقلابی آنرا مردود شمرده، مبلغ ایجاد احزاب "خلق" و "دمکراتیکی" میباشد که در آن هر شهروند صاحب حق رای که از برنامه اصلاحات حزب جانبداری کند، بتواند عضو حزب به حساب آید. پلورالیزم ایدئولوژیک درمبای عقیدتی و مسلکی، و دمکراسی حزبی بمنظور وسیله‌ای برای سازش گرایشات متناقض طبقاتی در این احزاب، بازتاب خصلت بورژوازی آنها و تلاششان بمنظور انحلال استقلال سیاسی طبقه کارگر در دمکراسی خرده بورژوازیست که با شعارهای عام "وحدت طلبانه" تسووم میباشد. متناظر با این پلورالیزم ایدئولوژیک، حق برابر جناحها و فدراسیون های حزبی جانشین اصل تبعیت اقلیت از اکثریت گردیده و رژیم سانترالیزم دمکراتیک را ملغی مینماید. انحلال رژیم سانترالیزم دمکراتیک در این احزاب که تحت پوشش مبارزه با "بوروکراسی" و دفاع از دمکراسی صورت میگیرد، بیش از هر چیز بازتاب انحطاط بورژوازی - بوروکراتیک این احزاب است که با باز تولید تقسیم اجتماعی کار و ایجاد سلسله مراتب بورژوازی در صفوف حزب مشخص میگردد و جوهر آن عبارتست از تقسیم حزب به شخصیت ها و رجال فعال مایشاء (یعنی سیاستمداران حرفه‌ای، پارلمانتاریستها، ژورنالیستها و سندیکالیستها) از یکسوی و توده مسفعل، غیر سیاسی و ناآگاه اعضاء (توده رای دهندگان) از سوی دیگر. بدینسان علیرغم ژست "دمکراتیک" اقتدارات مرکزی در این احزاب در اختیار فراکسیونهای ویژه‌ای قرار میگیرد (نظیر فراکسیون پارلمانی، دولتی، ژورنالیستها و سندیکالیستها) که از حزب مستقل بوده و بهیچوجه از اراده توده حزبی تبعیت نمیکند و بالعکس حزب و توده رای دهندگان را بعنوان ابرار دستنابی به مناصب و مقامات دولتی مورد استفاده قرار میدهند. اداره فعالیت جاری این احزاب نیز اساساً بواسطه آیرات اداری - بوروکراتیک متشکل از کارمندان حرفه‌ای صورت گرفته و ساختار تشکیلاتیشان بر حوزه‌های محلی (تبلیغاتی - انتخاباتی) و نه واحدهای پایه حزبی در محل کار کارگران استوار است. این احزاب که برای انجام اصلاحات در محدود نظم بورژوازی و بمنظور "کم‌درد" کردن جامعه بورژوا تلاش مینمایند، ضرورت فعالیت انقلابی مخفی را منکر شده، مدافع ایجاد احزاب قانونی میباشد.

۴) نقد کمونیستی از پوپولیسم توطئه کرانه و استالینیزم در حوزه تشکیلات و تحکیم مبادی حزب لنینی بلحاظ نظری و عملی، وظیفه مقدم و بی واسطه ما در امر فائق آمدن بر بحران میباشد. در انجام این وظیفه مقدم و مهم، مهمترین انحراف تمایل به موازین سوسیال دمکراتیک است.

۵) بدون یک برنامه و تاکتیک کمونیستی، تشکیلات لنینی ناممکن است. حزب لنینی بر پایه فعلیت انقلاب سوسیالیستی و لزوم کسب قدرت از دمکراسی خرده بورژوازی از یکسوی و مقدم محدودیتهای جنبش خودانگیخته توده‌ای از سوی دیگر پدید آمده است. نظریه لنینی سازماندهی اولاً با تاکید بر لزوم ورود آگاهی سوسیالیستی از خارج جنبش خود بخودی به درون آن.

مشاورین مرکزیت و سلب اختیار از کمیته مرکزی برای اخراج اعضای خود و نیز تصویب اساسنامه سازمانی از طریق یک بحث علنی گسترده مقدماتی و بدون هرگونه سانسور، ابتدائی ترین قواعد مربوط به مرکزیت و دموکراسی در تشکیلات لنینی میباشند.

۸) اگر چه مطابق با "بیانیه وحدت و جمعیتدی مباحثات وحدت" سانترالیزم دمکراتیک بمنابه اتحاد در عمل و آزادی مباحثه و انتقاد، ناظر بر برسمیت شناسی حق اقلیت در ابراز مخالفت آشکار با تصمیمات اکثریت، است؛ اما اکثریت دفتر سیاسی با تابع نمودن حق انتقاد اقلیت به تصمیم اکثریت، و واگذاری حق سانسور مباحثات به دفتر سیاسی و کمیته مرکزی مطابق با ملاحظات آنان در باره "خدهندهار نکردن وحدت تشکیلات" و "فضای رفیقانه مجادلات"، مباحثات در مصوبات سند منکور تجدید نظر کرده اند. آنان در ادامه تجدید نظر طلبی خود مجبور به رد تعبیر لنین از اصل سانترالیزم دمکراتیک شده اند. از دیدگاه لنینیسم، اصل سانترالیزم دمکراتیک و خود مختاری سازمانهای محلی دقیقاً متضمن آزادی انتقاد بطور کامل و در همه جا است، تا آنجا که این امر اتحاد در یک اقدام معین را مانع نشود، و هرگونه استفادی که مزاحم اتحاد در اقدام مورد تصویب حزب باشد، غیر مجاز است. بنابراین مبارزه ایدئولوژیک علنی مبتواند برپایه ضوابط ذیل سازمان باید:

الف) اصل سانترالیزم دمکراتیک بمنابه اتحاد در عمل و آزادی در مباحثه و انتقاد، متضمن پذیرش آزادی بی قید و شرط مباحثه و انتقاد آشکار از تصمیمات حزب در چهارچوب اصول بنیادین برنامه حزب است.

ب) آزادی بی قید و شرط مباحثه و انتقاد آشکار از تصمیمات حزب نباید مانع از امر اتحاد عمل در اقدامات معین باشد. از اینرو مباحثات باید قبل از اتخاذ تصمیم و برپایه مشارکت وسیعترین تعداد ممکن از اعضا سازمان داده شود.

ج) تصمیم گیری در باره شکل این مباحثه علنی (یعنی در مطبوعات یا جزوات، در مجامع عمومی منطقه ای یا سمپوزیوم های ویژه مرکزی، بطور فردی یا برپایه پلاتفرمها) و در باره میزان آن (یعنی زمان شروع و خاتمه مباحثه، تعداد دفعات مجاز مشارکت هر عضو در مباحثه) باید بوسیله کمیته مرکزی تعیین گردد.

د) کمیته مرکزی حزب و تمامی سازمانهای حزبی از طریق مباحثات مقدماتی در سازمانهای حزبی، امر مشارکت اعضا، را در یک مباحثه علنی تسهیل مینمایند.

هم اکنون با توجه به کشایش مباحثات برنامه ای و اساسنامه ای و بمنظور تحقق این ضوابط باید یک روزنامه مباحثاتی برای بحث در باره همه مسائل مربوط به برنامه، تاکتیک و تشکیلات دایر شود که بدون هرگونه سانسور، موضوعات مختلف را از زوایای گوناگون مورد بحث قرار دهد.

۹) در تشکیلات لنینی، ضمن تاکید بر اصل تبعیت اقلیت از اکثریت، محکومیت فراکسیون ها (ایجاد گروهی بر مبنای پلاتفرم معین و انضباط درونی ویژه) و برابر حقوقی جناح ها؛ گروه بندیهای موقت حزبی بر پایه پلاتفرم ها (یا جناح ها) اصولاً مردود شناخته میشوند. امروزه بویژه بسا توجه به مختصات و ویژگیهای رشد بین المللی و ملی جنبش کارگری در کشور ما، ایجاد حزب انقلابی توده ای کارگران بدون وجود جناحها (گروه بندیهای مختلف و موقت حزبی) غیر ممکن است. شرایط بین المللی مذکور عبارتنند از بحران جنبش بین المللی کمونیستی (کمیته بازتاب تجزیه و فروپاشی مشی مسلط استالینی ست)، تنوع گرایشها در این جنبش و باز بینی عمومی تئوری مارکسیستی در پرتو شرایط بغرنج جهانی. خود ویژگی شرایط ملی ما نیز بدین قرار است: پراکندگی و تجزیه مدافعی کمونیسم به فرقه های بی شمار که هنوز مرحله تدارک نظری و عملی ایجاد حزب طبقه کارگر را در شرایطی از انقلاب بهمین از سر میگذرانند. از اینرو حقوق اقلیت های حزبی باید بیش از پیش مورد تاکید قرار گرفته،

در تنظیم مناسبات دروسی و تطبیق مرکزیت با آن، اعمال اصل رهبری جمعی و مسئولیت فردی، تضمین فضای لازم برای انتقاد و انتقاد از خود از طریق تامین وسیعترین امکان برای طرح مباحثات پیش از اتخاذ تصمیم و مبارزه گرایشها حول نتایج ناشی از اقدامات انجام شده؛ مداخله دائمی اعضا در سرنوشت حزب و تعیین و تکلیف در باره خط مشی حزب بر پایه مجادله رهبران حزب در برابر انتظار توده ها و رجوع به آنان برای اخذ تصمیم نهایی؛ پیوند تنگاتنگ و زنده و تا حدودی آمیزش حزب با توده ها بمنظور تصحیح اشتباهات حزب و نیز جلب و جذب تعداد هر چه بیشتری از کارگران جدید تر به صفوف حزب، قواعد زندگی روزمره و جاری حزب لنینیستی محسوب میشوند.

۶) مبارزه ما برای تحکیم اصول لنینی حزبیت در یکرشته از اسناد منعکس شده است که در میان آنها باید از دو سند پایه نام برد: الف) بیانیه وحدت (بند دوم - وسائل تحقق اهداف ما) و جمعیتدی مباحثات وحدت (بند مربوط به درباره برخی از مهم ترین اصول حاکم بر تشکیلات کمونیستی)؛ ب) تزهائی در نقد کمونیستی اسلوب فعالیت پوپولیستی و توطئه گرانه. سند اخیر پلاتفرم جنبش اصلاح سبک کار محسوب شده، و اقدامات ما نیز متوجه تداوم همین جنبش است. معهداً از آنجا که ادامه این جنبش مستقیماً با رژیم مرکزیت سوروکراتیک در تضاد قرار گرفته و مسائل مربوط به دموکراسی حزبی را در درجه اول اهمیت قرار داده است، لازم است موضع خود را در قبال سه مسئله: الف) برگزاری منظم کنکرها و انتخاباتی کردن مرکزیت، و تعیین مقررات حزبی (ب) سانترالیزم دمکراتیک و مبارزه ایدئولوژیک علنی (ج) حقوق اقلیت در یک تشکیلات کمونیستی؛ مورد تاکید قرار دهیم.

۷) در تمام طول حیات ده ساله سازمان، حتی یک کنگره موسس برگزار نشده است. مع الوصف طی این دوره، سازمان از یک رهبری فوق سانترالیستی محفلی برخوردار بوده است. با توجه به این واقعیت که طی ضربات سال ۶۰ و متعاقب آن، بخش قابل توجهی از رهبران سازمان به شهسادات رسیدند، ترمیم کمیته مرکزی اساساً بواسطه تصمیمات فراکسیون حاکم بر دفتر سیاسی، و به شیوه برکماری (حتی بدون مشورت با کادرهای سازمان) تعیین گردیده است. طبعاً دفتر سیاسی با داشتن چنین اختیاراتی از توده سازمانی استقلال کامل داشته و غالبترین مراجع "صوری" رهبری را در انطباق با ملاحظات خود تعیین مینماید. کمیته مرکزی باید اساساً و موکداً انتخابی باشد و حد نصاب برکماری اعضای جدید به کمیته مرکزی نباید از یک سوم و آن هم از میان اعضای مشاور مرکزیت به ترتیبی که در کنگره انتخاب شده اند، تجاوز نماید. همچنین اعضای کمیته مرکزی بمنابه منتخبین کنگره نمیتوانند بواسطه تصمیم اکثریت کمیته مرکزی از عضویت کمیته و سازمان عزل گردند. اکنون مدت هاست که در اساسنامه های احزاب رسمی کمونیست با استناد به ماده هفتم قطعنامه "وحدت" مصوب کنگره دهم حزب بلشویک، اخراج عضو کمیته مرکزی از حزب به تصمیم اکثریت مطلق یا دو سوم آراء کمیته مرکزی احاله شده است و حال آنکه ماده منکسور با ضوابط سانترالیزم دمکراتیک مطابقت نداشته و یک ماده کاملاً افسطری و ویژه محسوب میشود. منطلق این ضوابط کاملاً روشن بوده و بر این نکته دلالت دارد که اختیارات مربوط به تعیین کمیته مرکزی از زمره حقوق کنگره سازمانی است و نه دفتر سیاسی. بدون پذیرش این اصل و تعهد عطفی بدان هیچ سخنی از حق حاکمیت سازمان برارگانهایش نمیتواند در میان باشد. مطابق با مصوبات "جمعیتدی مباحثات وحدت" کنگره سازمانی میباید هر دو سال یکبار منعقد گردد. دفتر سیاسی به بهانه های تکنیکی از زیر این مصوبه شانه خالی کرد و تنها بس از برپاشی رژیم حکومت نظامی و اخراجهای دستجمعی، شعار کنگره بدون معترضین را بعنوان یک مانسور ریاکارانه پیش کشید. برگزاری منظم کنگره های سازمانی، انتخاباتی بودن کمیته مرکزی، تعیین حد نصاب یک سوم برای ترمیم کمیته مرکزی از میان

بر مبنای رعایت انتخاب تناسبی نمایندگان بر پایه پلاتفرمها •
باباعلی
۲۸ خرداد ۱۳۶۸

در اساسنامه حزبی گنجانیده شوند • اقلیت حزبی باید دارای این حقوق و نظایر آن باشد : برخورداری از ارکان مباحثاتی با هیئت تحریریه ویژه ، بهره‌مندی از امکان بخش نشریات خود از طریق شبکه عمومی توزیع — نشریات حزبی ، و اعزام نمایندگان خود به کنفرانس ها و کنگره‌های حزبی

قطعنامه مربوط به علل عمده بحران جنبش کمونیستی و ایجاد حزب پیشگام کمونیست

مقدمه

قطعنامه حاضر که به یکی از مسائل اصلی کنفرانس یعنی " علل عمده بحران جنبش کمونیستی " اختصاص دارد ، از حیث تعیین سمت فعالیت حزبی ما حائز اهمیت است • بی تردید مباحثات پیش کنگره در ترسیم جهات مختلف این سمتگیری نقش تعیین کننده خواهند داشت و قطعنامه حاضر نمیتواند جانشین آن مباحثات گردد • معینا این قطعنامه ، با ارائه ارزیابی معین از علل عمده بحران ، جهت فعالیت ما را روشن مینماید •
بعلاوه چنانکه در ماده ششم قطعنامه حاضر قید گردیده ، این قطعنامه تنها به همراه سند " چگونه باید سهم خود را در بنای یک حزب انقلابی توده ای ادا کنیم ؟ " میتواند دلایل عمده بحران در جنبش کمونیستی بطور اعم و سازمان ما را بطور اخص روشن نماید • از اینرو من این دو سند را برای تصمیم گیری در باره علل بحران به کنفرانس تسلیم میدارم •

باباعلی

۱) بحران جنبش کمونیستی کشور ما که امروزه کلیه عرصه‌های مربوط به اصول برنامه ، تاکتیک و تشکیلات و به یک کلام تئوری و متدرا در برمیگیرد ، بهیچوجه خلعت صرفا ملی نداشته ، بلکه باید بمثابة جزئی از بحران جنبش بین المللی کمونیستی تلقی گردد •

۲) منبع پیدایش این بحران را باید در تسلط فرقه گرائی پوپولیستی و استالینیزم جستجو نمود که اولی عمدتا از خصوصیات صرفا ملی رشد جنبش چپ کشور ما در دو دهه اخیر نشأت میگیرد و حال آنکه دومی پدید آمده ای بین المللی میباشد که از دهه سی میلادی تا کنون ، جریان مسلط در جنبش جهانی کمونیسم را تشکیل داده است •

۳) بحران جنبش کمونیستی کشور ما بلحاظ طبقاتی از ترکیب غالب سبب دانشجویی - روشنفکری آن ، بی ثباتی سیاسی - طبقاتی این لایه ، عدم پیوند و بیگانگی آن با شرایط زیست و کار طبقه کارگر نشأت میگیرد • زمینه جهانی و داخلی بروز این بحران را میتوان بطور خلاصه در بلوغ عالی شرایط مادی برای سوسیالیسم در عین بحران و یا فقدان رهبری انقلابی در مقیاس جهانی تشریح کرد • در سطح داخلی این به معنای شکست انقلاب بهمین در نتیجه تسلط ارتجاع اسلامی است ، و در سطح بین المللی این پدیده از یکسوی با رکود در جوامع انتقالی به سوسیالیسم ، انحطاط غالب دول کارگری ، خطر احیای سرمایه داری در برخی از آنها (نظیر - مجارستان ، لهستان و یوگسلاوی) و بروز جنبشهای عظیم اجتماعی بر علیه رژیمهای حاکمه در این کشورها ؛ و از سوی دیگر با بحران جهانی نظام سرمایه داری در دوره انقلاب علمی و فنی که با حذف کار مستقیم انسانی بعنوان عامل اصلی روند تولید ، تمرکز بین المللی سرمایه ، تکوین شرکتهای فراملیتی و توافقات جهانی سرمایه داری انحصاری دولتی مشخص میشود ، مترادف است •

۴) پوپولیسم یا سوسیالیسم خلقی انحرافی است که به مدت دو دهه در جنبش کمونیستی ایران تسلط داشته است • این انحراف که از ماژوئیسم و رویزیونیسم حزب توده و انواع گرایشات خرده بورژوا - آنارشستی تغذیه کرده است ، پس از انقلاب بهمین دچار بحران ، تجزیه و تلاشی شده است و با کنار رفتن پوسته کمونیسم گنگ ، فرقه‌گرایانه و ابتدائیش ، مضمون لیبرالی آن بوسیله جریانات سوسیال دمکرات بسط و تکامل می‌یابد و

در عین حال هسته انقلابی و مساوات طلبانه آن به سوی کمونیسم میگراید • در این نوع سوسیالیسم ، مفهوم خلق ، مفهوم طبقه را تحت الشعاع قرار میدهد و سوسیالیسم نه بمثابة شیوه معینی از تولید که بوسیله طبقه‌ای خاص یعنی پرولتاریا بوجود میآید ، بلکه بمثابة تصویری گنگ از رفاه و عدالت اجتماعی معرفی میشود که باید بوسیله خلق استقرار یا بد، مبارزه علیه امپریالیسم از مبارزه طبقاتی و ضد سرمایه داری جدا میگردد و لزوم مبارزه برای دمکراسی نیز فرعی و کم اهمیت تلقی میشود •
فرق مارکسیست پوپولیست در کلیه گروهبندیهای موسوم به خط ۱، ۲، ۳، ۴ در تعریف اهداف و اصول جهان بینی خود از استالینیزم بهره گرفته‌اند • مطابق دیدگاه آنان ، هدف سوسیالیستی با مصادره و دولتی کردن وسایل تولید برابر بوده ، و دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا چیزی بجز استقرار حق ویژه (حقوقی / قضائی) و انحصاری فرقه‌شان در دولت نیست • آنان لزوم مبارزه برای آزادی های سیاسی بورژوا دمکراتیک (از جمله مجلسی موسسان ، حق رای عمومی و آزادی بی قید و شرط احزاب ، اجتماعات ، مطبوعات ، اعتمادات و تظاهرات) را به نام دفاع از منافع خلق و خاتمه یافتن عصر پارلمانتاریسم بورژواشی انکار نموده ، و در عین حال اغتشاش کاملی بین وظایف دمکراتیک و سوسیالیستی بوجود میآورند • بدین معنا که به اصلاحات دمکراتیک رنگ و لعاب سوسیالیستی زده ، و یا وظایف اخص سوسیالیستی (نظیر درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و کوبیدن قلعه مبتنی بر نظام کارمزدی) را به اراده دمکراتیک کارگران و خرده بورژوازی واگذار مینمایند • انقلابیگری اکسیونیستی آنان بر این فرض مبتنی است که " شرایط همواره برای انقلاب آماده است " و نیازی به کار تدارکاتی - سازمانی و نظری طولانی مدت برای آمادگی پرولتاریا جهت تصرف قدرت وجود ندارد • این مردان " اهل عمل " ، ضمن تحقیر تئوری و مبارزه اتحادیه‌های طبقه ، مبارزه سیاسی را به سطح توطئه‌گری و اقدامات پرهیاهو تنزل میدهند • فرق پوپولیستی ابزاری برای تامین حواش عملی و مقطعی جنبش انقلابی دمکراتیک و مبارزه باصطلاح " ضد رژیمی " میباشد • آنها حتی در مواردیکه زبان کمونیستی را بعاریت میگیرند و به ضرورت کارمیان پرولتاریا کردن مینهند ، تنها بدین خاطر است که مشارکت پرولتاریا را بمثابة یک نیروی رزمنده در صفوف " دمکراسی " برای تامین نیازهای انقلاب بورژوا دمکراتیک تضمین نمایند • بعبارت دیگر آنها پرولتاریا را برای انقلاب میخواهند و نه انقلاب را برای پرولتاریا •

پوپولیسم بمثابة بازتاب انقلابیگری خرده بورژواشی تمامی هویت سیاسی - طبقاتی خود را از موضعگیری در قبال مسائل عملی ، دوره‌ای و تاکتیکی و " جبهه‌سازی‌های " موسمی اخذ مینماید که برای پرولتاریا تنها به عنوان اهداف غیر مستقیم (بورژوا دمکراتیک) حائز اهمیت هستند • بدین لحاظ نیز در قاموس آن دسته فرق پوپولیستی که الفاظ کمونیستی را به عاریت گرفته‌اند ، تاکتیک با " اعلام هویت " و " مرزبندی تئوریک سیاسی " با سایر جریانات و احزاب سیاسی مترادف است ، درحالیکه برای آنان اهداف سوسیالیستی ، آرمانی اخلاقی و انتزاعی محسوب میشوند که به آینده‌ای دور تعلق دارند و بیشتر به آموزه‌های کتابی ، آکادمیک و باورهای شبه مذهبی شبیه‌اند • تئوری تشکیلات پوپولیستی که از انقلابیگری غیر حزبی و منش فرقه‌ای و توطئه - گرانه آن نشأت میگیرد ، با اصل خطا ناپذیری رهبران ، " یکپارچگی " سازمان بر پایه فرامین صادره از جانب " مرکز غیبی " و اطاعت منفعلانه واحدها

و توده پراکنده هوادار از این مرامین مشخص می‌گردد . بنیاد این تشکیلات بر تسلط هسته توطئه‌گر بر توده‌های سازمانی و تسلط " حزب " بر کل طبقه استوار می‌باشد . این نوع سوسیالیسم از خصلتی ناسیونالیستی برخوردار است و انترناسیونالیسم آن اساسا به دفاع از نهضت‌های رهاثیبخش ضد امپریالیستی و یا ترویج عقیدتی - ایدئولوژیک - دکمهای خود در مقیاس بین المللی خلاصه می‌شود .

۱۵) استالینیسم پوشش ایدئولوژیک منافع قشر ممتاز بوروکراسی کارگری در دول کارگری و جنبش بین المللی کارگریست . بوروکراسی مذکور کسه موقعیت خود را بر پایه یک انقلاب سوسیالیستی یعنی در نتیجه‌الغای مالکیت خصوصی بر و سایل اصلی تولید و سلب مالکیت از طبقه بسورژو ا احراز نموده ، " طبقه جدیدی " را تشکیل نمیدهد و بنابراین فاقد یسک ایدئولوژی طبقاتی مستقل بوده ، ناگزیر از توجیه هویت خود با توسل بسه لنینیسم و ایجاد یک جریان رسمی کمونیستی است . این جریان که بنا به موقعیت اجتماعی متناقض مجبور به ادعای نمایندگی انحصاری کمونیسم است ، کمونیسم را به آئینی فرقه‌ای و جزم اندیش و به یک کیش دولتی مبدل نموده است .

بیروزی استالینیسم که با فرودگی قوای پرولتاریا ی اتحاد شوروی و نابودی بخش عظیمی از کادراهی آن در جنگهای شدید طبقاتی با بورژوازی جهانی ، تاخیر انقلاب در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری ، نوپاتی عناصر و بنیادهای سوسیالیستی در کسوری با اکثریت جمعیت دهقان و فشار اقاشار بورژوازی بر دستگاه ابتدائی و اولیه دیکتاتوری پرولساربا در نخستین موج انقلابات پیروزمند کارگری از نزدیک مرتبط است ؛ با اتکاء به سنن اکتبر و موقعیت مسلط حزب کمونیست اتحاد شوروی در کمینترن توانست مسیر تحول جنبش جهانی کمونیستی را طی چندین دهه تعیین نماید . بدینسان استالینیسم تنها بازتاب بیروزی پرولتاریای شوروی بر بورژوازی جهانی و دفاع از دستاوردهای اکتبر نبود ، بلکه همچنین مبنی ناتوانی پرولتاریا در اعمال اقتدار مستقیم خود و الغای بخش وسیعی از دستاوردهای اکتبر (و درراس آن نظام شورائی) برای خود پرولتاریا بود . عناصر اصلی این نگرش بدیسی قرارند :

تئوری " انترناسیونالیسم استالینی بر امکان پیروزی قطعی سوسیالیسم در یک کشور مبنی است که بر طبق آن انترناسیونالیسم پرولتری با دفاع از منافع اتحاد شوروی و تبعیت منافع انقلاب جهانی از این منافع مساوی بداشته می‌شود . نظریه امکان بیروزی قطعی سوسیالیسم در یک کشور .

سختن ایدئولوژیکی برای احیای ناسیونالیسم و شوونیسم روس در دستگاه دولتی پرولتاریا بود که متعاقبا به تقویت تمایلات ناسیونالیستی در سایر احزاب کمونیست انجامید . احیای مجدد شوونیسم روس در داخل اتحاد شوروی با لغو استقلال جمهوری های فدراتیو شوروی تقویت گردید و به نفی خشی دمکراسی سیاسی در مورد سایر ملل تابع اتحاد شوروی گردید . رویه دیگر این انحطاط ناسیونالیستی دولت کارگری با تمایل به ارجحیت برنامه ناسفیسستی (منضم منافع تجاری و دیپلماتیک شوروی) بر برنامه انقلاب کمونیستی (نایدی بورژوازی جهانی) در عرصه بین المللی مشخص می‌شود .

بر این مبنا و بویژه سهکام جنگ دوم جهانی و در مبارزه علیه فاشیسم ، تحت عنوان مصالح دیپلماتیک اتحاد شوروی بیس الملل کمونیست منحل شد و کمونیستها به تشکیل جبهه واحد نوده‌ای در کشورهای جهان سوم و جبهه واحد ضد فاشیستی در غرب ، در محدوده برنامه حداقل (دمکراسی بورژوائی) فراخوانده شدند و هرگونه خطی کمونیستها از محدوده برنامه حداقل و مبارزه در راه مطالبات انتقالی مردود شناخته شد . نکویسن

معاقب گرایش اروتکومیسیم در اسپانیا ، فرانسه و ایتالیا محصول دوران پس از جنگ و رعایت توافقات یالتا و بنسدام است که به نام حفظ صلح جهانی ، بیکار طبقاتی پرولتاریا را به چهارچوب برنامه حداقل ضد انحصاری و تصرف قدرت از طریق پارلمان محدود مبنماید .

مدل استالینی از جامعه سوسیالیستی که گویا پس از انحلال کامل نسپ ، اشتراکی کردن اجباری و کامل کشاورزی و صنعتی کردن سریع در سالهای سی میلادی تحقق یافت و بنا به ادعای رسمی ، منجر به محو طبقات و تبدیل کارگران ، دهقانان و روشنفکران به کارکنان دولت شد ؛ عبارتست از تساوی قائل شدن بین سوسیالیزه کردن وسائل تولید با دولتی کردن وسائل تولید ، اداره فوق متمرکز اقتصاد بر پایه روشهای بوروکراتیک - اداری ، تحکیم و بازتولید سلسله مراتب اجتماعی ، افزایش امتیازات بوروکراتیک در تقسیم و توزیع محصولات ، تنزل سطح مصرف توده‌ای کارگران و زحمتکشان و افزایش بارآوری کاربر پایه اعمال " شدیدترین " انضباط در محیط کار و حفظ مداوم آهنگ بالاتر تولید و سایل تولیدی نسبت به تولید وسایل مصرفی . این رژیم در اقتصاد با انحصار اداره و کنترل ابزار تولید بوسیله قشر بوروکراسی کارگری مترادف است .

مدل استالینی از دیکتاتوری پرولتاریا عبارتست از تساوی قائل شدن بین رهبری دولتی منحصر به فرد حزب کمونیست یعنی حق ویژه (حقوقی / قضائی) و انحصاری حزب کمونیست در دولت با دیکتاتوری پرولتاریا . بر این مبنا دمکراسی شورائی از جمله حق فراخوانی حزب و حزبین توسط شوراها و نیز هرگونه دمکراسی سیاسی (از جمله آزادی کامل احزاب ، اجتماعات ، اعتصابات ، مطبوعات و تظاهرات) در دیکتاتوری پرولتاریا انکار میگردد ، و دیکتاتوری پرولتاریا با دیکتاتوری آپارات مزوج شده حزب و دولت (یعنی نهادی بوروکراتیک - اداری ، امنیتی - نظامی) مساوی تلقی می‌شود . دیکتاتوری پرولتاریا تحت رژیم استالینی (رژیم قشر یاکاست صاحب امتیاز سوروکراسی کارگری) به همان شکلی از سلطه طبقه کارگر پاسداری میکند . که مثلا دیکتاتوری بورژوازی تحت رژیم سلطنتی ، یعنی از طریق تقسیم قائل شدن برای منافع کاست غالبه حزبی و بوروکراسی کارگری و بواسطه لغو دمکراسی حتی برای طبقه کارگر (از جمله از طریق جلوگیری از اقتدار شوراها ، آزادی مطبوعات ، اجتماعات و احزاب) .

بر خلاف دعاوی استالینی ، نه تنها طبقات (از جمله قشر بسورژوای سوادگر و دلال ، دهقانان ، روشنفکران ، خرده مولدین و موزعین شهری و کارگران) و مبارزه طبقاتی در اتحاد شوروی و سایر جوامع انتقالی پایان ساخته ، بلکه با توجه به نقش مسلط دولت در جامعه (و انحطاط بوروکراتیک آن) ، اقشار مختلف اجتماعی بنا به موقعیت متفاوت حقوقی خود در سلسله مراتب دولتی و چگونگی تحصیل درآمدشان از تجدید توزیع درآمدهای اجتماعی بمقابه رستهها - کاست ها وجود دارند . بعلاوه طبقه کارگر نیز علیرغم تجانی بیشتر درونی نسبت به سایر طبقات حاکم سیشین ، از گروه‌بندیها و لایه‌های مختلفی تشکیل میشود که مستقیما بنا وجود نسیم اجتماعی کار و وجود حرف کوناگون و مجزا (که بازتاب ادامه تضاد خصلت اجتماعی کار و شکل انفرادی آن ، و روابط کالائی - پولی است) مرتبط است . از اینرو اصلاحات اجتماعی و یا تغییرات لازمه در روابط اجتماعی تولید برای تطابق با نیروهای مولده (چرا که این تطابق در دوره انتقال مفروض نیست و بنحوی مکانیکی تامین نمیشود) ، بواسطه ترکیبی از عوامل " برنامه ریزی مرکزی " ، " بازار " و " دمکراسی شورائی " حاصل شده و از طریق تعادم منافع گروههای متنوع اجتماعی تکامل می‌یابد .

تضاد اساسی این دوران انتقالی همچنان تضاد فیما بین کمونیسم پدید آمده و سرمایه‌داری میرنده است و بدینسان ضرورت دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا (و نه دیکتاتوری اداری - بوروکراتیک آپارات حزب و دولت) به قسوت خود باقیست .

تئوری " انقلاب " استالینی که از تعمیم نظریه " بلشویکهای قدیمی " در قبال حکومت موقت اخذ شده است ، بر احیای تفکیک قدیمی برنامه حداقل از برنامه حداکثر ، انکار برنامه انتقالی و تقلیل دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان به رهبری دولتی خرده بورژوازی و حمایت مشروط یسا شرکت حزب پرولتری در این دولت موقت مبنی است . نگرش منگسور در

بکرشته از انقلابات بویژه انقلاب چین و اسپانیا نتایج مخربی در — داشته است و آن را باید مبنای نظریه راه رشد غیر سرمایه داری پنداشت .
تئوری "حزب" استالینی در "قطعنامه در باره بحران تشکیلاتی و رژیم سانترالیزم دمکراتیک" معرفی شده و لزومی به تکرار آن نیست .
 (۶) بحران سراسری - تشکیلاتی سازمان ما که در نتیجه اقدامات سرکوبگرانه اکثریت دفتر سیاسی به انشعاب دو بخش تشکیلات انجامید ، در تحلیل نهایی از همان عواملی نشأت میگیرد که در تشریح علل بحران جنبش کمونیستی بطور کلی قید گردید . معذا ارائه تصویری از مسیر تحول سازمان از سال ۱۳۵۹ تا کنون و توضیح نحوه مشخص تکوین بحران در سازمان ما ، موضوع جداگانه ایست که در سند " چگونه باید سهم خود را در بنای یک حزب انقلابی توده‌ای ادانکیم؟ " منعکس شده است .

(۷) پس از جنگ دوم جهانی با پیدایش اردوگاه سوسیالیستی ، تامین حق حیات مستقل آنها در کنار دول معظم سرمایه داری ، رشد صنعت ، شهر نشینی و شمار عددی پرولتاریا در کل جوامع انتقالی - فروپاشی نظام کهن مستعمراتی و رشد عظیم جنبشهای رهاثبخش ملی ، دوران افشول استالینیزم آغاز گردید و رژیم استالینی در کشورهای مذکور ، بیش از پیش به مانعی در راه تکامل نیروهای مولده بطور اعم و رشد فرهنگی و سیاسی طبقه کارگر بطور اخص مبدل شد . سالهای هفتاد ، سالهای رکودوبن بست قطعی این رژیم و آغاز دوران تجزیه و فروپاشی آن بود . اگرچه فروپاشی این رژیم زمینه رشد و نمو کمونیسم انقلابی را مستعدتر مینماید؛ اما این امر فی نفسه و بنحوی خودبخودی ، با افزایش نفوذ و اقتدار کمونیسم انقلابی مترادف نیست . بالعکس به موازات رشد بحران استالینیزم ، گرایشات اروتکونیستی و سوسیال - دمکرات بمشابه نقد "طبیعی" و خودبخودی استالینیزم قوت میگیرند و به انحراف عمده در جنبش کارگری تبدیل میشوند . تمایل به اروتکونیسم و سوسیال دمکراسی امروزه به "عارفنه طبیعی" جنبش بین المللی کمونیستی مبدل شده است و ما باید قادر باشیم در مبارزه علیه اروتکونیسم و سوسیال دمکراسی " علف هرز" را از گندم جدا نمائیم ، یعنی از شرایط مثبتی که در نقد استالینیزم حتی بواسطه رشد اروتکونیسم و سوسیال دمکراسی فراهم آمده است (ودقیقادر این نقطه است که اروتکونیسم میتواند موقتا به غرایز بخشی از نیروهای چسپ و انقلابی نیز پاسخ گوید) ، حداکثر استفاده را بنمائیم . معذا مبارزه اصلی ما باید متوجه انحراف سوسیال دمکراتیک و هرگونه تلاش برای آشتی دادن کمونیسم با سوسیال دمکراسی باشد .

(۸) احزاب سوسیالیست و سوسیال دمکرات بین الملل دوم که با شروع نخستین جنگ جهانی امپریالیستی بطور قطعی سیاست سوسیال امپریالیستی و سوسیال شوونیستی را اتخاذ کردند، امروزه غالباً به احزابی بورژوا امپریالیستی مبدل شده‌اند که با استفاده از " ثبات " موقت اقتصادی پس از دومین جنگ جهانی ، نفوذ خود را در میان قشر اشرافیست کارگری ، کارمندان و متخصصین تحکیم نموده‌اند . آنان آشکارا از مارکسیسم دست شسته و منادی رفهرمهای اجتماعی بورژوا لیبرالی میباشند . این احزاب که با لنینیسم و دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا ضدیت دارند، از تحول تدریجی و صلح طبقاتی بجای مبارزه طبقاتی و انقلاب پرولتری جانب‌داری میکنند . در ایران ، گرایش سوسیالی دمکراسی - که امروزه با استحاله لیبرالی بخشی از جنبش پیوپولیستی ، مائونیستی و "توده" ای ، هر چه بیشتر از یک سیمای مسلکی معین برخوردار میشود - هنوز از عنوان "مارکسیسم" استفاده میکند . این گرایش با پوشش " دمکراسی طلبی" از منافع سرمایه صنعتی و بخش خصوصی و اقشار تحصیلکرده و مرفه جانب‌داری میکند و خواهان محدود کردن تحول انقلابی به اصلاحاتی در چهارچوب مناسبات سرمایه داری است ؛ و در سیاست بین المللی خود از شعار مبارزه علیه " ابرقدرتها " و بویژه " ابرقدرت " شوروی ، و وحدت با امپریالیسم اروپای باختری ، ژاپن و " جناح دمکرات " امپریالیسم آمریکا پیروی میکند .

احزاب مذکور سوسیالیسم را محصول تحول تدریجی نظام سرمایه داری و رشد بخش دولتی اقتصاد به حساب می‌آورند که ضمن همزیستی با بخش خصوصی برای جلوگیری از رشد بوروکراسی ، منافع خرده بورژوازی را نیز تضمین مینماید . از اینرو هدف سوسیالیستی این احزاب چیزی بجز "سوسیالیسم دولتی" یا "افاضه" پلورالیزم اقتصادی " یعنی سرمایه داری انحصاری دولتی نیست که با تشکیل کابینه‌های سوسیالیستی (نظیر نمونه‌های سوئد، آلمان و فرانسه) تحقق مییابد . از دیدگاه آنان ، دولت در دوران جمهوری دمکراتیک ، با وجود نظام پارلمانی و حق رای عمومی ، خصلت خود را بمشابه ابزار سرکوب یک طبقه علیه طبقه دیگر از دست داده و به ارگانی برای ارائه خدمات همگانی و تامین نظم عمومی مبدل میشود . این ارگان نباید در هم شکسته شود ، بلکه باید گام به گام و سنگر به سنگر تسخیر گردد . از اینرو هدف پرولتاریا نمیتواند نابودی جمهوری دمکراتیک بورژوازی و استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا باشد ، بلکه تلاش آن باید متوجه تسخیر دولت از طریق کسب اکثریت آراء در پارلمان و انتخابات ریاست جمهوری و تشکیل حکومت قانونی سوسیالیست باشد تا بتواند حاکمیت کامل دمکراسی را برقرار نموده ، احزاب افراطی دست راستی را با شکست مواجه کند . برنامه احزاب سوسیالیست متضمن یک رشته اصلاحات دمکراتیک (" برنامه حداقل ") بمنظور تخفیف دردهای جامعه سرمایه داریست که از نظر آنان تحقق مجموعه این اصلاحات دمکراتیک — سوسیالیسم خواهد انجامید .

از دیدگاه احزاب مزبور ، امپریالیسم تمایلات و سیاستهای موقت — سرمایه داری مالی بوده و اکنون مدتی است که دوران رشد ارگانیسم سرمایه داری در مقیاس جهانی فر ارسیده است . بعلاوه سیاست مستعمراتی و نو مستعمراتی دول معظم سرمایه داری ، ضمن برخی اثرات زیان آور بسر سطح معیشت اهالی کشورهای " جهان سوم " ، در مجموع سبب رشد تمدن و ترقی فرهنگی آنان شده و باید به شکلی ظریف و " دمکراتیک " اعمال گردد . میلیتاریسم نیز برای تضمین این " سیاست تمدن ساز " و پاسداری از حق حاکمیت ملی در مقابل خطرات ناشی از تجاوز کمونیسم و راست افراطی و تحمیلات ناشی از حمایت گراشی ، جنگهای تجاری و غیره ضروریست . در این دوران " رشد ارگانیسم سرمایه داری " که تدریجا به محور خصلت سرمایه دارانه " جوامع صنعتی " و رفع طبقات آشتی ناپذیر می‌انجامد ، انقلابات کارگری با دامن زدن به جنگها و تنشهای اجتماعی ، بنیاد مادی سوسیالیسم را ویران یا تضعیف کرده و مسیر طبیعی تحول جامعه را با عمل بی موقع و دفعی خود مختل مینمایند . بحران " سوسیالیسم واقعا موجود " نیز چیزی بجز بازتاب شکست اقدامات " استبداد منشانه و کودتاگرانه " بلشویکها برای جبران عدم آمادگی شرایط اقتصادی و استقرار زودرس سوسیالیسم و تحمیل یک ایدئولوژی اتوپیستی نبوده است ، که ناگزیر از رجعت به سرمایه داری دمکراتیک و تمدن میباشد . از اینرو انقلاب بمشابه مسبب جنگ ، بربریت و استبداد محکوم است و پرولتاریا راه خود را از طریق اصلاحات اجتماعی هموار خواهد کرد . مضافا اینکه متناسب با مرحله جدید رشد ارگانیسم سرمایه داری ، شمار پرولتاریا نیز به نفع رشد عددی اقشار میانی جامعه تقلیل یافته و به موازات آن همکساری طبقاتی کارفرمایان و کارگران هر چه بیشتر جایگزین تصادم و مبارزه طبقاتی آنان میگردد .

برنامه کنونی احزاب سوسیالیست و سوسیال دمکرات بمشابه احزاب حکومتی مبین استحاله کامل آنان به احزاب بورژوازیست و وظیفه تخفیف تصادمات اجتماعی را در چهارچوب نظام سرمایه داری بعهده دارند . شکست " توهمات " سوسیالیستی این احزاب برای تغییر ماهیت سرمایه داری از طریق اصلاحات مذکور ، در نمونه‌های باصطلاح " سوسیالیسم دولتی " آلمان ، سوئد و فرانسه آشکار شده است . امروزه تقریبا غالب احزاب رسمی کمونیست منجمله احزاب در قدرت به دو

آماده می‌گردد .

اروکمونیزم سوسیالیزم را بمثابة يك " نظام اقتصادی پلورالیستی با بخش فائده دولتی " در نظر می‌آورد که اساسا بر پایه قوانین بازار ، و عرضه و تقاضا عمل میکند و بدینسان بجای برنامه ریزی مرکزی از " سوسیالیسم بازاری با چهره انسانی " جانبداری مینماید . از دیدگاه آن ، زوال تولید کالائی ، پول و دولت يك تصور اتوپیائی میباشد و این مکانیزمها بطور جاودانه از نیاز دائمی به تقسیم اجتماعی کار و واگذاری حق انتخاب به مصرف کننده ناشی میشوند .

اروکمونیزم به تفکیک برنامه " حداقل " و " حداکثر " باور داشته، وبسی آنکه مجموعه اصلاحات دمکراتیک را با سوسیالیسم مترادف بداند، یک دوره طولانی رشد سرمایه‌داری تحت رهبری " پلورالیستی " بورژوازی لیبرال ، دمکراتهای خرده بورژوا و کمونیستها را برای رشد نیروهای مولده در کشورهای جهان سوم ضروری مینداند . این گرایش انقلاب را صرفا در قبال رژیم‌های مستبد و خودکامه بعنوان يك راه حل ناگوار ، اما بعضا ناگزیر ، دارای موضوعیت میداند و اساسا انجام اصلاحات با اتکاء به جنبشهای اجتماعی را راه حل پیشرفت جامعه تلقی مینماید . مطابق دیدگاه مزبور ، مبارزه طبقاتی بطور اعم و مبارزه طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی بطور اخص باید تحت الشعاع منافع مشترک انسانی در مقیاس ملی و جهانی قرار گیرد . به يك کلام ، اروکمونیزم پله واسطی بیستالینیزم و سوسیال دمکراسی میباشد .

۹) فائق آمدن بر بحران جنبش بین المللی کمونیستی مستلزم تلاش مجدانه و پیگیر همه کمونیستهای جهان برای بازبینی مجدد تشکیلاتی مارکسیستی ، تکامل آن و تجدید بنای احزاب کمونیستی میباشد . مانیز سهم خود را در این تلاش بین المللی برای احیای لنینیسم از زیرآوار خرافات و باورهای شبه مذهبی کمونیسم رسمی یا استالینی باید ادا نمایم . تدارک عملی و نظری حزب طبقه کارگر یعنی مبارزه علیه فرقه گرائی پوپولیستی و استالینیزم از یکسو و انحرافات اروکمونیتی و سوسیال دمکراتیک از سوی دیگر ، استقرار در جنبش کارگری از طریق جلب رهبران طبیعی و عملی طبقه به کمونیزم ، و تصریح بینش ، اسلوب و سبک کار لنینیستی در کلیه عرصه‌های مربوط به اصول ، برنامه ، تاکتیک و تشکیلات یگانه راه خروج از بحران کنونی است . سازمان ها، گروهها، محافل و عناصر کمونیستی که سمتگیری مزبور را اتخاذ کرده‌اند ، صرفنظر از تنوع گرایشات و سایه روشنهای نظری باید بر پایه برنامه‌های مشترک ، حزب واحدی تشکیل دهند . بعلاوه کلیه سازمانهای کارگری ، صرفنظر از اختلافات مسلکی وایدئولوژیک باید برای مبارزه مشترک در راه برنامه عمل واحد (مطالبات انتقالی) و یا سایر مطالبات روزمره و جاری کارگری متحد شوند .

باباعلی

تیر ۱۳۶۸

جناح یا دو فراکسیون " سنتی " (استالنیست یا نئو استالینیست) و اروکونیست منقسم شده‌اند . بلحاظ تاریخی ، اروکونیسم قبل از آنکه از حیث " تئوری " در دهه هفتاد پرورده شود ، در پراتیک احزاب کمونیست پس از کنگره هفتم کمینترن و در سالهای بعد از جنگ دوم جهانی جان گرفت و مبادی آن مستقیما با رهنمودهای استالین تنظیم گردید . زیرا بموجب " سیاست صلح " اتحاد شوروی چه طی جنگ دوم جهانی و چه پس از خاتمه جنگ (و انعقاد قراردادهای یالتا و پتسدام) همه ضمانتهای لازم به دول معظم امپریالیستی واگذار گردید که کمونیستها در این کشورها نه برای انجام انقلاب اجتماعی سوسیالیستی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا بلکه بمنظور تحکیم نهادهای دمکراتیک و پارلمانی فعالیت خواهند کرد . باور عمومی که توسط کمینترن و سپس کمینفرم تبلیغ میگردد ، این بود که هرگونه اقدامی بمنظور برقراری دیکتاتوری پرولتاریا در کشورهای مزبور " صلح جهانی " را بخطر خواهد افکند و وظیفه کمونیستها در این موارد ، تلاش برای جلوگیری از بازگشت انحصارات فاشیستی ، دمکراتیزاسیون حیات سیاسی و اقتصادی ، احراز نفوذ قاطع در پارلمان و تسخیر قدرت از طریق ایجاد جبهه خلقی یا جبهه ضد انحصاریست .

در واقع اروکمونیزم ثمره نهائی تناقضات ذاتی استالینیزم و روند سوسیال دمکراتیزاسیون احزاب رسمی کمونیست میباشد . از اینرو اروکمونیزم فی نفسه جریان مستقلی را تشکیل نمیدهد ، بلکه صرفا یک گرایش نامنجم سوسیالیستی است که مواضعی مشابه مواضع کلاسیک بین الملل دوم در فاصله دو جنگ جهانی اتخاذ مینماید . تمایز این گرایش با استالینیزم ، اولاً در تاکید این گرایش بر " ناسیونالیسم " کشور خودی بجای تبعیت از منافع اتحاد شورویست ؛ و ثانیاً این گرایش خواهان اتکای هر چه بیشتر بوروکراسی کارگری به نظام پارلمانی و مناسبات سرمایه‌داریست . از اینرو اروکمونیزم نیز نظیر احزاب سوسیالیست از تسخیر دولت از درون بجای درهم شکنن ماشین دولتی بورژوازی ، و از تحکیم نظام جمهوری دمکراتیک پارلمانی بجای استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا جانبداری میکند . معینا بر خلاف احزاب سوسیالیست ، اروکمونیزم امکان تحول تدریجی سرمایه‌داری به سوسیالیسم را مردود میشمارد و خواهان تبدیل سرمایه‌داری به سوسیالیسم از طریق تامین هژمونی پرولتاریا طی یک جنگ فرسایشی (ونه موضعی) بسا بورژوازیست . اروکمونیزم هژمونی دولتی پرولتاریا را شرط لازم برای گذار به سوسیالیسم قلمداد میکند که شکل استبدادی این هژمونی دیکتاتوری پرولتاریاست . چنین دیکتاتوری شی برای جوامع عقب مانده و انقلابات پیشین سوسیالیستی (نظیر انقلاب اکتبر) ضروری بوده و حال آنکه کشورهای پیشرفته (بویژه اروپای باختری) راه ویژه خود را به سوسیالیسم خواهند داشت که در مقام مقایسه با سوسیال دمکراسی و تجربه شوروی - " راه سوم " محسوب میشود . راه مذکور اساسا خملت پارلمانی و ملکی داشته و مقدماتش بواسطه يك دوره مبارزه علیه انحصارات بزرگ و برقراری " دمکراسی پیشرفته " (با " دمکراسی نوین " ، " دمکراسی پیشرو " وغیره)

درباره اساسنامه موقت سازمان

تشکیلات بستگی دارد که بتواند ضامن تداوم فعالیت‌های مستمر ، جاری و سازمان یافته اعضا باشد ؛ لذا کنفرانس مقرر میدارد که :

۱) کنگره سازمانی باید ظرف یکسال آتی برگزار گردد . تا پیش از تشکیل کنگره سازمانی ، کنفرانس حاضر کمیته مرکزی موقت را انتخاب نموده ، اسناد پایه تشکیلاتی و همچنین " طرح جدید اساسنامه " سازمان را با اعمال يك رشته اصلاحات دمکراتیک بنیادین و ملحوظ نمودن سطح کنونی رشد تشکیلات موقتا به تصویب میرساند .

۲) اصلاحات دمکراتیک بنیادین در " طرح جدید اساسنامه " ناظر بر رعایت (الف) حق حاکمیت سازمان بر کلیه نهادها و تضمین اصل

نظر به اینکه :

۱) اکثریت کمیته مرکزی و دفتر سیاسی در ادامه سیاست انشعاب طلبانه خود تا کنون به خواست معترضی مبنی بر " وحدت مجدد " دو بخش تشکیلات پاسخ منفی داده است . و کنفرانس حاضر نقش مجمع موسس را برای بخش معترض تشکیلات بعهده دارد ؛

۲) تنها کنگره سازمانی میتواند برنامه و اساسنامه را به تصویب رساند و کمیته مرکزی را انتخاب نماید ؛

۳) مناسبات فرقه‌ای - محفلی و رژیم مرکزیت سوروکراتیک عامل اصلی بحران تشکیلاتی بوده است ؛

۴) سطح تقسیم کار درون يك سازمان به درجه رشد ارگانیزم های يك

مانع اتحاد در عمل نشود در باره مسائل مربوط به سیاستهای سازمان ، حق انکار ناپذیر يك عضو سازمان و یکی از اصول مهم دموکراسی درون سازمانی است که فعالیت خلاقانه ، انضباط آگاهانه و انتقاد و انتقاد از خود کمونیستی تنها بر پایه آن میتواند تامین گردد . بنابراین مباحثات مباحثات

ایدئولوژیک علنی میتواند بر پایه ضوابط ذیل سازمان یابد :
الف) اصل سانترالیزم دموکراتیک بمثابة اتحاد در عمل و آزادی در مباحثه و انتقاد ، متضمن پذیرش آزادی بی قید و شرط مباحثه و انتقاد آشکار از تصمیمات حزب در چهار چوب اصول بنیادین برنامه حزب است ؛
ب) آزادی بی قید و شرط مباحثه و انتقاد آشکار از تصمیمات حزب نباید مانع از امر اتحاد عمل در اقدامات معین باشد . از اینرو مباحثات باید قبل از اخذ تصمیم و بر پایه مشارکت وسیعترین تعداد ممکن از اعضا ، سازمان داده شود .

ج) تصمیم گیری در باره شکل این مباحثه علنی (یعنی در مطبوعات یا جزوات ، در مجامع عمومی منطقه‌ای یا سمپوزیوم های ویژه مرکزی) و در باره میزان آن (یعنی زمان شروع و خاتمه مباحثه) باید بوسیله کمیته مرکزی تعیین گردد .

د) کمیته مرکزی حزب و تمامی سازمانهای حزبی از طریق مباحثات مقدماتی در سازمانهای حزبی ، امر مشارکت اعضا را در يك مباحثه علنی تدارک مینمایند .

ه) هم اکنون با توجه به گشایش مباحثات برنامه‌ای و اساسنامه‌های و بمنظور تحقق ضوابط مذکور باید يك روزنامه مباحثاتی برای بحث در باره همه مسائل مربوط به برنامه ، تاکتیک و تشکیلات دادر شود که بدون هرگونه سانسور ، موضوعات مختلف را از زوایای گوناگون مورد بحث قرار دهد .

و بمنظور تضمین حقوق اقلیت های سازمانی این ماده جدید ، اضافه میگردد :
" ماده ۲۵ : اقلیت های حزبی میتوانند نظرات خود را بطور جمعی بر پایه پلاتفرم ها بیان کنند ؛ نظرات خود را بطور کامل و بدون سانسور در يك روزنامه مباحثاتی که به مباحثات علنی اختصاص خواهد یافت ابراز دارند ؛ و نمایندگان خود را بر مبنای رعایت انتخاب تناسبی نمایندگان بر پایه پلاتفرم ها به کنفرانس ها و کنگره‌های حزبی اعزام نمایند . "

مواد ۱۹ ، ۲۰ ، تبصره مربوط به ماده ۳۰ ، بندهای الف ، د ، و تبصره ماده ۲۲ ، ماده جدید پس از ماده ۲۷ ، ماده ۴۰ و ماده جدید پس از ماده ۴۱ در طرح پیشنهادی اقلیت کمیسیون اساسنامه که به کمیسیون کنترل مرکزی و کمیسیون های کنترل منطقه‌ای اختصاص دارند ، حذف میگردد ؛ و تنها بدنبال ماده ۲۷ ، ماده جدیدی درباره دادگاه حزبی بعنوان يك نهاد موقتی گنجانده میشود .

بی تردید کمیسیون کنترل مرکزی و یا کمیسیون های کنترل منطقه‌ای بمثابة نیروی قضائی و مستقل از کمیته مرکزی در يك تشکیلات کمونیستی نقش بسزائی در تامین دموکراسی تشکیلاتی دارد . این نهاد نخستین بار در حزب سوسیال دموکرات آلمان که يك حزب توده‌ای بود ، تاسیس گردید . حزب بلشویک این نهاد را پس از تصرف قدرت بمثابة يك نهاد دائمی حزبی دادر نمود ؛ و حال آنکه پیش از آن به ایجاد دادگاههای حزبی موقت بسنده میکرد . با توجه به سطح رشد تشکیلاتی ما ، که حتی تقسیم کار پیچیده رادارگانهای مرکزی و سایر نهاد ها به يك امر تجملی تبدیل مینماید ، تشکیل کمیسیون کنترل مرکزی و منطقه‌ای (که اعضایش حتی المقدور باید بجز اعضای کمیته مرکزی و مشاورین آن باشند) وظیفه شان اختصاصاً تعقیب شکایات و غیره باشد و در سایر نهاد های حزبی وظیفه‌ای بعهده نگیرند تا استقلال قضائیشان بطور کامل تامین گردد) هم اکنون زائد است .

ما باید اکنون به ایجاد يك دادگاه حزبی بمثابة نهادی غیر دائمی اکتفا کنیم ؛ که بخشی از وظایف کمیسیون کنترل مرکزی را بعهده داشته و منتخب کنگره (و در حال حاضر ، کنفرانس) و به موازات کمیته مرکزی باشد . از اینرو کنفرانس بدنبال ماده ۳۷ ، ماده جدیدی در باره دادگاه حزبی بدین

سانترالیزم دموکراتیک یعنی اتحاد در عمل و آزادی مباحثه و انتقاد ؛
ب) حقوق اقلیت های سازمانی (ج) نظارت بر رعایت انضباط تشکیلاتی در کلیه سطوح سازمانی میباشد . بدین منظور این اصلاحات در اساسنامه موقت اعمال میگردد ؛

ماده ۳ ، بند ب : فرمول اقلیت کمیسیون اساسنامه تصویب میشود . این فرمول برخلاف فرمول اکثریت کمیسیون اساسنامه بر حق هر عضو سازمانی مبنی بر مباحثه آزادانه در مطبوعات سازمان و ابراز عقیده‌اش بطور علنی تا قبل از اخذ تصمیم سازمانی صحه میگذارد . بنابراین ماده ۳ ، بند ب به این شرح به تصویب میرسد : " در باره تمام مسائل مربوط به سیاستها و فعالیت های عملی سازمان ، در جلسات تشکیلاتی و در مطبوعات سازمان آزادانه بحث کند و قطعنامه ارائه دهد و تا قبل از اخذ تصمیم سازمانی در باره عقیده‌اش بطور علنی بحث نماید . "

ماده ۲۰ : این ماده که به اعمال ضوابط انضباطی در مورد اعضای کمیته مرکزی اختصاص دارد ، حق اخراج اعضای کمیته مرکزی را از سازمان با آراء اعضا و اعضای مشاور کمیته مرکزی (و با طبق فرمول اقلیت کمیسیون اساسنامه : با آراء اعضا و اعضای مشاور کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی) که همه اعضای مشاور در این مورد از رای قطعی برخوردار خواهند بود ، به رسمیت میشناسد . نظر به اینکه الف) این ماده با الهام از ماده هفتم قطعنامه " وحدت " مصوب کنگره دهم حزب بلشویک تنظیم شده ، و حال آنکه ماده مذکور خصلتی کاملاً ویژه و اضطراری داشته ، با ضوابط سانترالیزم دموکراتیک مطابقت ندارد ؛ ب) اعضای کمیته مرکزی بوسیله کنگره انتخاب میشوند و کمیته مرکزی حق تعیین ترکیب اعضای خود را ندارد ؛ ج) متناسب با سطح فعلی رشد تشکیلاتی ما ایجاد نهاد دائمی کمیسیون کنترل مرکزی (با اعضای قطعی و مشورتی) مقدور نیست ؛ لذا کنفرانس مقرر میدارد که اخراج عضو یا عضو مشاور کمیته مرکزی از کمیته مرکزی و از سازمان از اختیارات کنگره سازمانی است . بنابراین ماده ۲۰ بدین نحو اصلاح و مورد تصویب قرار میگردد : " ماده ۲۰ - تبویح و سلب مسئولیت از اعضای کمیته مرکزی در اختیار پلنوم کمیته مرکزی است . اخراج عضو یا عضو مشاور کمیته مرکزی از کمیته مرکزی و از سازمان از اختیارات کنگره سازمان است . "

تبصره ماده ۲۳ : حق برگماری اعضای جدید برای کمیته مرکزی تا ۱/۳ تعداد برای اعضای کمیته مرکزی برسمیت شناخته شده است . این حق برگماری نیز زائد بوده و تنها برای اعضای کمیته مرکزی اختیار تعیین ترکیب کمیته مرکزی را بوجود میآورد . کمیته مرکزی تنها میتواند از میان اعضای مشاور منتخب کنگره به ترتیبی که در کنگره انتخاب شده‌اند ، خود را ترمیم نماید . اگر بدلتالی بخش اعظم اعضای کمیته مرکزی یا مشاورین منتخب کنگره غایب گردند ، لزوم فراخوانی کنگره اضطراری برای تجدید انتخابات مطرح خواهد بود . از اینرو تبصره ماده ۲۳ با حذف این عبارات به تصویب میرسد : " در شرایطی که ترمیم ارگان کمیته مرکزی برای رسیدن به حد نصاب لازم مصوبه کنگره از میان اعضای مشاور مقدور نباشد ، اعضای کمیته مرکزی میتوانند تا ۱/۳ تعداد خود ، اقدام به برگماری اعضای جدید برای کمیته مرکزی نمایند . "

پیشنهاد اقلیت کمیسیون اساسنامه در باره ماده ۲۳ بند و : حذف گردد . زیرا این پیشنهاد با اضافه کردن قید " اتحاد در عمل " ، نکته جدیدی را علاوه بر بندهای الف) و ب) ماده ۲۳ که ناظر بر اصل سانترالیزم است ، بیان نداشته است .

ماده ۲۴ : که یکی از موضوعات اصلی مورد مشاجره معترضین علیه تصمیمات خودسرانه اکثریت دفتر سیاسی بوده است ، و نیز حقوق اقلیت های سازمانی که در این بند منظور نشده است ، مطابق با قطعنامه " در باره بحران تشکیلاتی و رژیم سانترالیزم دموکراتیک " بدین شرح تصویب میگردد :
" ماده ۲۴ : آزادی مباحثه و انتقاد ، بطور کامل و در همه جا و تا آنجا که

شرح تصویب منماید: " کنفرانس يك دادگاه حزبی سه نفره را که کاملاً از کمیته مرکزی مستقل میباشد و نهادی دائمی نیست ، برای رسیدگی به موارد ذیل تشکیل میدهد: الف) تقاضاهای مخالف با تصمیمات کمیته مرکزی و یا کمیته‌ها در باره اخراج از سازمان و تنبیهات سازمانی ؛ ب) بررسی اتهامات وارده به هر عضو (یا عضو مشاور) کمیته مرکزی . رای دادگاه در هر مورد لازم الاجرا است و دادگاه گزارش خود را در موارد مذکور به کنگره بعدی تقدیم میکند . دادگاه مختار است تا پرونده را بطور همه جانبه بررسی نماید و بدون هیچگونه محدودیتی این امر را پیگیری نماید . بعلاوه دادگاه میتواند هر عضو و یا نهاد حزبی را مورد اتهام قرار دهد . برکنساری قضاوت و یا از عضویت سازمان تنها برعهده کنگره سازمانیست .

۳) ملحوظ داشتن سطح رشد تشکیلات مستلزم یک رشته تغییرات در اساسنامه است که برای مسائل دلالته دارد : الف) ساختمان درونی کمیته مرکزی و فواصل پلنوم های آن ؛ ب) میزان سابقه عضویت بعنوان شرط انتخاب به دبیری یا عضویت در هیئت دبیران کمیته ؛ ج) مسئله تفکیک نهاد مرکزی از نهادهای رهبری منطقه‌ای . بدین منظور این اصلاحات باید در اساسنامه موقت اعمال گردد :

ماده ۲۲، بند ج : از "انتخاب هیئت تحریریه ارکان مرکزی " به وسیله کمیته مرکزی یاد مینماید و حال آنکه ممکن است کمیته مرکزی تنها يك سردبیر برای اداره ارکان مرکزی و سایر نشریات مرکزی تعیین نماید ؛ از اینرو این ماده بدین نحو تصحیح و به تصویب میرسد : " ج - انتخاب سردبیر و یا هیئت تحریریه ارکان مرکزی و سایر نشریات مرکزی که زیر نظارت آن عمل میکنند " ؛

ماده ۳۴ : در این ماده تشکیل پلنوم های کمیته مرکزی هر شش ماه یکبار تعیین شده است . طبعاً با چنین فاصله طولانی بین پلنوم های کمیته مرکزی اختیارات واقعی در دست دفتر سیاسی بمشابه ارکان اجرائی واقعی کمیته مرکزی متمرکز خواهد شد ؛ و کمیته مرکزی هر چه بیشتر به "پارلمان" شباهت خواهد یافت . ضروریست تا فواصل جلسات کمیته مرکزی به يك ماه تقلیل یابد تا این نهاد بتواند واقعا نقش کمیته اجرائی سازمان را در فواصل کنگره‌ها عهده دار باشد . از اینرو ماده مذکور بدین نحو اصلاح و تصویب میگردد : " کمیته مرکزی سازمان حداقل هر ماه یکبار پلنوم خود را برگزار میکند . تاریخ جلسه از پیش تعیین میشود . اعضای مشاور

کمیته مرکزی با رای مشورتی در پلنوم ها شرکت میکنند ."

ماده ۳۵ : که بر تقسیم کار درونی کمیته مرکزی ، تشکیل دفتر سیاسی و دبیرخانه اختصاص دارد ، نمیتواند لزوماً با سطح فعلی تقسیم کار ما که به يك مرکزیت کوچک و پرتحرک نیازمند است مطابقت داشته باشد . بعلاوه با توجه به شکل ابتدائی تشکیلات (که در عدم تفکیک نهاد مرکزی از نهادهای رهبری محلی ؛ و لزوم برقراری و وصل مجدد ارتباطات منعکس است) ، تعیین تقسیم کار درونی کمیته مرکزی باید به عهده خود کمیته مرکزی واگذار گردد و دست آن پیشاپیش بسته نگردد . از اینرو بجای ماده ۳۵ ، ماده جدیدی بدین نحو به تصویب میرسد : " پلنوم کمیته مرکزی در باره نحوه تقسیم کار درونی خود تصمیم خواهد گرفت و اساسنامه کمیته مرکزی را در داخل تشکیلات یا در صورتی که لازم بداند ، علناً انتشار خواهد داد ."

ماده ۴۱ : نظر به سطح رشد فعلی تشکیلات ، شرط مربوط به سابقه سه سال عضویت برای انتخاب دبیر یا دبیران کمیته منطقه که در ماده مذکور بدین شرح قید شده است : " دبیر یا دبیران کمیته منطقه باید لااقل سه سال سابقه عضویت داشته باشند ."

ماده ۲۲ : در خاتمه ماده ۲۲ که به تشریح وظایف و اختیارات کمیته مرکزی اختصاص دارد ؛ تبصره‌ای بدین شرح اضافه میشود : " نظر به اینکه کمیته مرکزی موقت بوسیله کنفرانس خارج انتخاب گردیده و تا برگزاری کنگره سازمانی رهبری تشکیلات را بعهده دارد . و نظر به اینکه هنوز ارگانهای مرکزی از ارگانهای محلی سازمان تفکیک نشده اند و وصل مجدد ارتباطات و ایجاد سازمانها ، حزی از اهم وظایف این کمیته مرکزی موقت میباشد ؛ لذا کمیته مرکزی موقت مستقیماً و یا از طریق منصوبین خود هدایت واحدهای سازمان خارج را بعهده خواهد داشت . در صورتیکه پیش از برگزاری کنگره ، کمیته مرکزی موقت بتواند تفکیک ارگانهای مرکزی از ارگانهای محلی را به انجام رساند ، واحدهای سازمانی در خارج را برای برگزاری کنفرانس منطقه‌ای خود و انتخاب کمیته منطقه فرا خواهد خواند . در اولین کنفرانس سازمانی ، اعضای کمیته مرکزی و یا منصوبین آن با حق رای مشورتی شرکت خواهند کرد ."

باباعلی

۷ تیر ماه ۱۳۶۸

قطعه نامه در محکومیت نوسانات تاکتیکی اکثریت دفتر سیاسی

در قبال احزاب غیر پرولتری و جنگار تجاعی ایران و عراق

خرمشهر از جانب ایران عادلانه و میهنی تلقی میشود ، ب) پس از فتح خرمشهر ، با تصحیح موضع جنگ میهنی و پذیرش خصلت ارتجاعی جنگ ، از خواست صلح بمشابه خواست بی واسطه‌ای که باید به رژیم فحشا تحمیل شود " دفاع بعمل آمد ؛ ج) از تیرماه ۱۳۶۵ به مدت یکسال از سیاست اصولی تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ داخلی جانبداری شد ، د) با صدور قطعنامه ۵۹۸ ، رژیم جمهوری اسلامی بعنوان نیروی متجاوز و رژیم عراق در موضع تدافعی معرفی گردید و مقدمات تحت عنوان " تغییر وضعیت توازن قوا به سود ایران " و " پان اسلامیم بمشابه خطر عمده در منطقه " و سپس تحت عنوان دفاع " اصولی " از " شکست طلبی حکومت خودی " ، از تسلیح رژیم عراق حمایت بعمل آمد و " شکست طلبی در قبال حکومت خودی " با آرزوی پیشروی رژیم عراق مترادف پنداشته شد ؛

۲) اکثریت دفتر سیاسی در همه موارد مذکور از متد " شرکتر ، شر بیشتر " برای توجیه سیاستهای خود استفاده نمود و در ملاحظات و سازشهای خود مقدم بر هر چیز حق تبلیغ مستقل سوسیالیستی و دمکراتیک سازمان را به گرو

نهاد ؛

۳) اکثریت دفتر سیاسی علیرغم لفاظی در باره دیکتاتوری پرولتاریا ، در عمل

نظر به اینکه :

۱) اکثریت دفتر سیاسی :

اولاً) تا پیش از " انقلاب ایدئولوژیک مسعود مریم " سازمان مجاهدین را نیرومندترین " قطب دمکراسی در پائین " و " موتلف اصلی " سازمان بحساب میآورد ،

ثانیاً) تا قبل از انشعاب حزب دمکرات کردستان ، حزب دمکرات کردستان را حزبی ملی مرکب از گرایشات گوناگون و متناقض طبقاتی محسوب مینمود و از تصریح نقش مسلط بورژوازی کرد در این حزب ظفره میزد و حاضر به تصدیق واقعیت ناتوانی کامل دمکراتها در بیان مشی مستقل خود در چهارچوب این حزب (بدون حتی حق تشکیل فراکسیون مستقل) نبود ،

ثالثاً) حزب دمکرات را بمشابه اهرم فشار از موضع دمکراسی در درون شورای ملی مقاومت تلقی میکرد و در سطح کردستان این حزب را سنگ تعادلی در قبال کومهله بعنوان يك جریان سوسیال امپریالیست بحساب میآورد ،

رابعاً) متناسب با مراحل گوناگون جنگ ارتجاعی ایران و عراق ، مواضع گوناگونی اتخاذ کرد که موجب آن : الف) این جنگ تا مقطع آزادی

آتی جمهوری دمکراتیک خلق قلمداد مینماید و بمنظور دستیابی به ایسن هدف حاضر به مبارزه مشترک با دمکراتهای انقلابی ست . هژمونی در این مبارزه با کسی است که مصمم تروجسورانه تر از سایرین می جنگد ، کردار را با گفتار منطبق مینماید و هر گونه مشی نیم بند، ناپیگیر و متزلزل احزاب دمکرات و خرده بورژوازی را به انتقاد بی امان میگیرد . احزاب و سازمان های کمونیست نمیتوانند بر خود نام کمونیست و انقلابی بگذارند و بـه بهانه "ائتلافها" ، "ملاحظات سیاسی" و "توازن قوا" از حق تبلیغات ، تشکیلات و انتقاد آزادانه و مستقلانه شان از کلیه احزاب دمکراتی که با آنها حول مسائل مشخص موقتا ائتلاف مینمایند ، صرف نظر کنند و یالحظه ای از وظیفه روزمره و دائمیشان مبنی بر افشاگری همه جانبه سیاسی بمنظور روشنگری ذهن پیشروان پرولتاریا عدول نمایند . حزب کمونیست نیسروی خود را اساسا از روشنائی ذهن پیشروان کارگری ، افزایش اعتماد طبقه به نیروی خود و اقدام مشترک توده طبقه اخذ مینماید و هر ملاحظه سیاسی دیگر باید بی قید و شرط تابع این امر باشد . بدین لحاظ بی پرنسیپی اکثریت دفتر سیاسی ، در قربانی کردن تبلیغ مستقل سوسیالیستی ، افشاگر و انتقادی از " سازمانهای دوست " ، با چیزی بجز انحلال طلبی مترادف نیست .

باباعلی

۱۱ تیرماه ۱۳۶۸

آمادگی خود را برای شرکت در حکومت موقت بر پایه دمکراسی با تسلط دمکراتهای خرده بورژوا و یا حمایت مشروط از حکومت جانشین بمیزان تعهد عملی آن به دمکراسی ابراز داشته است و این امر نوسانات تاکتیکی گذشته ویرا در قبال احزاب غیر پرولتری به سطح یک مشی ارتقا میدهد ؛

۴) اکثریت دفتر سیاسی در تنظیم سیاستهای ائتلافی خود نسبت به سازمان ها و احزاب سیاسی ، منافع فرقه ای و یا مناسبات این احزاب را با " فرقه " خود بربررسیهای ناشی از مناسبات اساسی طبقات و وظایف اصلی لذا کنفرانس مقرر میدارد که :

- ۱) کلیه نوسانات تاکتیکی سازمان در قبال احزاب غیر پرولتری را که بر متد اپورتونیستی " شر کمتر ، شر بیشتر " و منافع فرقه ای استوار بسزده و در برخورد به جنگ ایران و عراق ، سازمان مجاهدین خلق ایران (تا قبل از " انقلاب ایدئولوژیک ") ، حزب دمکرات کردستان ایران (تا قبل از انشعاب حزب دمکرات کردستان ایران - رهبری انقلابی) ، جنگ کومه له - حزب دمکرات و تبدیل برنامه جبهه دمکراتیک - ضد امپریالیستی به برنامه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری (که با تمایل به ایجاد بلوک با طیف لیبرال دمکراتها و راست توأم میباشد) منعکس گردیده است ، محکوم میباشد .
- ۲) پرولتاریا که برای سوسیالیزم مبارزه میکند ، هدف فوری خود را در انقلاب

قطعنامه درباره جبهه واحد کارگری و جبهه دمکراتیک - ضد امپریالیستی

نظر به اینکه :

۱) پلنوم دیمه ۱۳۶۵ کمیته مرکزی سازمان قطعنامه های تاکتیکی را تحت عنوان " جبهه واحد کارگری " و " تاکتیک جبهه واحد دمکراتیک و ضد امپریالیستی " به تصویب رساند . قطعنامه مربوط به " جبهه واحد کارگری " به تاسی از فرمولبندیهای کنگره چهارم کمینترن ، دوسطح از جبهه واحد کارگری را اعلام مباداشت . " نخستین سطح ناظر بود بر ائتلاف حکومتی فیما بین احزاب کارگری - دهقانی که آماده پیکار در راه سرنگونی جمهوری اسلامی ، برقراری جمهوری دمکراتیک خلق و تحقیق مطالبات انتقالی میباشد . دومین سطح پیشنهادی برای تشکیل جبهه واحد کارگری ، متوجه سازمان دادن مقاومت طبقه کارگر علیه تعرض سرمایه داران و رژیم جمهوری اسلامی بود و از اینرو پلاتفرم آن به طرح یکرشته مطالبات مشخص و فوری کارگران محدود میشد . علاوه بر قطعنامه " جبهه واحد کارگری " ، قطعنامه مربوط به " تاکتیک جبهه واحد دمکراتیک و ضد امپریالیستی " نیز ارائه شد که متضمن کلیه مطالبات " برنامه حداقل سازمان بود . برنامه این جبهه فاقد هرگونه درخواست انتقالی بود و تنها مطالبات " حداقل " یا بورژوا دمکراتیک را دربرمیگرفت . اهمیت این جبهه با توجه به نقش کلیدی مطالبات دمکراتیک در شروع مبارزات انقلابی علیه نظم سیاسی و اجتماعی موجود تشریح شده بود .

۲) اگر چه قطعنامه های تاکتیکی مصوب پلنوم دیمه ۱۳۶۵ کام مثبتی در تشریح سیاست ائتلافی سازمان بود ، اما نحوه ارائه آنها ، جهت تاکید بر تقدم و ترتیب جبهه ها ، تشریح تنوع دلائل ضروری برای تشکیل جبهه دمکراتیک و برخی از مطالبات مطروحه در پلاتفرم آن دارای یکرشته ایرادات جدی بود که به سوء استفاده بعدی اکثریت دفتر سیاسی مبنی بر تبدیل جبهه دمکراتیک - ضد امپریالیستی از یک جبهه تاکتیکی در جهت سرنگونی به یک جبهه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار حکومت موقت یاری رساند . برخلاف آن چه بعدها اکثریت دفتر سیاسی اظهار داشت ، برنامه جبهه دمکراتیک به هیچوجه کار پایه ای برای شرکت اصولی پرولتاریا در حکومت موقت (و متمایز از جمهوری دمکراتیک خلق) محسوب نمیشد ، بلکه تنها حکم طرح یکرشته مطالبات مشخص دمکراتیک برای مبارزه مشترک در جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را داشت .

۳) تاکنون مطابق با خط مشی اکثریت دفتر سیاسی تمرکز اصلی تبلیغاتی ما چنان بوده که گویا تا سرنگونی رژیم ، محور تبلیغات و فعالیت ما برنامه حداقل (برنامه جبهه دمکراتیک و نه کل مطالبات انتقالی) برنامه " جبهه واحد کارگری " است . زیرا بنا به نظر اکثریت دفتر سیاسی ، پرولتاریا اصولا مجاز است در حکومت موقتی بر پایه دمکراسی و با هژمونی دمکراتهای خرده بورژوا شرکت نماید و همچنین مبنای حمایت مشروط پرولتاریا از هر حکومت جانشین در فردای سرنگونی رژیم عبارتست از میزان تعهد عملی آن به برنامه " حداقل " . بدین ترتیب برای آنها برنامه جبهه دمکراتیک - ضد امپریالیستی ، برنامه یک مرحله انقلاب است که با وظیفه سرنگونی میشود . اکثریت دفتر سیاسی با احیای مجدد تفکیک برنامه به " حداقل " و " حداکثر " ، مطالبات انتقالی را تا سرنگونی رژیم ، فرعی و در درجه دوم اهمیت قرار میدهد و عملا سازمان را به زائده و دنباله روجمهوری خواهان مبدل میکند . طبعا تقدم " برنامه حداقل " بر کل برنامه انتقالی تا سرنگونی رژیم ، مستلزم ایجاد بلوک طبقاتی با احزاب " لیبرال دمکرات یا طیف " چپ " لیبرالیزم و احزاب طیف توده ای میباشد .

لذا کنفرانس مقرر میدارد که :

۱) هرگونه تفسیر اپورتونیستی - سنتریستی اکثریت دفتر سیاسی از قطعنامه های تاکتیکی مردود است و یکرشته اصلاحات در این قطعنامه ها بمنظور جلوگیری از سوء استفاده اپورتونیستی اکثریت دفتر سیاسی ضروریست .

۲) تا آنجا که به نحوه ارائه جبهه ها ، جهت تاکید یا تقدم و ترتیب آنها مربوط میشود ، باید خاطر نشان شویم که سیاست ائتلافی ما اساسا بایست مبتنی بر مبارزه در راه کل مطالبات انتقالی و نه یک جزء آن (یعنی درخواستهای " حداقل ") باشد . شرط ضروری برای پیروزی انقلاب خلقی و تحقق کلیه مطالبات دمکراتیک عبارتست از سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری دمکراتیک خلق . بدین منظور باید تلاش ما اساسا متوجه ایجاد جبهه یا بلوکی مرکب از احزاب و نیروهائی باشد که برای جمهوری دمکراتیک خلق یعنی جمهوری کارگری - دهقانی مبارزه میکنند . پلاتفرم این جبهه در چهار چوب " جبهه واحد کارگری " قید شده است (و رهوس اصلی آن بدینقرارند : سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری

جمهوری دمکراتیک خلق، کنترل کارگری، ملی کردن کلیه بانکها، بیمه‌ها، تجارت خارجی، منابع اصلی مواد خام، صنایع نظامی، کلیه صنایع وموسسات بزرگ سرمایه‌داری، مصادره اموال و املاک بزرگ مالکان، حال آنکه باید آنرا بطور جداگانه مطرح نمود و آنرا در صدر تبلیغات ما قرار داد.

همچنین تلاش ما برای ایجاد جبهه واحد کارگری حول مطالبات پایه طبقه (در محدوده قانون کار انقلابی - دمکراتیک) و تشکل‌های مستقل کارگری (نظیر اتحادیه‌ها) باید بی وقفه ادامه یابد.

۲) طرح جبهه دمکراتیک - ضد امپریالیستی بمثابه یک تاکتیک دوره‌ای در مبارزه برای مطالبات مشخص در جهت سرنگونی رژیم حائز اهمیت است. پلاتفرم‌های دوره‌ای تاکتیکی در شرایط متنوعی میتوانند مطرح گردند؛ فی‌المثل: الف) بمنظور سازمان‌دادن مبارزه مشترک حول مطالبات مشخص در جهت بزیر کشیدن نظم سیاسی و اجتماعی موجود؛ ب) بمنظور استفاده از امکانات مبارزات قانونی تحت شرایط مشخص؛ ج) شرایطی که پرولتاریا بدلیل توازن قوای مشخص نتواند فوراً برای تحقق کامل برنامه انتقالی مبارزه نماید و نیازمند کسب فرصتی برای "تنفس موقت" باشد و از اینرو مجبور به دادن امتیازات معین و عقب نشینی موقت از بخشی از مطالبات خود باشد. بدین ترتیب ارائه پلاتفرم‌های تاکتیکی دوره‌ای از الزامات متغی نشات میگیرند و نمیتوان ارائه صاف و ساده کل برنامه "حداقل" را بمثابه یک پاسخ واحد به همه این الزامات در نظر آورد.

۴) ارائه پیشنهاد تشکیل جبهه دمکراتیک - ضد امپریالیستی از جانب سازمان ما در دوره حاضر، منبعت از ضرورت کسب یک دوره "تنفس موقت" برای پرولتاریا و یا ایجاد سازمان قانونی نبوده، بلکه ناظر بر وضعیت مبارزه در یک دوره تاکتیکی معین (دوره پیشا انقلابی) حول مطالبات مشخصی دمکراتیک (مان، کار، مسکن، آزادی و صلح) میباشد. در چنین وضعیتی گنجاندن ماده مربوطه فراخوانی مجلس موسسان در پلاتفرم جبهه موجب اعتشاش ویژه‌ایست و تنها باید به طرح شعار سرنگونی جمهوری اسلامی اکتفا کرد. زیرا طرح این درخواست، این شبهه را بوجود می‌آورد که سازمان ما اصولاً شرکت در حکومت موقت بر پایه برنامه "حداقل" را بعنوان فاضلی برای فراخواندن مجلس موسسان مجاز میدانند و بدین ترتیب گویا جبهه‌ای برای اتحاد جمهوریخواهان ارائه داده است. حال آنکه هدف از طرح تاکتیک مذکور تقویت مبارزه مشترک حول یکرشته مطالبات دمکراتیک در جهت سرنگونی رژیم بوده است و مضافاً اینکه تحقق کلیه مطالبات مطروحه در پلاتفرم این جبهه منوط به سرنگونی رژیم و استقرار جمهوری دمکراتیک خلق است. بنابراین جبهه مزبور نباید بهیچوجه مبارزه برای کل برنامه انتقالی را تحت الشعاع قرار دهد و منجر به تغییر هدف فوری ما از جمهوری دمکراتیک کارگران، زحمتکشان و

دهقانان به جمهوری دمکراتیک گردد.

۵) هنگامیکه از ضرورت حذف شعارمجلس موسسان در برنامه جبهه دمکراتیک - ضد امپریالیستی سخن میگوئیم، بهیچوجه ضرورت حذف این شعار را از مجموعه مطالبات برنامه انتقالی مد نظر نداریم. این شعار ناظر بر ارائه یک فرمول جبری در تعیین شکل حکومت آتی میباشد که مقادیر آن از پیش تعیین نشده و تنها مسیر مبارزه و توازن قوای مشخص، به قالب آن مضمون مشخص و مادی معینی میدهد. بعلاوه در دوران مبارزه برای جمهوری نوع شورائی کارگران و دهقانان، امکان ترکیب نهادهای پارلمانی با نهادهای شورائی یعنی تلفیق اشکال کهنه و نو کاملاً متصور است و نمیتوان استقرار نهادهای شورائی را به یک ضربه و بدون هر گونه همزیستی با اشکال معینی از نهادهای پارلمانی محرز تلقی کرد. همچنین بر خلاف برخی باورهای ساده لوحانه و شماتیک در جنبش کمونیستی کشور ما، تشکیل حکومت مرکزی در یک نظام شورائی تنها و تنها از طریق کنگره سراسری شوراهای میسر نشده بلکه میتواند به طرق گوناگون از جمله بواسطه تلفیق مجلس موسسان، با قدرت شورائی پدید آید. این البته بهیچوجه بمعنای تابعیت شوراها از نهادهای پارلمانی نبوده، بلکه بخدمت گرفتن این با آن نهاد پارلمانی توسط نظام شورائی است. بالاتر از همه اینکه، دفاع از قدرت شورائی بمعنای انکار مطالبات حداقل (و در مرکز آنها آزادی‌های بورژوا دمکراتیک نظیر حق رای عمومی، مجلس موسسان و آزادی کامل بیان، مطبوعات، اجتماعات، احزاب، سندیکا، اعتصابات و غیره) نبوده و بر خلاف نگرش رایج در میان فرق پوپولیست، استالینیست که لزوم مبارزه در راه آزادی سیاسی را منکر شده و یا قدرت شورائی ("خلق") را عنصر نابودکننده دمکراسی سیاسی قلمداد میکنند، ما قویاً بر این باوریم که دمکراسی سیاسی شرط لازم برای توسعه سوسیالیزم و تحکیم قدرت شورائیست. بنابراین دفاع از نظام شورائی با طرح شعار مجلس موسسان مبیمنت ندارد. معهداً بدلیل آنکه انقلاب ما یک انقلاب صرفاً بورژوا دمکراتیک نبوده، بلکه از خلعتی انتقالی برخوردار است، دیگر نمیتوان تحقق مطالبات انتقالی را به تشکیل مجلس موسسان مشروط کرد. از اینرو تفاوت اساسی ما با اکثریت دفتر سیاسی در طرح مطالبه مجلس موسسان آن است که ما این مطالبه را در ارتباط با جمهوری دمکراتیک خلق عنوان مینمائیم و حال آنکه آنها مجلس موسسان را در ربط با مطالبات "حداقل" یعنی جمهوری و تشکیل حکومت موقت بورژوائی.

بابعلی

۱۱ تیر ماه ۱۳۶۸

قطعنامه در باره خصلت‌بندی انقلاب ایران، جمهوری دمکراتیک خلق

و محکومیت تجدیدنظر طلبی اپورتونیستی - سنتر بیستی اکثریت دفتر سیاسی

نظر به اینکه:

۱) موضع سازمان در باره خصلت انقلاب ایران، نیروهای محرکه آن و وظایف پرولتاریا در قبال اس انقلاب، در اسناد پایه سازمان یعنی بیانیه وحدت (بند د) و جمع‌بندی مباحثات وحدت بندهای مربوط به "جمع‌بندی مباحثات مربوط به خصلت‌بندی انقلاب ایران" و "در باره برخورد به طبقات و احزاب غیر پرولتاری" (منتشره در نشریه راه کارگر شماره ۴ - تیر ماه ۱۳۶۳) به مباحث انعکاس یافته است؛

۲) به موجب این اسناد: وظیفه پرولتاریا در انقلاب ما به پایان رساندن انقلاب دمکراتیک و تدارک انقلاب سوسیالیستی است. از اینرو وظیفه اصلی پرولتاریا، انجام یک انقلاب بورژوا دمکراتیک نمیباشد. زیرا اکنون عدنی است که قدرت از دست طبقه ملاکین به طبقه بورژوا منتقل شده و

مسابات تولید سرمایه‌داری مسلط شده است. اگر چه هنوز اصلاحات بورژوا دمکراتیک در روبنای سیاسی و در زیر بنای اقتصادی به فرجام قطعی خود نرسیده‌اند و جنبش‌های انقلابی بورژوا دمکراتیک خرده بورژوائی و دهقانی در شهروروستا ظرفیت خود را به پایان نرسانده‌اند، و بنابراین مبارزه برای به پایان رساندن انقلاب دمکراتیک وظیفه مشترک پرولتاریا با عموم توده‌های خرده بورژوازی شهروروستا محسوب میشود، اما در عین حال وظیفه مرکزی پرولتاریا و نیمه پرولتاریای شهر (توده حاشیه‌نشینان و تهیدستان شهری) و روستا (دهقانان فقیر و خرد) آن است که برای براندازی قدرت طبقه بورژوا، قطع سلطه اقتصادی امپریالیزم و سرمایه‌داری آماده شوند. این بدان معناست که امر تدارک انقلاب سوسیالیستی و به پایان رساندن انقلاب دمکراتیک توأماد بر ابر پرولتاریای کشور ما قرار دارد و تنها در این چهارچوب یعنی انتقال از

انتقالی به دیکتاتوری پرولتاریا از زمره "حکومت‌های آچمز یا بینابینی" میباشد و بنابراین نمیتواند به عنوان هدف پرولتاریا تلقی شود. جمهوری دموکراتیک خلق شکلی از دیکتاتوری پرولتاریاست و ترکیب طبقاتی آن عبارتست از پرولتاریا و نیمه پرولتاریا. اقشار گوناگون خرده بورژوازی در انقلاب ما نیروی محرکه انقلاب محسوب میشوند و حتی در جنبش شورائی شرکت میکنند، اما آنها نباید در دولت نوع کمون شرکت نمایند. در حالیکه دیکتاتوری پرولتاریا آلترناتیو جمهوری اسلامی محسوب میشود، اما تا قبل از سرنگونی ولایت فقیه، طرح انقلاب سوسیالیستی یا دولت سوسیالیستی "خنده آور" است. ب) (علیرغم آنکه دیکتاتوری پرولتاریا آلترناتیو جمهوری اسلامی میباشد، اما پرولتاریا اصولاً مجاز میداند تا بر پایه برنامه حداقل با خرده بورژوازی "حکومت موقت انقلابی" (جمهوری بورژوائی) تشکیل دهد، ولو آنکه در این حکومت "دست بالا را نداشته باشد". بدین ترتیب کمونیستها باید ضمن لفاظی در باره دیکتاتوری پرولتاریا، تا سرنگونی جمهوری اسلامی، در عمل جمهوریخواه باقی بمانند؛ و محور اشتباههای سیاسی - طبقاتی خود را بر پایه "برنامه چپه دموکراتیک - خدا مپریالیستی" (برنامه حداقل) قرار دهند.

لذا کنفرانس مقرر میدارد که:

۱) ضمن تأکید مواضع اسناد پایه سازمان (بیانیه وحدت و جمعیت مباحثات وحدت) پیرامون خصلت‌بندی انقلاب ایران و جمهوری دموکراتیک خلق، تجدید نظر لیبرال - رفرمیستی اکثریت دفتر سیاسی در مواضع مذکور که با سکوت رضایت آمیز و فرصت طلبانه اکثریت کمیته مرکزی توأم بوده و بازتاب ارجحیت مناسبات فرقه‌ای - محفلی بر اعتقادات مسلکی در صفوف این مرکزیت برکارده میباشد، محکوم است.

۲) سیاست اکثریت دفتر سیاسی در ایجاد بلوک با پوپولیستها (دمکراتهای انقلابی) یا لیبرال دموکراتها و لیبرالها بطور کلی خصلت نوسانی، متزلزل و مردود داشته، و این جریان را به زائده بلوک لیبرالی و بالیبرال دموکرات تبدیل مینماید.

۳) رئیس تجدید نظر فرصت طلبانه و سنتریستی اکثریت دفتر سیاسی بدین قرارند:

الف) تفکیک طبقات بوجود آورنده انقلاب، از طبقات تشکیل دهنده دولت انقلابی، بمعنای انتزاع لیبرالی دیکتاتوری از مفهوم انقلاب است. چنین تفکیکی تنها میتواند در خدمت به اعمال نفوذ لیبرالها در صفوف پرولتاریا و متحدینش موثر افتد. زیرا، اگر از طبقات بوجود آورنده انقلاب (نیروهای محرکه انقلاب) سخن میگوئیم و اگر نظیر هر لیبرال عادی از مفهوم "انقلاب" دیکتاتوری را نزدوده‌ایم، در آن صورت باید از طبقات انقلابی بمثابه طبقاتی که اعمال دیکتاتوری مینمایند، یاد نمائیم و این دیکتاتوری چیزی بجز دولت انقلابی نوین نیست. انتزاع مفهوم دیکتاتوری از انقلاب، تقلب بزرگ لیبرالی در ابتدائی ترین مفاهیم مارکسیستی است و اکثریت دفتر سیاسی بدلیل اغتشاش و آشفتگی دستگاه مفهومی خود ناگزیر از ارتکاب به این تقلب است. زیرا آنان میخواهند ضمن دفاع لفظی از "دیکتاتوری پرولتاریا بعنوان آلترناتیو جمهوری اسلامی" از اشتلاف با خرده بورژوازی بر مبنای برنامه حداقل و حکومت موقت (جمهوری) در عمل جانبداری نمایند. طبعاً اگر اکثریت دفتر سیاسی قصد داشته باشد، اظهارات خود را در بساط مینماید. از نظر پرولتاریا حکومت موقت انقلابی در ایران فردا، که شایسته عنوان انقلابی و دموکراتیک باشد، همان جمهوری کارگران، زحمتکشان و دهقانان یعنی جمهوری دموکراتیک خلق است و هر نوع "حکومت موقت" دیگر بر مبنای برنامه حداقل شایسته حمایت پرولتاریا نمیشود؛ ج) پرولتاریا همراه با نیمه پرولتاریا خواهد کوشید تا حکومت موقت زحمتکشان را به دیکتاتوری پرولتاریا ارتقاء دهد.

۴) اکثریت دفتر سیاسی که به احیای مجدد تفکیک برنامه به "حداقل" و "حداکثر" روی آورده است، از موضع لیبرال رفرمیستی در مواضع تاکتونی سازمان تجدید نظر کرده و بر این باور است که: الف) هر نوع حکومت

انقلاب بورژوا دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی وظایف انقلاب مارامیتوان تشریح نمود. بی تردید اگر خرده بورژوازی دمکرات برای به پایان رساندن انقلاب دموکراتیک و تحقق کلیه مطالبات حداقل ممصم گردد یعنی آماده شود تا برای این مطالبات به شیوه‌ای انقلابی - دموکراتیک مبارزه کند (و این امر بمعنای مبارزه برای نابودی دستگاه نظامی - بوروکراتیک دولت بورژوائی و تعویض آن با تسلیح همگانی مردم و انتخابی کردن مقامات دولتی، وجدایش از لیبرالیسم بورژوائی است)، مجبور خواهد بود نظیر کلیه انقلابات کبیر بورژوا دموکراتیک از چارچوب نظم بورژوائی فراتر رود و قدرتی از نوع کمونهای ۱۹۲۲ فرانسه یا شوراهای ۱۹۰۵ و فوریه ۱۹۹۲ روسیه را بوجود آورد؛ و از مبارزه پرولتاریای انقلابی برای انتقال به سوسیالیسم حمایت نماید. بدین لحاظ پرولتاریا و نیمه پرولتاریای شهر و روستا باید مستقلاً برای واژگونی نظم سرمایه آماده شوند و ضمن تفکیک مفوف خود از تسوده خرده بورژواها، مبارزه علیه تمایلات لیبرالی و گرایشات ماقبل سرمایه - داری آنان، زیرپای خرده بورژواهای دمکرات را برای جنگیدن در راه مطالبات حداقل گرم کنند و آنها را به سمت تصرف قدرت سوق دهند. بدین لحاظ مطالبات ما در انقلاب آتی صرفاً به درخواستهای حداقل (که از لحاظ سیاسی در چهارچوب جمهوری بورژوائی میکنند) محدود نشده بلکه دربرگیرنده مطالبات انتقالی (نظیر برقراری جمهوری دموکراتیک خلق، ملی کردن کلیه زمینها، منابع بزرگ، وسائل حمل و نقل، بانکها، بیمه‌ها و برقراری کنترل کارگری) میباشد که کاملاً و اقداماتی در راه سوسیالیسم محسوب میشوند. نیروهای محرک انقلاب ما پرولتاریا، تهیستان و خرده بورژوازی پائینی و میانی شهر و روستا میباشد که در میان آنان پرولتاریا - تهیستان شهر و روستا نقش ستون فقرات انقلاب را دارا هستند. طبقه بورژوا، طبقه‌ای ضد انقلابیست که باید سرنگون شود و خرده بورژوازی مرفه‌نقش بینابینی و متزلزل ایفا مینماید. از اینرو شرط پیروزی قطعی انقلاب در ایران، نه فقط سرنگونی جمهوری اسلامی، بلکه برقراری جمهوری دموکراتیک خلق یعنی جمهوری نوع شورائی و تحقق مطالبات انتقالی است. در دوران کنونی بمثابه دوران تاریخی - جهانی گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم، انقلابات پرولتری و جنگهای داخلی، این انقلاب بمثابه جزئی از انقلاب جهانی سوسیالیستی محسوب میشود.

۳) بنابراین هدف فوری پرولتاریا در انقلاب آتی، سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دموکراتیک خلق است. این جمهوری کارگری - دهقانی الف) یک حکومت انتقالی به دیکتاتوری پرولتاریاست. جمهوری دموکراتیک خلق دیکتاتوری کامل پرولتاریا نیست. اما نقطه شروع مهمی برای برقراری این دیکتاتوری میباشد و از اینرو میتوان آنرا از حکومتهای نوع کمون یا نوع پرولتری پنداشت که در آنها پرولتاریا نقش سرکردگی را بعهده دارد. این نوع حکومتی است که کنگره چهارم کمینترن در مورد کشورهای بالکان توصیه نمود و تاریخ نمونه‌های آنرا در موارد حکومتهای انقلابی دموکراتیک پس از سقوط فاشیسم در اروپای شرقی، در انقلاب کوبا و نیکاراگوا شاهد بوده است. ب) جمهوری دموکراتیک خلق ارگان قیام پیروزمند و شمره انقلاب حقیقتاً خلقی است که با درهم شکستن ماشین بوروکراتیک - نظامی دولت بورژوائی یک حکومت موقت زحمتکشان را تأسیس مینماید. از نظر پرولتاریا حکومت موقت انقلابی در ایران فردا، که شایسته عنوان انقلابی و دموکراتیک باشد، همان جمهوری کارگران، زحمتکشان و دهقانان یعنی جمهوری دموکراتیک خلق است و هر نوع "حکومت موقت" دیگر بر مبنای برنامه حداقل شایسته حمایت پرولتاریا نمیشود؛ ج) پرولتاریا همراه با نیمه پرولتاریا خواهد کوشید تا حکومت موقت زحمتکشان را به دیکتاتوری پرولتاریا ارتقاء دهد.

۴) اکثریت دفتر سیاسی که به احیای مجدد تفکیک برنامه به "حداقل" و "حداکثر" روی آورده است، از موضع لیبرال رفرمیستی در مواضع تاکتونی سازمان تجدید نظر کرده و بر این باور است که: الف) هر نوع حکومت

و فوریه ۱۹۱۷ و چه در انقلابات معاصر خلقی، خرده بورژوازی در دولت نوع کمون، در دولت نوع پرولتری یا در دولت نوع شورائی متشکل شده است و تجربه شوراهای در این موارد صرفا با دیکتاتوری پرولتاریا مترادف نیست. اما در عین حال خرده بورژوازی که برای یک جمهوری مبارزه می‌کرد سرای تحقق همین مطالبه حداقلی مجبور بود، در عمل یعنی در دوره‌ای که "انقلاب به نهایت اعتلا، خود رسیده" بود، به تاسیس قدرتی اقدام نماید که فراتر از یک جمهوری بورژوائی پارلمانی بود. این "جمهوری" در ادبیات حزب بلشویک، جمهوری دمکراتیک دهقانانی - پرولتری نامیده شده است و هنگامیکه ما از "جمهوری دمکراتیک خلق" سخن می‌گوئیم، همین جمهوری را مد نظر داریم. مارکسیسم لنینیسم بر آن است که در دوره اعتلای انقلابی و مبارزه علیه دستگاه بوروکراتیک - نظامی دولت مستبد بورژوائی، خرده بورژوازی آماده است تا همراه با پرولتاریا موقتا از محدوده نظم بورژوائی فراتر رود، و در دولت نوع کمون (دولت نوع پرولتری) شرکت کند. انکار این حقیقت بمعنای تجدید نظر در امر درهم شکستن ماشین بوروکراتیک - نظامی دولت بمثابه شرط مقدماتی اتحاد کارگران و دهقانان در یک انقلاب حقیقتا خلقی است. در واقع نیز اکثریت دفتر سیاسی همین شرط مقدماتی اتحاد در یک انقلاب خلقی را زیر سؤال برده و با احاله این وظیفه به دیکتاتوری پرولتاریا، مبنای اتحاد با خرده بورژوازی را به نابودی "ماشین استبداد دولتی" یعنی "خیومه‌های بناپارتنیستی استبداد شاهنشاهی - بناپارتنیسم اسلامی" تنزل میدهد.

ه) مطابق دیدگاه اکثریت دفتر سیاسی: "ما به انقلاب مداوم، به سازمان دادن اقتدار دولتی بی واسطه پرولتاریا و متحدینش تهیدستان اعتقاد داریم. منتهی اگر ما غلبه نداشتیم به شیوه دیگری با آن مبارزه می‌کنیم. سعی می‌کنیم فشار از بالا را هم اگر لازم دانستیم، مفید دانستیم به‌مرا ه فشار از پائین، فشار انقلاب از آن استفاده کنیم و مجاز میدانیم، مابطور مداوم و بی انقطاع برای سازمان دادن دولت نوع پرولتری، نه چیستی بیناسینی، مبارزه می‌کنیم." - به عبارت دیگر ما "بطور مداوم و بی اصولیت شرکت پرولتاریا در "حکومت موقتی" که بر مبنای "دمکراسی" تشکیل میشود و در آن پرولتاریا فاقد هژمونیست (یا بعبارت دیگر خرده بورژوازی صاحب هژمونیست)، را مورد تاکید قرار میدهیم. بدینترتیب اکثریت دفتر سیاسی طرح مسئله حکومت موقت را اساسا با وضعیتی مرتبط میدانند که پرولتاریا "غلبه نداشته باشد" یا "آنقدر قوی نباشد" و "دست بالا را نداشته باشد". بزعم آنان اگر پرولتاریا "غلبه داشته باشد"، اساسا حکومت موقت مطرح نخواهد بود. بنابراین حکومت موقت اساسا حکومتیست که اولاً محتوایش "دمکراسی" (برنامه حداقلی) یا جمهوری بورژوائیست؛ ثانیاً پرولتاریا در آن غلبه ندارد یا بعبارت دیگر خرده بورژوازی در آن مسلط است، ثالثاً ماشین دولتی را درهم نمی‌شکند (چون این امر بعهد دیکتاتوری پرولتاریاست)، اما قادر به نابودی رژیم ولایت فقیه است. اکثریت دفتر سیاسی اصولیت شرکت در چنین حکومتی را محرز مینماید. آنها پس از نطق های فرا در باره "عدم توانائی و قابلیت" خرده بورژوازی برای شرکت در جمهوری دمکراتیک خلق، سرانجام ما را به این نتیجه رهنمون می‌گردند که به خرده بورژوازی پیشنهاد ائتلاف در یک جمهوری دمکراتیک بورژوائی با هژمونی خرده بورژوازی را بنمائیم!! بدینترتیب اکثریت دفتر سیاسی بین سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق، پرائتزی باز میکنند و این پرائتزی همان "حکومت موقت" بر مبنای برنامه حداقلی است. این پرائتزی خلا، ناشی از تناقضی بین "طبقات بوجود آورنده انقلاب" و "طبقات تشکیل دهنده دولت انقلابی" را بر میکند. آنها که نمی‌خواهند از یک انقلاب فوری سوسیالیستی جانبداری کنند، و در عین حال حاضر به تصدیق حکومت انتقالی به دیکتاتوری پرولتاریا نیز نیستند (زیرا چنین حکومتی را "آچمز" و "بیناسینی" می‌نامند) مجبور به باز کردن این پرائتزی بین سرنگونی

دفاع نمایند. از اسیرو اکثریت دفتر سیاسی ناگیر از تصدیق بقش دمکراتیک خرده بورژوا بمناسه "نیروی محرکه انقلاب" است. از اینجاست تفکیک لیبرالی وی در باره "طبقات شرکت کننده در انقلاب" از "طبقات تشکیل دهنده دولت انقلابی" نشات می‌گیرد.

ب) مطابق این منطق دیکتاتوری پرولتاریا محصول یک انقلاب سوسیالیستی نیست بلکه این دیکتاتوری زائده یک انقلاب خلقی میباشد. مارکسیسم، اما دیکتاتوری پرولتاریا را انبجمنهائی مبارزه طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی یعنی محصول ناگزیر انقلاب سوسیالیستی تلقی مینماید. دیکتاتوری پرولتاریا نمیتواند محصول انقلابی باشد که در آن خرده بورژوازی هنوز نیروی محرکه انقلاب محسوب میشود. تجدید نظر در این نکته، تجدید نظر در کل تئوری مارکسیستی مبارزه طبقاتی است.

ج) اکثریت دفتر سیاسی در ادامه تفکیک لیبرالی طبقات بوجود آورنده انقلاب از طبقات تشکیل دهنده دولت انقلابی، مجبور به تفکیک "جنبش شورائی" از "دولت شورائی" میگردد. مطابق این تعریف شوراهای غیر پرولتری تنها باید بمثابه ارگانهای مبارزاتی عمل کنند و نباید برای تبدیل ارگانهای نظیر "کمیته‌های امداد، آذوقه رسانی و نفت" (که طی انقلاب بهمین بوجود آمدند) به ارگانهای دیکتاتوری انقلابی یعنی قدرت توین دولتی تلاش کرد. اکثریت دفتر سیاسی به شیوه کائوتسکی رهبر سنتریست بین الملل دوم "استدلال" میکنند. آنها می‌گویند "کمیته‌های امداد، آذوقه رسانی و نفت" یا "شوراهای کارکنان و کارمندان" باید در محدوده ارگانهای مبارزاتی قبل از سرنگونی رژیم‌های بمانند و نبایست بکشند تا به سازمانهای دولتی مبدل شوند، آنها باید ماشین بوروکراتیک - نظامی دولت (یا صرفا رژیم ولایت فقیه، کدامیک؟) را در هم بشکنند، اما نیاید قدرت را بدست گیرند. این دیدگاه البته حامل یک تناقضی ذاتیست. از طرفی اکثریت دفتر سیاسی نقش شوراهای غیر پرولتری را بمثابه سازمانهای موثر مبارزاتی طی نبردهای قاطع بین خلق و دستگاه بوروکراتیک - نظامی دولت میپذیرد و حال آنکه طی این نبردهای قاطع، شوراهای نمیتوانند بمثابه ابزار این مبارزه بطور طبیعی به مقام قدرت نوین دولتی ارتقاء نیابند. معذرا رهبران خرده بورژوا به توده دمکرات و انقلابی خرده بورژوا اندرز خواهند داد که شوراهای خود را در محدوده ارگانهای مبارزاتی یا حداکثر بمثابه ابزارهای تقویت پارلمان و یا شوراهای شهرداری محلات حفظ نمایند و از تبدیل این شوراهای سازمانهای دولتی پرهیز نمایند. بالعکس پرولتاریا تلاش خواهد کرد تا زیر پای توده خرده بورژوا را گرم کند، آنان را به سمت تصرف قدرت وجدائی از لیبرالها سوق دهد و شوراهای آنان را به سازمانهای دولتی یعنی به قدرت نوع شورائی و نه صرفا ابزارهای تقویت پارلمان و یا شوراهای شهرداری محلات ارتقاء دهد. این دو نحوه متفاوت نزدیک شدن به شوراهای غیر پرولتریست. روش نخست یا روش اکثریت دفتر سیاسی، عملا این شوراهای را در محدوده مورد قبول رهبران و امکان اعمال نفوذ لیبرالها را بر توده خرده بورژوا تسهیل مینماید؛ روش دوم یا روش کمونیستهای انقلابی، این شوراهای را از ارگانهای مبارزاتی به سطح سازمانهای دولتی نوع جدید یعنی دولت نوع کمون و جمهوری دمکراتیک کارگران، زحمتکشان و دهقانان ارتقاء میدهد. روش نخست اساسا بر امکان شرکت پرولتاریا در حکومت موقت با تسلط خرده بورژوازی بر پایه برنامه حداقلی (جمهوری بورژوائی) استوار است؛ روش دوم تنها شرکت پرولتاریا را در حکومت موقت انقلابی بر پایه مطالبات انتقالی مجاز میداند، حکومتی که از زمره جمهوری دمکراتیک کارگران، زحمتکشان و دهقانان باشد.

د) اکثریت دفتر سیاسی بر این باور است که خرده بورژوازی میانسی نمیتواند در یک دولت نوع پرولتری - جمهوری دمکراتیک خلق - شرکت کند، زیرا چنین اعتقادی به معنای تجدید نظر آشکار در مارکسیسم است. بر خلاف این اظهارات، هم تجربه انقلابات کبیر خلقی و هم نظریه مارکسیستی موید این حقیقت است که چه در سال ۱۷۹۲، چه در سال ۱۹۰۵

ولایت فقیه و دولت سوسیالیستی (یا بزعم آنها "جمهوری دمکراتیک خلق") میباشد. از اینجا استراتژی دوگانه اکثریت دفتر سیاسی ناشی میشود. این "استراتژی" دو دولت، در دو سطح راهمد دارد، یکی حکومت موقت (که برای درهم شکستن رژیم ولایت فقیه لازم است) و در آن "خرده بورژوازی میانی" هم حضور دارد و دیگری حکومت پرولتری که در آن تنها پرولتاریا و نیمه پرولتاریا حضور دارند. بنابراین اکثریت دفتر سیاسی ضمن طرح دیکتاتوری پرولتاریا، ضرورت "حکومت موقت" را هم میپذیرد و در حالیکه اولی به دوره سرنگونی ولایت فقیه مربوط نیست و به آینده موکول میشود، دومی جنبه عملی دارد، و مستقیماً به شرایط ناشی از سرنگونی ولایت فقیه مربوط میگردد. بدین لحاظ اکثریت دفتر سیاسی علیرغم "ژست چپ" و لفاظی های شیرین در باره لزوم دیکتاتوری پرولتاریا به منطق منشویکی تفکیک برنامه به "حداقل" و "حداکثر" در یک جامعه سرمایه داری باز میگردد. و تلاش میکند تا مضمون اصلی اختلاف یعنی طرح جمهوری براساس دمکراسی را در لغافه شرکت یا عدم شرکت "خرده بورژوازی میانه" در جمهوری دمکراتیک خلق بپوشاند و این چیزی بجز حمل محموله قاچاق جمهوری بورژوازی به رهبری خرده بورژوازی تحت پرچم دروغین دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا نیست.

از دیدگاه ما "حکومت موقت انقلابی" در مقابل رژیم جمهوری اسلامی تنها و تنها میتواند جمهوری دمکراتیک خلق یعنی دولت نوع کمون باشد که بمشابه ارکان قیام بیروزمند کارگران، خرده بورژوازی و تهیدستان شهر و روسنا عمل خواهد کرد. دیگر بین سرنگونی رژیم ولایت فقیه و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق، هیچ پرانتزی، هیچ "حکومت موقتی" لازم نیست. هر حکومت دیگری، قطعاً ترکیبی "نامتناهی" دارد که آنرا از "دولت نوع کمون" متمایز میکند. اما این دیگر دولت جایگزین انقلابی یا حکومت موقت انقلابی نخواهد بود. چنین حکومتی میتواند البته ماهیتی لیبرال دمکراتیک، در ائتلاف با جناحهای از حاکمیت و یا انواع و اقسام ترکیبها را داشته باشد، ولی یک حکومت موقت انقلابی نیست و در این صورت شرکت پرولتاریا در آن حکومت اصولاً مجاز نخواهد بود. (و) ملاک موضع گیری اکثریت دفتر سیاسی در قبال حکومت جانشین برنامه حداقل و نه برنامه انتقالی میباشد. به همین مناسبت، آنان از اصولیست شرکت پرولتاریا در حکومت موقت بر مبنای "دمکراسی" و یا از حمایت از حکومت جانشین به میزانی که مجری برنامه حداقل باشد، صحبت میکنند. مطابق این متد، تاکتیک پرولتاریا در قبال رژیم جمهوری اسلامی باید

عبارت باشد از اتحاد با کل خرده بورژوازی منجمله خرده بورژوازی مرفه بر علیه رژیم ولایت فقیه و خنثی کردن بورژوازی لیبرال. نمایندگان سیاسی خرده بورژوازی مرفه نیز در ادبیات سازمانی ما عبارتند از طیف احزاب "لیبرال دمکرات" یا بهتر بگوئیم جناح چپ لیبرالیسم، که دربرگیرنده برخی از جریانات جمهوریخواه و طیف توده های میباشد. از اینرو بنا بر منطق مذکور، باید از سیاست ایجاد بلوک با طیف راست و بخششی از لیبرالها جانبداری نمود. اما در آنصورت تکلیف "پوپولیستها" در سیاست ائتلافی ما چه میشود؟ بزعم اکثریت دفتر سیاسی آنان نه حاضر به پذیرش جمهوری دمکراتیک خلق بمشابه شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا هستند، و نه میتوانند صرفاً به دفاع از دمکراسی بورژوازی بسنده کنند. طبعاً آنان نمیتوانند مدافع دیکتاتوری پرولتاریا باشند، بلکه باید آنها را از زمره نیروها دمکراسی بورژوازی به حساب آورد. بنابراین باید اهمیت دمکراسی بورژوازی و لزوم مبارزه برای آزادی سیاسی را بدانان تفهیم کرد (در این مورد ما نیز با اکثریت دفتر سیاسی هم عقیده ایم) و از "زیاده روی" های آنان نسبت به دمکراسی بورژوازی انتقاد بعمل آورد (در این مورد ما کاملاً با اکثریت دفتر سیاسی مخالفیم) تا حاضر به ایجاد بلوک با لیبرال دمکراتها حول "دمکراسی" گردند. بدین ترتیب موضع اکثریت دفتر سیاسی در قبال سیاست ائتلافی خملت سنترستی بین دومی یکی ایجاد بلوک با پوپولیستها و دیگری ایجاد بلوک با لیبرال دمکراتها را خواهد داشت. این موضع سنترستی عملاً باید سیاست ایجاد بلوک با پوپولیستها را تابع سیاست ایجاد بلوک با لیبرال دمکراتها نماید. بنابراین جوهر انحراف لیبرالی و رفرمیستی خط مشی مذکور در این نکات متجلی میگردد: الف) ایجاد بلوک با کل خرده بورژوازی از جمله خرده بورژوازی مرفه (لیبرال دمکراتها)؛ ب) تغییر سیاست حرقبال لیبرالها بمنظور خنثی کردن آنان.

به عبارت دیگر دفاع از اصولیت شرکت پرولتاریا در "حکومت موقت" بر مبنای "برنامه حداقل" و با هژمونی دمکراتهای بورژوا، امری نیست که صرفاً به "لحظه سسد" تکوین این حکومت مربوط باشد، این نگرش از هم اکنون، در سیاست ائتلافی اکثریت دفتر سیاسی ما بازای خاص خود را دارد. ما بازای آن در عمل نوسان بین دو بلوک لیبرال دمکرات و دمکراسی انقلابی است که با الفاظ شیرین و کلی در باره لزوم دیکتاتوری پرولتاریا بطور عام تطهیر میشود!

باباعلی

۹ تیر ۱۳۶۸

در معرفی دوسند

دنباله از صفحه اول

همن ماه ۱۳۶۵، دو سند تشکیلاتی است که مدتها پیش در انتقاد از حیات فرقه ای - محفلی و رژیم فوق مرکزیتی حاکم بر سازمان ما تدوین شد و در میان خشی از فعالین سازمان توزیع گردید.

نخستین مقاله در پاسخ به تزه های دفتر سیاسی تحت عنوان "برای بهبود سبک کار در فعالیت روزمره تشکیلاتی" مورخ ۱۵ تیرماه ۱۳۶۵ آماده گردید. دفتر سیاسی در نوشته نامبرده، ضمن تصدیق "انواع بیماریهای ریز و درشت تشکیلات ما" از تبیین علت اصلی بحران عاجز مانده و یک رشته اصلاحات "قطره چکانی و تدریجی" را برای تخفیف دامنه بحران ارائه داده بود. خملت "قطره چکانی" اصلاحات پیشنهادی دفتر سیاسی از این واقعیت نشات میگرفت که انجام هرگونه اصلاحات بنیادین حزبی نیازمند خاتمه دادن به اختیارات ویژه خود دفتر سیاسی بود. معصداً ترها همچنین مؤید این نکته بودند که واقعیت بحران تشکیلاتی در سازمان ما انکار ناپذیر است و همگان از ضرورت اصلاحات و دمکراتیزاسیون حیات سیاسی تشکیلات سخن میگویند. اکنون لازم بود، تمایز اصلاحات قطره -

چکانی و دمکراتیزم ریاکارانه از اصلاحات پیگیر و دمکراتیزم اصیل حزبی باز شناخته شود. از اینرو مقاله "اصلاحات جزئی و تدریجی کافی نیست"، "مهمترین انحراف در حل معضلات مربوط به سبک کار تشکیلاتی ارائه اصلاحات تشکیلاتی رابه شیوه ای قطره چکانی" مینامد. این مقاله همراه با یکرشته مقالات و مباحثات از جانب دیگر فعالین سازمان سبب گردید تا طرح اولیه دفتر سیاسی در تحدید اصلاحات به یکرشته اقدامات فنی و خرده کارانه عقیم بماند. نتیجتاً دفتر سیاسی تزه را مسکوت نهاد و کمیسیونی برای اصلاح سبک کار تاسیس کرد.

"تزه های در نقد کمونیستی اسلوب فعالیت پوپولیستی و توطئه گرانه" در ادامه مقاله "اصلاحات جزئی و تدریجی کافی نیست" و بمنظور ارائه پلاتفرمی جهت اعمال اصلاحات حزبی تنظیم گردیدند. در واقع تزه ها، پس از "جمع بندی مباحثات وحدت" (مندرچ در نشریه راه کارگر، شماره ۴، تیرماه ۱۳۶۳)، دومین سند پایه تشکیلات ما برای انجام اصلاحات حزبی محسوب میشوند؛ و از اینرو پیشتر بعنوان مصوبه کمیته مرکزی در ارگان مرکزی سازمان (نشریه راه کارگر، شماره ۵۳، مرداد ماه ۱۳۶۷) انتشار یافتند.

فقط چنین حزبی قادر خواهد بود طبقه کارگر را برای تصرف قدرت و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا در دوره گذار به سوسیالیسم آماده نماید. حال آنکه تئوری و پراتیک رایج در جنبش چپ ما که بیش از هر چیز مبین تمایلات خرده بورژوازی رادیکال میباشد، جز به تقویت فرقه گراشی بوروکراتیک و تحکیم حصارهای فرقه‌ای بی شمار نمی‌انجامد. دوران چنین فرقه‌هاشسی مقدمه رابطه رژیم فوق مرکزیتی تشکیلات ما با ساخت احزاب استالینی مورد تاکید قرار گرفته و در باره تمایز حزب لنینی از "شبه تئوریه‌های استالینی" و ما هنوز در ابتدای راه قرار داریم.

باباعلی

۱۵ خرداد ۱۳۶۸

اصلاحات جزئی و تدریجی کافی نیست!

تزه‌های دفتر سیاسی پیرامون "بهمود سبک کار در فعالیت روزمره تشکیلاتی" از حیث اشاره به ضعفهای متعدد فعالیت تشکیلاتی ماحائز اهمیت و افری است. در این تزه، تابلوی نسبتاً کاملی از انواع بیماریهای ریز و درشت تشکیلات ما ارائه شده است که بی تردید هر رفیق تشکیلاتی با همه یا برخی از جوانب آنها آشنائی دارد و خواهان رفع آنهاست. با این همه، تزه‌ها چه در تبیین صحیح ریشه مشکلات و چه در ارائه پاسخ روشن برای فائق آمدن بر آنها موفق نیست.

تزه‌ها مهمترین انحراف در سبک کار تشکیلاتی ما را چنین تعریف میکند: "هویت ارگانهای تشکیلاتی در عمل نادیده گرفته میشود و ابتکار مسئولان تمام نیروهای تحت کنترل تشکیلات سازماندهی نمیشود". به عبارت دیگر "مهمترین انحراف" آن است که ارگانهای بالاتر بجای واحدهای زیر رابطه خود تصمیم میگیرند و ارگانهای پایین تر در تدوین وظایف و اجرایشان هیچ ابتکاری نمیتوانند بروز دهند. تا اینجا فقط یکی از دردهای مهم تشکیلات ما توسط دفتر سیاسی بیان شده و واقعیت آن برسمیت شناخته شده است. اما هر رفیقی بلافاصله از خود میبرد که آیا اولاً این درد، مختص تشکیلات مرکزی و کمیته خارج از کشور است یا در سایر کمیته‌ها نیز مصداق دارد؟ ثانیاً این نقض عملی هویت و این مداخله ارگانهای بالاتر در امور ارگانهای پایینتر از کجا نشأت میگیرد؟ آیا مثلاً وظایف و برنامه کمیته خارج به خوبی تنظیم نشده است که موجب اختلال در هدایت امور میگردد (مثلاً تداخل وظایف معطوف به نیازهای تدارکاتی داخل، با وظایف مربوط به فعالیت انترناسیونالیستی

و کار تبلیغی، ترویجی و سازمانگرانه در میان ایرانیان مهاجر)؛ یا در مورد حدود اختیارات، حقوق و وظایف ارگانهای پایینتر و ارگانهای بالاتر مرزهای روشن اساسنامه‌ای موجود نیست؛ و یا اینکه ضعف تجربه، کارائی و اسلوبهای فعالیت ارگانهای پایین تر به گونه‌ای است که حضور و مداخله دائمی کادری بالاتر را اجتناب ناپذیر میسازد؛ و یا روال کار و ساختار تشکیلاتی ما در مجموع از سنتهای کمونیستی بدور است زیرا ترکیب معینی از این مشکلات با هم وجود دارند؟ اگر مورد آخری مصداق دارد، نباید یکی از اشکال بروز و تجلی درد (ولویکی از مهمترین اشکال) یعنی نقض عملی هویت ارگانها را "مهمترین انحراف" تلقی کرد؛ بلکه بایست ماهیت معضل را شناخت و برای فائق آمدن بر آن اقدامات مقتضی را معرفی کرد. بالعکس تزه‌ها، خود را به بیان درد محدود میکنند و نتیجتاً راه حلی که ارائه میدهند نیز بیشتر به همدردی و تشریح خاطر اخلاقی شباهت دارد و حداکثر به سر و سامان دادن خرده امکانات ناظر است. فی المثل تزه‌ها میگویند: "بلکه (کمیته مرکزی) باید سیاست پیگیری اتخاذ کند که واحدهای بالا بجای واحدهای زیر رابطه خود تصمیم نگیرد و اجازه بدهند که ارگانسیم تشکیلاتی شکل بگیرد و واحدها از طریق تصمیم گیری و ابتکار مسئولان در حوزه خاص خود، هویت تشکیلاتی پیداکنند". کدام سیاست پیگیر؟ کدام اقدامات، موازین و ضمانتهای عملی؟ آیا میتوان با دعوت صاف و ساده از واحدهای بالا به در نظر گرفتن هویت واحدهای زیر رابطه

معهداً مفاد مربوط به مبارزه ایدئولوژیک علنی از متن اصلی تزه‌ها حذف گردیدند. از اینرو درج کامل متن اصلی تزه‌ها در این مجموعه حائز اهمیت است.

نکته قابل توجه دیگر مقدمه‌ای است که برای انتشار بیرونی تزه‌ها توسط من و با توافق هیئت تحریریه (رفقای اکثریت دفتر سیاسی) تهیه گردید. در این مقدمه رابطه رژیم فوق مرکزیتی تشکیلات ما با ساخت احزاب استالینی مورد تاکید قرار گرفته و در باره تمایز حزب لنینی از "شبه تئوریه‌های استالینی" و ما هنوز در ابتدای راه قرار داریم.

نظر دور داریم: نخست آنکه باید تمایز تئوری حزب لنینی را از شبه تئوریهایی که تحت عنوان "بلشویزه کردن" در دوران استالین پایه‌ریزی شده‌اند، باز شناخت. این شبه تئوریه‌ها که تنها در شکل و قالبهای ظاهری با حزب لنینی مشابهت دارند، در کشور ما نقداً در نمونه حزب مسوده و اکثریت به پراتیک تشکیلاتی مبدل گردیده‌اند. فراگیری نقادانه و مستقل تئوری حزب لنینی بدون مباحثه پیرامون تئوری تشکیلات و تجارب عملی بلشویسم متمایز از این "شبه تئوریه‌ها" میسر نیست. دوم آنکه بررسی مستقل و نقادانه تئوری حزب لنینی مستلزم نقد مشخص پراتیک تاکتونی رایج در جنبش ما میباشد. در واقع بدون نقد کمونیستی بینش پوپولیستی و توطئه‌گرانه در حوزه تشکیلات، تئوری تشکیلات کمونیستی نمیتواند در جنبش ما از حوزه نظریه به قلمرو عمل وارد گردد. (نشریه راه کارگر شماره ۵۳، ص ۱۷). امروزه اکثریت دفتر سیاسی آشکارا هرگونه تمایز فیما بین حزب لنینی از "شبه تئوریه‌های استالینی" را مورد انکار قرار داده و صراحتاً "یکپارچگی" (امونولتیسیم) تصنعی احزاب استالینی را (که همواره با رواج بدترین و منحطترین اشکال گروه‌بندها و جناحهای حزبی یعنی باندهای رقیب ملازمت دارد) بمثابه "تمرکز کمونیستی" مورد تأکید قرار میدهد. همین حقیقت به تنهایی کفایت تادریابیم که پذیرش تزه‌ها و مقدمه مذکور از جانب اکثریت دفتر سیاسی چیزی بجز یک مانور سیاسی برای خلاص کردن گریبان خود از موج انتقادات و ناراضیاتی های تشکیلاتی نبوده است. بعلاوه یادآوری این نکات روشن مینماید که مدافعی اصلاحات حزبی همواره رابطه تنگاتنگ رژیم فوق مرکزیتی با "شبه تئوریه‌های استالینی" (با تفسیر ویژه استالین از کنگره دهم حزب بلشویک) را خاطر نشان کرده‌اند.

اسناد حاضر در کنار دیگر اسناد تشکیلاتی نظیر "در باره برخی از مهمترین اصول حاکم بر تشکیلات کمونیستی" (جمع‌بندی مباحثات وحدت، ضمیمه راه کارگر شماره ۴، تیر ماه ۱۳۶۳)، اساسنامه پیشنهادی اقلیت کمیسیون اساسنامه و مقالاتی چون "چگونه سهم خود را در بنای یک حزب انقلابی توده‌ای ادا کنیم" و "چه نباید کرد"، در مجموع سیمای یک جریان معین حزبی را در مسائل تشکیلاتی مشخص میکنند؛ جریانی که ضمن انتقاد از دیدگاه پوپولیستی و توطئه‌گرانه (انقلابیگری غیر حزبی) رایج در جنبش ما، رابطه این نگرش را با دیدگاه استالینی حاکم بر احزاب رسمی کمونیست تبیین کرده و از الگوی حزب لنینی مبتنی بر سازماندهی جداگانه دستسه پیشگام طبقه در ارتباط تنگاتنگ با جنبش توده‌ای کارگران جانب‌داری مینماید. چنین حزبی، بدور از تمایل جان‌شینی حزب بجای طبقه، در صفوف خود، رعایت حقوق اقلیت سازمانی (نظیر انتخاب تناسبی نمایندگان در مجامع حزبی بر حسب پلاتفرم‌ها، حق ابراز کامل نظرات و انتشار علنی مجموعه‌های مباحثاتی، بخش نشریات اقلیت از شبکه توزیع حزب و غیره)، تنوع و مبارزه گرایشات و گروه‌بندهای مختلف حزبی، انتخابی بودن نهادهای حزبی (بالاخص نهاد مرکزیت)، اعمال حق حاکمیت سازمانهای حزبی بر نهادهای حزبی (منجمله فراخواندن منظم کنگره‌ها و کنفرانسهای تشکیلاتی)، کنترل و حسابرسی حزبی بر پایه اساسنامه سازمانی و غیره را لازمه معمول داشتن انضباط جمعی و تمرکز موکد رهبری به شمار می‌آورد.

مشکل را حل کرد؟ مگر رفقای واحدهای بالا از "نیات حسنه" بسی بهره‌اند؟ و مگر هر ارگان بالاتری، بالاخره در محدوده‌های دیگر خود واحدی زیر رابطه محسوب نمیشود؟ ما در میان رفقای خود، از حیث نیات حسنه، کم و کسری نداریم؛ شیوه‌ها و ساختار فعالیت اما مهمتر از نیات حسنه هستند. نتیجه آنکه، ماحصل پاسخ ترها به "مهمترین انحراف" عبارتست از برنامه کار مفصل بندی شده. اما "برنامه مفصل بندی شده" برای واحدهایی که نه کنفرانسی برای انتخاب کمیته‌های خود داشته‌اند و نه اعضای فعالشان از طریق نشستهای جوانب مختلف تصمیمات مهم حزبی و موازین لازم برای اجرای آنها را سبک و سنگین کرده‌اند و نه دارای دید روشن واحد و هماهنگی نسبت به مسائل مهم زندگی محلی "حزب" هستند و... با چه چیزی بجز دعوت هر واحد به اعلام مقدار خدمات در حیز امکان در نوزده ای معین میتواند مترادف باشد. طبعاً رفقای واحد بدین نحو "برنامه مفصل بندی شده" را درک خواهند کرد: برنامه‌ای ارائه شده؛ حالا برای اجرای آن ما این امکانات را داریم؛ مثلاً در ظرف سه ماه آتی میتوانیم ۶ خودکار، ۱۲ مداد پاک کن، ۱۰ قرار تشکیلاتی و غیره را تامین کنیم! پس حالا که مقدار جیره خدماتی خود را برای ارگان بالاتر روشن کردیم، محدوده انتظارات ارگان بالاتر را نیز ترسیم نموده‌ایم؛ و "برنامه مفصل بندی شده" آماده است.

آری، "برنامه مفصل بندی شده"، تنها رهنمودیست برای مشخص کردن امکانات بالفعل هر واحد جهت اجرای طرحهای ارائه شده از جانب ارگانهای بالاتر؛ چنین برنامه ریزی ما را از خرده کاری و روزمره گرائی رها نخواهد کرد، به خصلت صوری، مکانیکی، اداری و آماتوری کارها پایان نخواهد داد؛ و ارگانها را از محدوده يك "اکیپ فنی" خارج نخواهد کرد. "برنامه مفصل بندی شده" یعنی اعلام آنچه در حیز امکان هر واحد است، تنها موجبات رضایت خاطر و قناعت هر واحد را به آنچه "مقدور" است، فراهم میآورد و حدود انتظارات را از "اکیپ فنی" معقولتر میکند. اما اگر برنامه ریزی را به معنای سیاسی کلمه درک کنیم؛ یعنی نقشه دار نمودن مجموعه فعالیت سیاسی هر واحد در ارتباط با کل تشکیلات و نه صرفاً ارائه سیاه امکانات موجود، باید در آنصورت به جای اعلام ضرورت کلی برنامه دار شدن، شرایطی را که برنامه ریزی در محدوده آن معنی مییابد، صراحت بخشیم. بدین لحاظ است که میگوییم، ترها از دردهای بزرگ سخن میگویند، اما راه حل هائی خرد و نحیف ارائه میدهند؛ از ضرورت کلی برنامه ریزی سخن میگویند، بی آنکه شرایط مشخص و تغییرات لازمه عمومی برای تحقق آن را توضیح دهند. به يك کلام، بجز در مورد "حوزه بندی"، ترها به تمامی حامل نقیصه منگورند. از اینرو نخستین تزی که به نظر من بایست مورد تاکید قرار گیرد، از این قرار است:

(۱) مهمترین انحراف در حل معضلات مربوط به سبک کار تشکیلاتی ما، عبارتست از ارائه اصلاحات تشکیلاتی به شیوه‌ای قطره چکانی. چرا؟ اگر به مرحله کنونی تکامل فعالیت کمونیستی مان نگاهی بیفکنیم، موضوع کاملاً روشن میشود. سازمان ما دیگر صرفاً مبین يك جریان فکری نیست؛ بلکه هم اکنون به يك جریان سیاسی مبدل شده است که از سیمای مسلکی معینی برخوردار میباشد و نخستین گامهای مهم خود را در راه استقرار در جنبش کارگری برداشته است. تشکیلات ما در مبارزه با پوپولیسم، اصول، برنامه و مشی کمونیستی خود را قوام بخشیده، و هم اکنون در دوران بحران پوپولیسم و انواع سوسیالیسم‌های خرده بورژوازی، بر دایره نفوذ خود میافزاید. تحکیم این نفوذ بویژه در میان صفوف پراکنده طیف فدائی حائز اهمیت است و ما نیز در جهت گردآوری و تدارک مجدد قوا، در این راستا آمادگی خود را اعلام داشته‌ایم. معیناً هرگونه پیشرفت در امر تحکیم نفوذ سیاسی و توده‌ای تشکیلات ما و هرگونه اقدام عملی در راه تشکیل حزب کمونیست ایران، منوطست به جدائی از اسلوبها و ساختارهای فعالیت محفلی و پوپولیستی و پی ریزی يك سازمان حقیقتاً کمونیستی. عقب ماندگی فاحش اشکال فعالیت سازمانی از مضمون فعالیت کمونیستی،

محور معضلات کنونی تشکیلات ما را تشکیل میدهد. بدون فائق آمدن قطعی بر سبک کار پوپولیستی و محفلی، ما نه يك سازمان سیاسی محکم خواهیم داشت، نه حزب کمونیستی در کار خواهد بود، و نه میتوان از تدارک موثر ما برای انقلاب سوسیالیستی سخن گفت. از اینرو هرگونه احتیاط کاری و نعلل در حل معضلات تشکیلاتی، هرگونه بی توجهی يكايك رقبای اهمیت برش از اسلوبهای فعالیت محفلی - پوپولیستی، ما را که هم‌اکنون در این حوزه بسحو باور نکردنی عقب مانده‌ایم؛ به درجا زدن محکوم خواهد کرد. پرسش اصلی این است که آیا ما لیاقت و شایستگی بدست گرفتن برچم پیشگامی در امر تشکیل حزب کمونیست را داریم یا نداریم؟ پاسخ ما به مسئله تشکیلات مستقیماً پاسخ به این پرسش را فراهم خواهد کرد. از اینروست که ارائه گاه به گاه و مکرر اصلاحات خرد وریر از جانب دفتر سیاسی بجای حل و فصل یکباره و کامل خطوط عمومی تحولی که بایست در ساختار و اسلوبهای فعالیت تشکیلاتی در پیش گیریم، کارگشا نیست.

(۲) اگر این صحیح است که تشکیلات ما دوران گذار خود را از يك جریان فکری به يك جریان سیاسی سپری میکند؛ پس این نیز صحیح است که تشکیلات ما دیگر از ادغام چند محفل و عضوگیری از میان آشنایان و روابط این محافل مرکب نیوده و مکانیزمهای آغازین کار که اساساً مبتنی بر اعتماد های رفیقانه، تعلقات فردی و آشنائی های نزدیک دوره‌های زندگی مشترک در زندان و محافل بودند، دیگر به نهائی کارگشا نیستند. ساختار تشکیلات ما هر چه بیشتر از قالب زندگی مانوفاکتورهای جداگانه فاصله میگیرد و به يك فابریک بزرگ مبدل میشود. تنظیم زندگی يك فابریک دیگر نمیتواند صرفاً توسط مکانیزمهای ساده اعتماد رفیقانه، تعلقات و آشنائی های طولانی فردی تنظیم گردد بلکه میباید بوسیله ضوابطی روشن و دقیق تبیین شود. این ضوابط که ناظر بر موازین حقوقی و عملی يك تشکیلات کمونیستی‌اند، همان اساسنامه است که حکم بی اعتمادی متشکل کلیه اعضا به یکدیگر را دارد. حساب و کتاب، کنترل، نظارت و حسابرسی، گزینش صحیح پرسنل و تخصیص درست نیرو، تشریح جمعی ضوابطکار و غیره باید مبنای کار يك تشکیلات کمونیستی باشند. ما البته هم اکنون نیز يك اساسنامه داریم؛ اما متأسفانه ولا این اساسنامه هنوز در کشوی میزهاست و گرد و خاک میخورد و بهیچوجه به ثاقولی برای تنظیم مناسبات درون تشکیلاتی مبدل نشده است؛ ثانیاً این اساسنامه به اصلاحات متعددی نیازمند است تا بتواند راهنمای خوبی برای تنظیم کارها باشد. از اینرو نتایج تمامی تصفیه حسابهای ما با اسلوب کار پوپولیستی، باید بنحوی روشن در اساسنامه منعکس گردد، بر تمامی مفاد آن (ونه این یا آن جنبه کار) روشنائی بیفکنند و نهایتاً منجر به تنظیم استای کار روزمره تشکیلاتی ما متناسب با چارچوب ترسیم شده بوسیله اساسنامه شود. در پایان دادن به زندگی محفلی، نباید تاکیدات مکرر بنین پیرامون تنظیم چارچوبهای حقوقی و اساسنامه‌ای روشن را فراموش کرد. بنین در این حوزه بنا نه گفته خودش باصطلاح "بوروکراتیک" بود. یعنی بر این باور بود که فرمولهای روشن حقوقی برای الزام افراد بسعه عایت ضوابط حزبی و غلبه بر روحیات محفلی و اپورتونیسیم تشکیلاتی قشی کلیدی دارند و این البته در پراتیک کلیه احزاب سیاسی جدی هم از طریق نمونه‌های معنی و هم از طریق نمونه‌های مثبت تجربه شده است و مختص حزب بلشویک نیز نیست.

(۳) بعلاوه مهمترین حلقه در تشکیل يك سازمان کمونیستی، علاوه بر تنظیم يك برنامه کمونیستی، عبارتست از ساختن کادرهائی که به اسلوب فعالیت کمونیستی مجهز باشند. هنگامیکه از ساختن کادرها صحبت میکنیم، تنها به افزایش عددی کادرها توجه نداریم بلکه همچنین و مهمتر از آن به تنوع کادرها نیازمندیم. برخلاف دوران زندگی در مانوفاکتورها و محافل، تشکیلات حزبی به "کادرهای همه کاره و همه کاره" نیازمند نیست، بلکه هر چه بیشتر به کادرهائی با قابلیت‌های متنوع، کارا و حرفه‌ای محتاج است. این احضاح محصول تقسیم کار پیشرفته‌تر و تخصصی کردن کارهاست. در شرایط سرکوب و خفقان داخل، این تقسیم کار بایست در اساس

سازماندهی امر نظارت و تصدیق حسن اجرای وظایف - حال آنکه شعبه تشکلات دبیرخانه، عملاً موجودیت ندارد. این بدان معناست که در عمل امر انتخاب و گزینش پرسنل توسط مرکزیت صورت نمیگیرد؛ بالعکس این امر به خودبخودی واحدها، نیازهای واحدها و کمیته‌ها سپرده شده است. بخش مهمی از شبکه محفلی ارتباطات، آشفتگی و هرج و مرج در انجام کارها نیز از همین نقیصه سرچشمه میگیرد. بطور طبیعی (و بدون آنکه غالباً عمدی در کار باشد) هر کس از رفیقی که دم دست تراست، یا او را میشناسد برای انجام وظایف تشکلاتی استفاده میکند. رجوع‌های خودبخودی برای انجام کارهای متعدد به تعدادی از رفقا، از یکسوی منجر به تراکم وظایف و مسئولیتها در مورد عده محدودی از رفقا میشود و از سوی دیگر به این می‌انجامد که برخی رفقا، اصولاً وظیفه‌های جدی نداشته باشند. واضح است که این امر با اصول کمونیستی "الزام کمونیستها به داشتن لااقل یک وظیفه" و معیارهای لنینیستی گزینش پرسنل در تناقض است و در عین حال مانعی برای تربیت کادرها، و فرسودگی کادرهای موجود است. ثانیاً دبیرخانه بدون کمک مسئولین کمیته‌ها و فعالین واحدها در داخل و خارج نمیتواند جوانب مختلف کار را متمرکز نماید و رهبری کند و بر حسن اجرای آنها نظارت پیگیر به عمل آورد. این ضعف دوم (ثانیاً) با ضعف اول (اولاً) از نزدیک ارتباط دارد. توضیح بیشتری میدهم.

رفقا ممکن است به حق این پرسش را مطرح کنند که اگرچه این درست است که ما تا کنون عملاً شعبه تشکلات در دبیرخانه نداشته‌ایم، و دبیرخانه اساساً مرکز ارتباطات بوده، اما فکر میکنید دلیل این امر چه بوده است؟ ما شاهد آن هستیم که رفقای دبیرخانه و مرکزیت شب و روز کار میکنند، مدام با اعضا تماس میگیرند و اعضا نیز به طرق مستقیم و غیر مستقیم با آنها تماس دارند؛ پس چرا گزینش پرسنل بدرستی انجام نمیشود؟ دلیل این امر آن است که جمعه تقسیم ارتباطات بدون سیم‌های محکم ارتباطی، نظیر جعبه تقسیمی است که سیمهای ارتباطی آن قطع است و تنها سوسپانسه شوکهای ناشی از اتصالات گاه و بیگاه به شاخه‌ها نیرو میرساند. مثالی بزنیم: شعبه تبلیغ، ترویج و آموزش دبیرخانه میخواهد تبلیغات تشکلات (حالا، لااقل در سطح کمیته خارج، کردستان و بلوچستان) را متمرکز کند. اهرمهای این تمرکز کدامند؟ مهمترین ابزارهای فعالی عبارتند از اولاً گزارش دهی که هنوز در سطح ابتدائی است و البته میتواند بهبود یابد، ثانیاً تماسهای "جهشی"، "افقی" یعنی تماس با این یا آن رفیق مسئول از طریق چند رفیق دیگر که در کار ارتباط گیری هستند (و یا مستقیماً از طریق رفقای دفتر سیاسی) - این "شبه ارتباطی" البته اگر بتوان اسم آنرا شبکته گذاشت (بی اندازه مغشوش، تصادفی و پیر از هرج و مرج است. آبا با این ابزارهای نحیف میتوان ورای کمیته‌ها و فعالین واحدها، امر تسلیفات را متمرکز کرد و انتظار داشت که امر تبلیغات به چیزی بجز ابتکارات و پیشگامی این یا آن فرد بدون ارتباط با شبکته تشکلاتی (آنهم در بهترین حالت) بیانجامد؟ به رفیقی در شعبه تبلیغ، ترویج و آموزش مجموعه‌ای از اعلامیه‌ها و گزارشات کمیته خارج یا هر کمیته دیگری را بدهید (تازه تهیه همین اعلامیه‌ها و گزارشها به اهرمهای یاد شده بستگی دارد) و بگوئید بدون هرگونه نشستی با خود مسئولین کمیته‌ها و فعالین واحدها امر تبلیغ و ترویج را متمرکز کن. باید گفت که این بیشتر به یک شوخی شباهت دارد. روال کار در مورد کلیه شعبه‌های دبیرخانه چنین است. صرف نظر از کار وصل ارتباطات، چنین تلقی در مورد دبیرخانه وجود دارد که گویا دبیرخانه ارگانی است خوبکفا، و ورای سایر کمیته‌ها و واحدها که قرار است از طریق گزارشات، فعالیت تشکلاتی را متمرکز کند و جهت دهد. اما، رفقا دبیرخانه سوپرمن نیست و بعلاوه گزارشات علیرغم اهمیت فوق العاده خود، معجزه نمیکند. پس چاره چیست؟ دبیرخانه را واقعا به ارگان رهبری امور اجرایی تبدیل کنید و برای اینکار نشستهای منظم دوره‌ای از مسئولین شعب دبیرخانه، با مسئولین کمیته‌ها و فعالین واحدها در حوزه‌های مختلف (تبلیغ و ترویج،

بیمابین فعالیتهای علنی و مخفی صورت گیرد و اما در شرایط دمکراتیک که فعالیت سیاسی گسترده‌تر در مقیاسی توده‌ای امکانپذیر میباشد، ضرورت تقسیم کار و تکوین قابلیت‌های متنوع‌تر و همه جانبه‌تر اهمیت باز هم بیشتری یافته (و ما هم اکنون با گوشه‌ای از این نیاز در خارج کشور روبرو هستیم)، تقسیم کار موثری را در حوزه‌های عمومی تبلیغ، ترویج و سازمانگری ضروری میسازد. بدون تشکیل دسته‌های حرفه‌ای ترویج، تبلیغ، ارتباطات و کسب خبر، پیکیها، سازمانگران مختلف علنی و مخفی و غیره تحکیم یک سازمان کمونیستی ممکن نیست. و اما ضرورت تقسیم کار پیچیده‌تر بمعنای باز تولید تقسیم کار اجتماعی و جانشین کردن آگاهی جزئی از محسوده فعالیت محلی و تکنیکی گروه کار خود با آگاهی سیاسی - طبقاتی از کل ملی و وظایف حزبی در سازمان کمونیستی نمیباشد. ما خواهان تشکیل کارگاههای کوچک که هر یک در حوزه و قلمرو کار خود خودمختار باشند، نیستیم بلکه خواهان ایجاد یک فابریک واحد بزرگ میباشیم که در آن هر یک از آتلیه‌های کاره جزئی از فابریک را تشکیل میدهند و کیفیتشان قبل از هر چیز در ارتباط با نقش و تاثیرشان بر کل حیات تشکلات سنجیده میشود. تنها بدین معناست که هر فرد در قبال کل تشکلات مسئول شناخته میشود و کل تشکلات میباید بر هر فرد نظارت به عمل آورد. از اینجا نه فقط ضرورت تشکیل حوزه‌های حزبی علاوه بر گروههای کار، و رهبری دومی توسط اولی نتیجه میشود، بلکه همچنین امر رهبری جمعی در تشکلات، اشتغال هر عضو تشکلات به لااقل یک وظیفه معین، آموزش و تربیت سیاسی عمومی تشکلات و مداخله یکایک اعضاء در اتخاذ تصمیمات پیرامون حیات عمومی تشکلات از طرق گوناگون مستفاد میشود. بعلاوه کلیه اقدامات باید چه در سطح مرکزی و چه در سطح محلی در معرض نظارت و حسابرسی قرار گیرند و محدودیتهای کار مداوماً نقد شوند. اگر بخواهیم این تغییرات را پیگیرانه معمول داریم باید اولاً اساسنامه تشکلاتی را مبنا قرار دهیم و کلیه رفقا را به کار تدقیق، تصحیح و اجرای آن در برتومسارزه با موازین کار پوپولیستی فراخوانیم؛ ثانیاً برای اجرای تقسیم کار موثرتر و ایجاد کادرهای با قابلیت‌های متنوع باید حوزه‌های اصلی تقسیم کار را دقیقاً تبیین نمائیم، حوزه بندی در تشکلات را آغاز کنیم، سیاست آموزشی را معمول داریم و بویژه الگو و تعریف روشنی از جایگاه حوزه و مناسبات آن با گروههای کار ارائه دهیم. در این مورد باید مضمومات کنگره بنجم کمینترن پیرامون ساختار تشکلاتی که بخوبی توسط پیاتینسکی تشریح شده‌اند، همراه با مضمومات کنگره سوم کمینترن در باره "ساختار تشکلاتی احزاب کمونیست، شوه‌ها و مضمون فعالیتشان: تزها" ترجمه شده (۱) و بسه عنوان مبنای کار در آموزش کلیه واحدها گنجانده شود. و ثالثاً در ارتباط تنگاتنگ با دو مسئله پیشین، در سه زمینه اعمال رهبری جمعی، اجرای اصل سانترالیزم دمکراتیک، و انتقاد و انتقاد از خود، موازین، روشها و ابزارهای کار را متناسب با شرایط مشخص فعالیتیمان تدقیق نمائیم.

(۲) برای آنکه تصویری مختصر و گذرا از خطوط ضروری تغییرات ارائه دهیم، به یک رشته اقدامات اصلی در جهت تحول ساختار تشکلاتی از بالا تا پایین اشاره میکنم:

الف) هم اکنون رهبری اجرایی - تشکلاتی ما که اساساً در دبیرخانه متمرکز است: به ارگان وصل ارتباطات مبدل شده است. با توجه به عدم تمرکز واحدها در داخل، و اتصال ارتباطات از طریق مرکز خارج، این امر تا حدودی طبیعی است. اما بهیچوجه نمیتوان این عارضه را توجیه کرد و آنرا به سطح یک فضیلت ارتقاء داد. مرکزیت اجرایی - تشکلاتی ما البته در شرایط کنونی باید نقش تکنیکی جعبه تقسیم ارتباطات را نیز بعهده داشته باشد، اما نباید فراموش کرد که اولاً وظیفه اصلی مرکزیت رهبری سیاسی و تشکلاتی است و نه وصل کردن ارتباطات. این بدان معناست که مهمترین وظیفه دبیرخانه باید عبارت باشد از انتخاب و گزینش پرسنل و

(۱) کتاب پیاتینسکی ترجمه شده، و فقط باید آماده گردد.

تشکیلات، تدارکات، امنیت و مالی و غیره) را به یک نهاد دائمی مبدل کنید؛ این نشستها باید طرح کارها و نقشه فعالیتها را مورد بحث قرار دهند. با توجه به وضعیت واحدها اخذ تصمیم نمایند و امر نظارت بر حسن اجرای کارها را تسهیل نمایند. بعلاوه در امر گزینش کادرها معیارهای لنینیستی را مطابق با فعالیت حزبی مبنا قرار دهیم. در امر سپردن مسئولیتها به رفقای پرشور، با انرژی و منضبط و نیز کادرهای قابلکی که جذب تشکیلات میشوند، گذراندن مراحل طولانی "آزمایشی" و "تأدیبی" را مبنا قرار ندهیم، بلکه آنها را هر چه سریعتر مطابق با قابلیتها و ظرفیت رشدشان درگیر کارها کنیم. تعصیه چنین مرحله نه به تربیت کادرهای نوین یاری میرساند، نه امکان استفاده از قابلیتهای موجود را فراهم مینماید و نه نظارت موثر بر خلوص ایدئولوژیک و تشکیلاتی سازمان را تضمین میکند.

برای نظارت موثر بر این امر، اولاً باید اصل رهبری جمعی را بسا مسئولیت فردی تلفیق کرد (این موضوع را پائین تر تشریح میکنم) ثانیاً باید در کمیته مرکزی، کمیتهای برای کنترل حزبی بوجود آورده اهمیت این کمیته کنترل حزبی کدام است؟ اهمیت این کمیته عبارتست از نظارت بر رعایت اکید انضباط حزبی توسط کلیه اعضا، و نیز بررسی شکایات کلیه اعضا، چه در مورد تصمیمات اخذ شده بیرامون تنبیهات در واحدها و کمیتهها و چه در مورد تصمیمات خود مرکزیت و همچنین پاسخگوئی همه نامههایی که از جانب اعضا و هواداران خطاب به مرکزیت تنظیم میشوند. بدون ایجاد چنین کمیتهای، گسترش تشکیلات ما که منظم جاسب قابلیتهای متنوع و متعدد است یا متوقف خواهد شد و یا بدون نظارت متمرکز بر امر خلوص ایدئولوژیک و تشکیلاتی سازمان خواهد بود.

ب) شرط ضروری فعالیت عادی همه سازمانهای حزبی، تعلیم و تربیت صحیح کادرها و تکامل فعالیت و استقلال عمل کمونیستی رهبری جمعی است. تمرکز در یک سازمان کمونیستی همانا متمرکز نمودن فعالیت کمونیستی است و از اینرو بر خلاف همه کشورهای توطئهگر بلانکیستی آنرا نمیتوان به مدد مرکز غیبی و عوامل و بیکیهای مرکزیت تضمین کرد. زیرا سلولها، واحدها و کمیتههای حزبی مراکز سازماندهی فعالیت همه جانبیه تبلیغی، ترویجی و تشکیلاتی کمونیستی در میان کارگران و تودهها هستند. این فعالیت خصلتی مکانیکی و تکنیکی ندارد (نظیر بمب گذاریها، هسته های ساده تکثیر و کارگاههای تکنیکی) که بتوان آنرا از پیش بر طبق یک نقشه دقیقاً حاضر و آماده به انجام رساند. جدائی ما از فعالیت پوپولیستی و ماوراء خلقی، و مبارزه ما برای ایجاد یک تشکیلات کمونیستی بدون تغییر بنیادین نگرش ما در باره مفهوم و روشهای تحقق مرکزیت نمیتواند بسا موفقیت به ثمر رسد.

در تشکیلات بلشویکی، رهبری جمعی مختومه اصلی فعالیت کلیه پیکرههای سازمانی است و این امر بنحو روشنی در نقش کنفرانسهای تشکیلاتی منعکس شده است. کنفرانسها در تشکیلات بلشویکی، حلقههای کلیدی در امر متمرکز نمودن فعالیتها و در عین حال ردهای از ارگانهای تشکیلاتی هستند. بدین معنا که ارگانها در سطوح مختلف (منطقه‌ای، ناحیه‌ای، شهری و غیره) از طریق کنفرانسهای مربوطه، نمایندگان خود را تعیین میکنند، برنامه کار را تنظیم مینمایند و غیره. بدین معنا کنفرانسها یک نهاد تصمیم گیرنده تشکیلاتی مینمایند. در عین حال، بطور دورهای کنفرانسهای مرکب از مسئولین کمیتهها و اعضای فعال واحدها برای بحث در باره تصمیمات مهم حزب، موازین لازم برای اجرای آنها و بررسی مسائل زندگی محلی حزب تشکیل میشوند همچنین انواع گوناگون کنفرانسهای تصمیم گیرنده و مشورتی از فعالین نظامی، عوامل مرکزیت و مسئولین کمیتهها برگزار میگرددند تا بر جوانب مختلف فعالیت روشنائی بیفکنند، آنها را متمرکز سازند و جهت واحدی را برایشان تعیین نمایند. مناسفانه، ما تاکنون خواسته‌ایم تنها به مدد مرکزیت و عوامل آن، متمرکز کردن فعالیت کمونیستی را بانجام رسانیم و اگر این روش کار را ادامه دهیم، در آتی

هر چه بیشتر بر تعداد عوامل مرکزیت خواهیم افزود، بی آنکه واقعا مسئله متمرکز نمودن فعالیت کمونیستی را چه در خارج و چه در داخل حل کرده باشیم. ما باید شیوه رهبری جمعی را فعلاً در تشکیلات معرفی کنیم. زیرا بدون آن فعالیت سازمانهای تشکیلاتی نرمال نخواهند بود و همواره به "آقابالاسرها" احتیاج خواهند داشت، کادرهای نوین توسط سنت کار منظم پیکرههای سازمانی تربیت نخواهند شد و از تکامل فعالیت و استقلال عمل کمونیستی در میان کادرهای ما اثری نخواهد بود. شیوه رهبری جمعی، البته بهیچوجه بمعنای انکار اهمیت کاربست بیگیرانه اصل مسئولیت فردی نیست، بالعکس تشریح جمعی شیوههای کار و تعیین برنامه فعالیت، شرایط لازم را جهت سپردن مسئولیت به افراد معین فراهم مینماید. بدون تعیین دقیق افراد معین بعنوان مسئولین مشخص پیشبرد وظایف، امر حسابرسی، کنترل و نظارت بیگیر بر حسن اجرای وظایف ممکن نخواهد بود. بدین لحاظ ما باید از بوجود آوردن هر گونه تعدد مراجع در حوزه سپردن مسئولیت اکیداً اجتناب نماییم و همواره به خاطر داشته باشیم که تحقق اصل منکور هم از حیث کار منضبط و متمرکز تشکیلاتی و هم از حیث ساخته شدن کادرهای تشکیلات مطلقاً ضروری است.

بعلاوه، در هر کجا که امکان واقعی برای انتخابی کردن ارگانها وجود داشته باشد، باید برای اعمال اصل انتخابی شدن (بودن) کلیه ارگانها از پائین تا بالا اقدام کرد. هم اکنون در مورد سازمان خارج از کشور، این امکان وجود دارد؛ اولاً بدلیل آنکه واحدهای کمیته خارج بوجود آمده‌اند؛ و ثانیاً بدلیل آنکه فعالیت ما در خارج در جوی نسبتاً دمکراتیک صورت میگیرد. همچنین اگر خواهان هویت یابی ارگانها میباشیم، باید مکانیزمهای رهبری جمعی را معمول داریم و کمتر به نیت حسن رفقایمان اکتفا کنیم.

بعلاوه، ما در آستانه دوران نوین در تحکیم فعالیت خود قرار گرفته‌ایم که با یک دوره مبارزه با پوپولیسم در حوزه نظری و عملی مشخص میشود. نتایج این مبارزه باید در یک برنامه کمونیستی و اساسنامه‌ای دقیق انعکاس یابد و بر پایه آن وحدت درونی تشکیلات ما باید بر کل نتایج حاصل از این دوره و نیازهای نوین اسلوب فعالیت کمونیستی در تشکیلات مبتنی گردد. بدین لحاظ فراخواندن کنگره سازمانی پس از تنظیم برنامه و اساسنامه یک ضرورت حیاتی است. تجدید وحدت درونی تشکیلات ما بر مبنای "نوین"، اعلام آمادگی ما برای گسترش کمی و کیفی تشکیلات، و مداخله موثرتر ما در اوضاع حاد سیاسی، برگزاری اولین کنگره سازمانی را ضروری میسازد.

ج) در شرایطی که فعالیت کمونیستی و انقلابی ما در شرایط دیکتاتوری و اختناق صورت میگیرد، مهمترین حلقه در اجرای دمکراسی تشکیلاتی و پیشبرد امر انتقاد و انتقاد از خود، عبارتست از مبارزه ایدئولوژیک چه در سطح محلی و چه در سطح عمومی؛ این مبارزه روزمره همچنین یکی از مهمترین منافع آموزش اعضا، در ارتباط با فعالیت انقلابیشان میباشد. هنگامیکه بر اهمیت مبارزه ایدئولوژیک، با توجه به شرایط دیکتاتوری اشاره مینمایم بهیچوجه قصد آن ندارم که ضرورت این مبارزه را صرفاً از شرایط دیکتاتوری استنتاج کنم، اما میخواهم بگویم که تحت این شرایط اهمیت این امر در مقایسه با سایر موازین (فی المثل انتخابی بودن ارگانها) برجستگی بیشتری مییابد. مرکزیت در یک تشکیلات کمونیستی اساساً یک مرکزیت آگاهانه است و این بدان معناست که تشکیلات از تجارب مبارزاتی کارگران و فعالیت کمونیستی خود و سایر جنبشهای کارگری در مقیاس بین المللی می‌آمورد، و آموخته‌ها را راهنمای عمل میسازد. انتقاد از روزمره گزائی، خودبخودی گزائی و عمل گزائی منبذل و یکجانبه تشکیلات پوپولیستی باید ما را در عین حال نسبت به اهمیت مبارزه ایدئولوژیک بیرامون برنامه و مشی تشکیلات نظور روزمره حساس نماید. همزیستی منفعله‌نانه سابه روشهای نظری بیرامون مسائل اصولی و مهم، برای اقدام موثر مضر و مخرب است. هنگامیکه در کلیه اساسنامههای کمونیستی از ضرورت بحث بیرامون مسائل نا قبل از اخذ تصمیم و اقتدا

محبت مستود . اهمیت آس جبهه مسئله در برتو ضرورت اتحاد رزمسند ه تشکیلات در عمل مورد تاکید فرار میکیرد . اعمال موثر این امر با تشکیل **حوزهها** تسریع خواهد شد ؛ اما علاوه بر آن ضروریست شرایط سازمان دادن این مبارزه در سطح **کمیتهها** (در داخل و خارج) و نیز مباحثات عمومی حزبی (بویژه از طریق بولتن های داخلی) را مشخص نمائیم . زیرامداخله آگاهانه و معالانه هر يك از اعضای سازمان را در حیات تشکیلات صرفانیا باید در ارتباط با نقش فعال وی در حوزه محلی و گروهکار خاصی که وی بدان تعلق دارد . در نظر گرفت ؛ فعالیت کمونیستی بر خلاف فعالیت آکسیون و جنبشی (لحظه ای و کم دامنه) پوپولیستی . وقوف و مداخله آگاهانه اعضا ؛ را در مورد کلیه تصمیمات مهم حزبی و حوزههای عمومی فعالیت می طلبد . بدین منظور ما باید **اولا** سازماندهی آموزش تشکیلاتی را تقویت کنیم ؛ و ثانیاً شرایط و ابزارهای سازماندهی مبارزه ایدئولوژیک را در سطح کمیتهها و مباحثات عمومی حزبی تشریح نمائیم .

د) درمورد ایجاد نظام آموزشی ، تشکیلات ما هم اکنون اقدامات عملی موثری را آغاز کرده است و تشکیل حوزهها بنحویکه در تزه های دفتر سیاسی معرفی شده است ؛ میتواند به این امر شتابی ویژه بخشد . اما علاوه بر اینها ، ما باید اقدام در جهت ایجاد **کلاسهای حزبی** ، و **آموزش کادرهای داخل توسط اکیپهای سیار ترویج** را تقویت نمائیم . مضافاً اینکه ما علاوه بر آموزش متمرکز پیرامون مسائل برنامه ای ، تاکتیکی و اصول تشکیلاتی ، **بمکلاسهای آموزشی ویژه در مورد مسائل تکنیکی و تخصصی** (در مواردی نظیر پنهان کاری و غیره) نیاز فراوان داریم . تجارب تشکیلاتی ما در مورد مسائل تکنیکی مبارزه با پلیس سیاسی ، و آموزشهای نظامی باید مرتباً جمع بندی شده ، در برتو تجارب مبارزاتی سایر انقلابیون جهان ، به حافظه تشکیلاتی ما مبدل گردند و از طریق رفقای زنده در این عرصهها (که شمارشان بهیچوجه در صفوف ما کم نیست) آموزش داده شوند . در این زمینه واقعا حیاتی ، ما هیچ کارمنظم آموزشی نکرده ایم و این نقیصه ای جدی است .

حوزههایی را که فوق در نهایت اختصار برای شروع یکرشته تغیرات اساسی بر شمرده م ، تنها بخاطر روشن کردن ابعاد ضروری تغیرات بنیادین در تشکیلات ما میباشد که در مجموع از نقد کل اسلوب کار پوپولیستی - ترقه ای و معرفی ساختار و اسلوبهای فعالیت کمونیستی نتیجه میشود . نیروی خود را برای انجام این وظیفه متمرکز نمائیم و هرچه سریعتر دست بکار شویم زیرا بسیار عقیم و در عین حال پیشرویهای بزرگ به انجام این وظیفه منوط میباشد .

پیش به سوی تشکل حزب کمونیست ایران !
باباعلی
مرداد ماه ۱۳۶۵

تزهائی در نقد کمونیستی اسلوب فعالیت پوپولیستی و توطئه گرانه

(ضمیمه ای بر مقاله "اصلاحات جزئی و تدریجی کافی نیست!")

همه ما در این امر توافق داریم که برای اعمال ضوابط و اشکال فعالیت حزبی ، باید بلشویسم را الگو و راهنمای عمل خود قرار دهیم . قواعد حزب لنینی نیز پدیده ای ناشناخته و مرموز نیست . مدتهاست که اصول تئوری تشکیلات و تجارب عملی بلشویسم مدون گشته و اکنون بر ماست که آنسرا مشابه يك علم فرا گیریم ، سعی آنرا مطالعه نمائیم . مطالعه و آموختن تئوری تشکیلات کمونیستی بطور اعم ، سنتزم گردآوری مهمترین معنرترین اسناد در این زمینه است . ۱۰ بن مهم مینواند مشابه یکی از وظایف " شعبه یا کمسیون تشکیلات " تلقی گردد ، تا این اسناد نیز نظیر اسناد مربوطه برنامه در اختیار کلسه رفقا قرار گیرد . چنیسی اقدامی امکان خواهد داد تا رفقای ما صرفاً بر سنای تجارب و ابتکارات هر

چند با ارزش خود ، به بررسی تغیرات لازمه تشکیلاتی نپردازند و بتوانند در برتو تئوری لنینی تشکیلات ، تجارب زنده خود را گردآوری نموده ، به کل تشکیلات ارائه دهند ؛ در این صورت ابتکارات رفقا نیز در حد ضوش قریحکی های موردی باقی نمانده ، در خدمت روشنائی جوانب گوناگون مسئله ای تا این پایه با اهمیت قرار خواهد گرفت .

معهداً نباید فراموش کرد که اصول تئوری تشکیلات کمونیستی ، علیرغم خصلت جهانشمول خود ، در هر کشور معین از ویژگیهای معینی برخوردار است ؛ و بهمانسان که سازماندهی علاوه بر يك علم ، هنر و فن نیز میباشد ، ضروری است تا اسلوب فعالیت لنینی از طریق نقد براتیک تا کنونی رایج در جنبش ما معرفی گردد . در واقع بدون نقد کمونیستی بیش پوپولیستی و توطئه گرانه در حوزه تشکیلات ، تئوری تشکیلات کمونیستی نمیتواند از حوزه نظریه به قلمرو عمل وارد گردد . بدین لحاظ نیز تزه ای حاضر ، به طرح عمومی " نقد کمونیستی اسلوب فعالیت پوپولیستی و توطئه گرانه " مبادرت کرده است ؛ تا در برتو آن بتوان ریشه های معضلات تشکیلات ما را که در وضعیت انتقال از فعالیت توطئه گرانه پوپولیستی به فعالیت کمونیستی بسر میبرد ، باز شناخت . از اینرو تزه ای حاضر را باید مکمل مقاله "اصلاحات جزئی و تدریجی کافی نیست!" به حساب آورد ؛ چرا که تزه ای به طرح کلی مسئله مبادرت کرده اند و به تشریح اقدامات معین ضروری جهت تحول ساختار تشکیلات ما نپرداخته اند .

قبل از آنکه به تزه ای بپردازیم ، ضروری میدانم ، اعتقاد عمیق خود را مبنی بر اینکه مباحثات حاضر و بولتن کنونی باید در اختیار کلیه اعضای تشکیلات قرار گیرد ، اعلام نمایم . زیرا همین شیوه برخورد ما به نحوه پیشبرد بحثی که مبتلا به کل اعضای تشکیلات و دردهای واقعی یکایک آنان است ؛ نشان از سبک کار پوپولیستی ما دارد . برآستی چرا نباید مباحثه پیرامون مسائلی که در راه حزبی کردن تشکیلات دارای اهمیت درجه اول است و فاقد هرگونه نکته امنیتی میباشد ، از انظار عموم رفقای تشکیلات بدور بماند؟! آیا بهتر نیست اشکال قدیمی مبارزه حزبی را بدور افکنیم ، از شر این دسته بندی مصنوعی " کادرها " و اعضا ، در برخورد به مسائل سیاسی رها شویم و با روح مسئول نمودن هر عضو تشکیلات در مقابل کل تشکیلات ، به طرح آشکار معضلات عموم تشکیلات مبادرت نمائیم ؟؟

* * * * *

۱) نقد کمونیستی دیدگاه پوپولیستی در حوزه تشکیلات نمیتواند در محدوده انتقادات جزئی و موردی از نتایج مخرب عملی و فنی این بینش در این بنا آن حوزه فعالیت روزمره تشکیلاتی باقی بماند . زیرا هدف چنین انتقادی ، نه اعمال یکرشته اصلاحات در اسلوب فعالیت پوپولیستی ، بلکه افشای بیگانگی آن با نیازهای تشکیلاتی پرولتاریای انقلابی است .

۲) هر تشکیلاتی ، ابزار تحقق اهداف و مافع طبقه ای معین است . تشکیلات پوپولیستی نیز از این قاعده مستثنی نمیشد . دیدگاه پوپولیستی در حوزه تشکیلات انعکاس انقلابیگری کوتاه بینانه و مساورا ، طبقاتی خرده بورژوازی است . تشکیلات و اسلوبهای فعالیت پوپولیستی نیز با اهداف و مشی طبقاتی خرده بورژوازی در چارچوب يك جنبش عمومی دمکراتیک مطابق دارد . از اینرو تشکیلات پوپولیستی ابزاری برای تامین نیازهای عملی و مقطعی جنبش انقلابی دمکراتیک و مبارزه با اصطلاح " ضد رژیم " میباشد . تشکیلات پوپولیستی حتی در صورتیکه زبان کمونیستی را بعاریت گیرد و به ضرورت کار در میان پرولتاریا گردن نهد ، تنها بدین خاطر است که مشارکت پرولتاریا را بمشابه يك نیروی رزمنده صف " دمکراسی " برای تامین نیازهای انقلاب بورژوازمکراتیک تخمین نمابد . نگرش پوپولیستی حتی ضرورت حزب طبقه کارگر را در ارتباط با نیازهای جنبش دمکراتیک و بعنوان وسیله ای برای پاسخگویی به این نیازها در نظر میگیرد . نگرش و تشکیلات پوپولیستی ، البته توانائی سازماندهی مبارزه بیگیر در راه اهداف انقلابی دمکراتیک را نیز ندارد . زیرا در دوران معاصر ، هیچ جنبش و انقلاب دمکراتیکی بدون رهبری پرولتاریائی که با روح

سوسیالیستی تربیت شده و در تشکیلات مستقل کمونیستی خود متشکل شده باشد، نمیتواند به پیروزی دست یابد. حال آنکه یکی از وجوه مهم - مزه پوپولیسم، طفره رفتن از سازماندهی مستقل و سوسیالیستی پرولتاریا، ایجاد موانع نظری و عملی در راه این امر، انحلال جنبش مستقل پرولتاری در صفوف عموم خلق و دعوت از پرولتاریا به دست شستن از شعارها و سیاستهای مستقل طبقاتی اش بمنظور عدم "شکاف" در صفوف متحد خلق است.

بر خلاف بینش پوپولیستی، تئوری تشکیلات کمونیستی مبین اهداف و منافع و سیاستهای طبقاتی پرولتاریا بمنشأ یک طبقه معین است. اساساً - سوب فعالیت کمونیستی و روشهای تشکیلاتی آن به نیازهای تشکیلاتی پرولتاریای انقلابی برای سازماندهی انقلاب سوسیالیستی بر علیه نظام سرمایه داری، استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و برقراری سوسیالیسم پاسخ میدهد. از اینرو و ضرورت تشکیلات کمونیستی نه به اعتبار نیازهای مرحله‌ای و عملی جنبش و یامسائل تاکتیکی بطور کلی، بلکه از مبارزه طبقاتی کارگران علیه بورژوازی و ابزارهای سرکوب مادی و معنوی آن نتیجه میشود. حزب کمونیست بمنشأ تشکیلات سیاسی آگاهترین و پیشروترین قشر طبقه کارگر، ابزار رهبری مبارزه همه جانبه پرولتاریا برای اهداف پایدار و مستقل طبقاتی خویش است. برنامه کمونیستی، کمونیستها را ملزم به ایجاد چنین حزبی مینماید که صرفنظر از شرایط ویژه سیاسی، وضعیت تاکتیکی جنبش و یا مختصات مرحله‌ای جنبش، طبقه کارگر را به منافع مستقل طبقاتی و بین‌المللی اش آگاه مینماید، "پیشاهنگان آگاه پرولتاریا را در یک حزب واحد، مستقل و مخالف با کلبه احزاب بورژوازی متشکل سازند، تمامی لایه‌های این طبقه را در زیر پرچم این حزب یگانه سازمان دهند و در جریان رهبری کلیه وجوه و اشکال مبارزه طبقاتی پرولتاریا، آشتی ناپذیری منافع استثمارشوندگان با منافع استثمارگران، و اهمیت تاریخی و شرایط لازم برای انقلاب سوسیالیستی را برای کارگران روشن سازند، و در عین حال برای دیگر توده‌های استثمارشونده و زحمتکش موقعیت و خیم، تداوم سیه روزی و سی‌آیندگیشان را در جامعه سرمایه‌داری تشریح کنند، ضرورت انقلاب اجتماعی را بعنوان تنها راه رهایی آنان - چنانچه بخواهند از یوغ و ستم سرمایه رها شوند - توضیح دهند." (بیش نویسی بخش تئوریک طرح برنامه)

۲) انقلابگری خرد بورژوازی، فراتر از محدوده اهداف بورژوادمکراتیک نمیرود. از اینرو تشکیلات پوپولیستی تمامی هویت سیاسی - طبقاتی خود را از موضعگیری در قبال مسائل عملی، دوره‌ای و تاکتیکی اخذ مینماید که برای پرولتاریا تنها به عنوان اهداف غیر مستقیم (بورژوادمکراتیک احائز اهمیتند. بدین لحاظ نیز در قلموس تشکلهای پوپولیستی که الفاظ کمونیستی را به غایت گرفته‌اند تاکتیک با "اعلام هویت" و "مرزبندی تئوریک" سیاسی با سایر جریانات و احزاب سیاسی مترادف است، در حالیکه برای آنان اهداف سوسیالیستی، آرمانی اخلاقی و انتزاعی محسوب میشوند که به آینده‌ای دور تعلق دارند و بیشتر به آموزه‌های کتابی، آکادمیک و باورهای شبه مذهبی شبیه‌اند. برخلاف گروه‌بندی‌های پوپولیستی، تشکیلات کمونیستی اهداف سوسیالیستی را منافی فعالیت عملی خود قرار داده، برنامه کمونیستی را برنامه‌ای برای اقدام تلقی مینماید. تاکتیک نیز برای تشکیلات کمونیستی نقشه عملی معین سراسری پیشبرد مبارزه پرولتاریا تحت شرایط مشخص سیاسی در راستای برابسه و اهداف سوسیالیستی است که شرایط لازم برای رسیدن به اهداف برنامه‌ای پرولتاریا را تسهیل مینماید.

۴) فقدان اصول پایدار سیاسی طبقاتی و فقدان سیمای مسلکی معین - پوپولیسم که بازتاب مواضع مردم و نوسان آمیز دمکراسی خرد بورژوازی - است، منشأ اصلی اتخاذ "تاکتیک" - پروسه و نوسانات مکرر تشکیلات پوپولیستی با هر چرخش تند سیاسی در میان آنارشی تشکیلاتی از یکسوی و انحلال طلبی از سوی دیگر است. در واقع تشکلهای پوپولیستی با هر تغییر در سیاستهای بورژوازی و هر تحول در آرایش اجزای بورژوازی دچار شدیدترین نوسانات شده، از هرگونه فعالیت پیکیرانه و منضبط حزبی ناتوان میگردند

ثبات قدم و استحکام تشکیلات کمونیستی در برخورد با تاکتیکهای بورژوازی و تند پیچهای سیاسی، از این حقیقت نشات میگیرد که تاکتیکهای کمونیستی موقداً از اصول و برنامه کمونیستی تبعیت مینمایند.

۵) مشخصه اصلی شیوه حیات تشکیلات پوپولیستی در کشور ماتوطه‌گسری نوع بلانکیستی است که خود را در کل ساخت تشکیلات مرکزی، "سازمان انقلابیون حرفه‌ای" و رابطه آن با توده‌های پیرامونی و رژیم حاکم - "سازمان" نشان میدهد. از اینرو هرگونه نقد کمونیستی بینش پوپولیستی در حوزه تشکیلات، باید متضمن انتقادی بر شیوه حیات توطئه‌گرانه نوع بلانکیستی آن باشد.

۶) تشکیلات توطئه‌گر پوپولیستی هرگز عمل بلاواسطه توده‌های کارگر را مورد توجه قرار نمیدهد و بنا بر این میتواند از شکل توده‌ها صرفنظر کند. توطئه‌گری پوپولیستی که در قبال پرولتاریا و عموم خلق برای خود رسالت رها نبیخش قائل است، تشکیلات را با سازمانی کوچک مرکب از انقلابیون منضبط و بخوبی متشکل مترادف میداند که با توده‌ها و زندگی روزمره آنها مرتبط نبوده و اعضاء مخفی خود را از توده‌های خلق جدا نگه میدارد. از اینرو تشکیلات، ظرفی برای تجمع افراد انقلابی بمنشأ مولکولهای آزاد و مجزا از جامعه محسوب میشود که قرار است به نیروی خود، امر تدارک انقلاب را به انجام رسانند. تشکیلات توطئه‌گر پوپولیستی، سازماندهی را صرفاً بمعنای محدود، سازمان دادن تشکیلات خود درک میکند و بنا بر این از سازماندهی طبقه کارگر بمنشأ یک طبقه ناتوان مینماید. سلولهای تشکیلات توطئه‌گر پوپولیستی، واحدها با تیم‌هایی هستند مرکب از افرادی که از مناسبات "طبیعی" طبقاتی و اجتماعی خود منفک شده‌اند تا برای انجام "مبارزه" به "سازمان" بپیوندند و نحوی اختیاری در کنار هم فرار گیرند.

بر خلاف این نگرش توطئه‌گرانه پوپولیستی از تشکیلات کمونیستی - سازمان انقلابیون حرفه‌ای بعضی هسته سفت تشکیلات حزبی مرکب از انقلابیون منضبط و مسلط به مبارزه با پلیس و پنهانکاری را تنها سادر پیوند تنگاتنگ با سازمان کارگری در نظر میگیرند و سازماندهی را بمعنای سازمان دادن پرولتاریا بمنشأ یک طبقه اجتماعی درک مینمایند که دلیل موقعیت عینی خود در تولید اجتماعی، استعداد مبارزه انقلابی را دارد. از اینرو مبنای تشکیلات کمونیستی، سازماندهی پرولتاریا در محل کار (وزیست) وی مینماید. سلولها و حوزه‌های حزبی بمنشأ بنیاد تشکیلات کمونیستی از کارگران پیشرو صاحب آگاهی طبقاتی مرکب است که در محل کار (وزیست) آنها بوجود میآید.

۷) نگرش توطئه‌گرانه پوپولیستی از مبارزه طبقاتی که بر مبنای آن توده‌های خلق تنها و فقط در لحظه انقلاب مینماید قدم به صحنه بگذارند و کار تدارک انقلاب به تمامی برعهده سازمان است، مبارزه سیاسی را به سطح "توطئه‌گری" تنزل میدهد. بدین ترتیب تشکیلات پوپولیستی به سازمانی معطوف به خود مبدل میگردد که مبارزه سیاسی را نه بمنشأ مبارزه طبقاتی بلکه بمنشأ مبارزه میان "سازمان" و "دشمن (بالاخر "رژیم") و یا شرکت در شورشهای خودبخودی توده‌ها تقلیل میدهد. از اینرو سازماندهی مبارزه انقلابی برای تشکیلات توطئه‌گر پوپولیستی با سازماندهی اقدام اعضای خود تشکیلات (ونه سازماندهی اقدام طبقاتی توده‌ای) و یا تحریک و بسیج توده‌های بی شکل و سازمان نیافته به شورشهای خودبخودی مترادف است.

بالعکس کمونیستها که امر رهایی کارگران را صرفاً بدست خود کارگران میسر میدانند، وظیفه خود را بمنشأ پیشاهنگان آگاه پرولتاریا، سازماندهی مبارزه روزمره و عمل بلاواسطه خود توده‌های کارگر تلقی میکنند. آنان تنها ضرورت و اهداف همین جنبش واقعی کارگران علیه بورژوازی و قدرت دولتی را بر مبنای برنامه و تاکتیکهای روشن برای عموم کارگران واضح مینمایند.

۸) از آنجا که سازماندهی مبارزه انقلابی برای تشکیلات توطئه‌گر پوپولیستی با سازماندهی اقدام اعضای خود تشکیلات (ونه سازماندهی اقدام طبقاتی -

* در اینجا از "توطئه‌گری" بمعنای معمول کلمه استفاده شده، بلکه منظور مبارزه کاملاً مخفیانه است.

توده‌ای مترادف است و بنابراین در تحلیل نهایی به یک رشته اقدامات تخصصی و مکانیکی یا به اصطلاح "اکتبیهای کار" قابل تقلیل میباشد، وظایف و ناکتیک این مبارزه نیز میتواند در کوچکترین جزئیات تعیین شده و شکل نقشه از پیش تهیه شده‌ای را بخود بگیرد. نتیجه منطقی چنین وضعیتی این است که اعضاء فعال "سازمان" بهارگانها و مهره‌های ساده اجرائی و اوامرا داده‌ای مبدل میشوند که از قبل، در خارج از میدان عمل آنها، کلیه تصمیمات را اخذ مینماید. تمرکز فعالیت توطئه‌گرانه بویولیستی منلزم تحقق دو اصل است، **اولا** اطاعت بی چون و چرا (کورکورانه) تمامی سازمانها و اعضای حزب ولو در جزئی ترین امور از مرکزیت حزب که تنها ارگانی است که فکر میکند، نقشه میکشد و برای همه تصمیم میگردد. ثانیا اصل جدائی نمکد "سازمان" یا هسته منضبط انقلابیون از عمل بلاواسطه توده‌های کارگر و زندگی روزمره توده‌های خلق. از اینرو تمرکز این نوع فعالیت توطئه‌گرانه را میتوان به مدد مرکز غسی و عوامل و پیکهای مرکزیت ضمیم کرد. برخلاف تمرکز توطئه‌گرانه بویولیستی، تمرکز در يك سازمان کمونیستی همانا متمرکز نمودن فعالیت کمونیستی است که در آن تشکیل، ارتقاء سطح آگاهی و پیکار نظر آنچه در فعالیت توطئه‌گرانه بویولیستی معمول است. سه مرحله ویژه از نظر زمانی و بطور مکانیکی مجزا از یکدیگر بوده، بلکه جنبه‌های مختلف يك بروسه واحد میباشد. این فعالیت خفنی مکانیکی و تکنیکی ندارد (نظر بمب گذاریها، هسته‌های ساده‌تکنتر، کارگاه‌های تکنیکی و یا اکتبیهای کار) که بتوان آنرا از پیش بر طبق يك نقشه دقیقاً حاضر و آماده بانجام رساند. زیرا سلولها، حوره‌ها و کمنه‌های حزبی مراکز سازماندهی فعالیت همه جانبه فلسفی، ترویجی و تکنیکی کمونیستی در میان کارگران و توده‌ها هستند. حزب کمونیست و بیکره‌های سازمانی آن در برگزیده سبکگامان آگاه و مبارزه طبقه کارگر مینماید که دارای محکمترین پیوندها با سایر گروهها و افراد طبقه و بیروتربن لایه‌های سایر طبقات زحمتکش و استثمار شونده است. سایرین نمیتوان بدون ایجاب نزدیکترین پیوندها بین مرکزیت و بدنه، فعالیت آنها را رهبری کرد و بیا آنان را ابزار اجرائی صرف نقشه‌های حاضر و آماده رهبران بدون خطا پدداشت. از اینرو تمرکز کمونیستی، تمرکز موری یا مکانیکی بمعنای تمرکز "قدرت" در دست سوریکاری حزبی و تسلط آن بر سایر اعضای تشکیلات و با توده‌های پرولتاریا انقلابی خارج تشکیلات نیست. بدین لحاظ شرط ضروری فعالیت عادی همه سازمانهای حزبی، تعلیم و تربیت صحیح اعضاء، و تکامل فعالیت و استقلال عمل کمونیستی، عبارتست از رهبری جمعی و خودمختاری سازمانهای تشکیلاتی در حوزه فعالیت محلشان که حدود آن بروشنی در اساسنامه تشکیلات قید میگردد.

۹) رژیم داخلی تشکیلات توطئه‌گر بویولیستی مرکزیت بوروکراتیک یا بهتر بگوئیم، **فرماندهی نظامی** است؛ که به اعتدال مقتضیات مبارزه مخفی و رعایت فن پنهانکاری، هرگونه خودمختاری سازمانهای حزبی و هرگونه انتقاد و مباحثه ایدئولوژیک آشکار حزبی را منع مینماید. رژیم مذکور بر این اصول استوار است:

الف) خطا ناپذیری مرکزیت، که از تقسیم کار بورژوازی درون تشکیلات بویولیستی فیما بین **مجریان فعال** (ارگانهای مرکزی) و **توده منفعل** (بدنه تشکیلات) نشات میگردد و در آن "مربیان" تربیت شوندگان را دربار صحت فرامین صادره "توجه سیاسی" میکنند. از اینرو مربیان خود از تربیت مجدد بی نیاز شمرده میشوند و تجربه جنبش کارگری و بویژه کارگران پیشرو نقشی در نصحیح بی‌واسطه تصمیمات آنها ندارد. ب) آگاهی اعضاء و حتی عوامل و پیکهای مرکزیت از حیات سیاسی تشکیلات بنا به اعتدال مبارزه توطئه‌گرانه. همواره محلی و تکنیکی باقی مینماید و از این اصل توطئه‌گری بویولیستی تبعیت میکنند که هرکس با اندازه‌ای که برای وظیفه ویژه تشکیلاتی اش ضروری است، باید اطلاعات داشته باشد. اطلاعات نیز در اینجا نه فقط بر اطلاعات امنیتی، بلکه همچنین بر تصمیمات سیاسی ناظر است. مرکز این دو البته عموماً در فعالیت توطئه‌گرانه بویولیستی مخدوش میگردد. سایرین تقسیم کار پیچیده‌تر حزبی در

تشکیلات توطئه‌گر بویولیستی بمعنای بازتولید تقسیم کار اجتماعی (بین رهبران و مجریان) و جانشین کردن آگاهی جزئی از محدوده فعالیت محلی و تکنیکی گروه کار خود با آگاهی سیاسی طبقاتی از کل مشی و وظایف حزبی است. ح) مبارزه طبقاتی در خارج از "سازمان" (یعنی هسته انقلابیون مومن و پاکبخته) باقی مینماید و در درون آن منعکس نمیشود. از اینرو "سازمان" از یکبارچگی مطلق نظری در صفوف خود برخوردار است و بروز مبارزات درون حزبی که موجبات اختلال در اراده واحد تشکیلات را فراهم مینماید، غیر قابل تحمل است و "تفصیه" را ضروری مینماید. بدین لحاظ توطئه‌گری بویولیستی، اصولاً هرگونه مبارزه سراسری حزبی و بویژه مبارزات ایدئولوژیک علنی در انتظار عموم کارگران و توده‌ها را بعنوان "انحساب ظنی"، تضعیف "اراده واحد" و انحلال طلبی محکوم میکند. در بهترین حالت، تشکیلات بویولیستی، بهمان اندازه که آگاهی جزئی (در محدوده فعالیت محلی و تکنیکی) را مجاز مینماید، مبارزه ایدئولوژیک را در چارچوب هر حوزه جداگانه، تصدیق مینماید. از اینرو اهمیت اساسی مبارزه ایدئولوژیک درون حزبی آشکار، برای آموزش اعضاء مورد انکار قرار گرفته و آموزش به سطح "توجیه سیاسی" اعضاء، بی‌امون مواضع اتخاذ شده و آکادمیم تقلیل می‌یابد.

برخلاف تشکیلات توطئه‌گر بویولیستی، رژیم داخلی تشکیلات کمونیستی **سانترالیزم دمکراتیک** است. سانترالیزم دمکراتیک بمعنای اتحاد در عمل و آزادی مباحثه و انتقاد میباشد. انضباط در يك تشکیلات کمونیستی بر پایه وحدت ایدئولوژیک، مباحثه و انتقاد آشکار تحکیم می‌یابد. زیرا مرکزیت در يك تشکیلات کمونیستی، اساساً يك مرکزیت آگاهانه است و این بدان معنی است که تشکیلات از تجارب مبارزاتی کارگران و فعالیت کمونیستی خود و سایر جنبشهای کارگری در مقیاس بین المللی می‌آموزد، و آموخته‌ها را راهنمای عمل میسازد. وحدت اراده در يك تشکیلات کمونیستی بدان معنا است که **اولا** انضباط درونی تشکیلات بر مبنای برنامه واحد تضمین شود و ثانیا تصمیمات اخذ شده برای فعالیت به اجرا گذاشته شود. ثالثاً تبعیت ارگان پائین تر از ارگان بالاتر، تبعیت هر فرد از حزب و تبعیت اقلیت از اکثریت مرعی گردد. آزادی در مباحثه و انتقاد یعنی اینکه "انتقادات و تبلیغات در محدوده اصول برنامه حزبی نه تنها در مجامع حزبی (سازمانها و حوره‌ها) بلکه همچنین در مجامع عمومی میتواند منع گردد". (لنین) اقدام سیاسی حزب باید متجدد باشد. هر "فراخوانی" که وحدت اقدامات معین را قوی مینماید، چه در مجامع عمومی، چه در مجامع حزبی و چه در مطبوعات حزبی مینماید. از اینجا نتیجه میشود که قبل از اتخاذ تصمیم در مورد اقدامات سیاسی مهم، باید دوره معینی برای بحث تعیین گردد که در طی این دوره هر عضوی حق دارد از تمامی ابزارها منجمله سخنرانی در مجامع عمومی، مجامع حزبی و یلمیک و انتقاد آشکار در صفحات نشریه مرکزی و شوریک برای ابراز مخالفت خود استفاده نماید، اما در طی اقدام، این تبلیغات باید موقوف شود. دلیل این امر هم برای هرکسی که به مبارزه حزبی بسه شوبه‌ای کمونیستی بیندشد و مدافع رژیم سانترالیزم دمکراتیک باشد، روشن است. بر همانطور که انکلس میگوید قانون تکامل هر حزب بزرگی در يك کشور بر کسب اعتبار است از مبارزه حزبی تنها در احزابی کوچک در کشوری کوچک مینماید. از طریق آتوریته یک یا چند تن از رهبران محسوب برای مدتی معین موقتاً این مبارزه را "حذف" کرد. اما بنا به قاعده يك حزب بزرگی در يك درونش پیش میرود. اگر حزب را نه واحدی جدا از مبارزه طبقاتی (نظیر يك هسته توطئه‌گر بویولیستی که مجزا از اراده يك طبقه انقلابی، انقلاب را ندارد) می‌باید و صرفاً در لحظه موعود انتظار حمایت توده‌ها را می‌طلبد)

* در این مورد ترجمه مقاله بسیار کوتاه‌لین تحت عنوان "آزادی انتقاد و اتحاد در عمل" مورخ ۲۶ مه ۱۹۰۶ کلیات جلد ۱۰ که ضمیمه تزه‌های حاضر است، روسی تمامی آنچه را که برای مبارزه با توطئه‌گری نوع بویولیستی در جنبش ما ضروری میباشد، ارائه نموده است و اگر فقط روح همین رهنمودها در تشکیلات ما فهمیده و معمول شوند، تحول رژیم داخلی تشکیلات ما تضمین خواهد بود.

و نه يك ارگان تجمع توطئه‌گران ، بلکه ارگان تجمع رهبران جنبش انقلابی توده‌ای در نظر آوریم و حزب پرولتری را نه سنايه يك لیبرال یا هر بورژوازی معمولی که به تفکیک منظم "رهبری" (سردمداران حزبی) از "توده" (عاملین سیاه لشکر حزب) باور دارد بلکه بمنابه قشر پیشرو و متشکل طبقه کارگر مورد ملاحظه قرار دهیم ؛ آنگاه واضح خواهد بود که قاعده حزب نه "ایدئولوژی وحدت" بلکه وحدت ایدئولوژیک است که از طریق جمع‌بندی تجربیات قشر پیشرو طبقه و نیز از طریق مبارزه دائمی علیه نفوذ گرایشات بورژوازی و خرده بورژوازی درون حزب ا فراوش نباید کرد که پرولتاریا با توده وسیع خرده بورژوا، نیمه پرولتاریا و نیز روشنفکران محشور است و در زندگی واقعی با روبانی قرمز از آنها جدا نمیشود) بدست می‌آید . بنابراین اگر مبارزه در حزب از قانونمندی کل مبارزه طبقه‌تستی نشأت میگیرد ، نمیتوان آنرا مصنوعا از طریق اداری و بوروکراتیک حذف کرد ، بلکه باید بدان نظم داد و آنرا بعنوان ابزاری موثر در خدمت تحکیم اراده واحد رزمنده حزب پرولتری در آورد . اتفاق نظری که از طریق حذف مصنوعی اختلاف نظریات و یا عدم مبارزه بر سر اختلافات (سکوت نهادن اختلافات بر سر مسائل اصولی) بدست آید ، مبین قدرت ویژه حزب نیست . در کجای تاریخ جنبش انقلابی کارگری میتوان چنین وحدت گرایی لالی را راهگشای کارگری یافت ؟ تمام تاریخ بلشویسم ، تاریخی سراسر از مبارزه شدید حزبی است که در طی آن حزب لنینی نظریات و روشهای خود را آبدیده کرده است . تاریخ سال ۱۹۱۷ ، این مهمترین سال در تاریخ حزب و به همین ترتیب تاریخ اولین پنجسال پس از تصرف قدرت پر از مبارزات شدید حزبی است و این همه مبارزات بدون انشعاب ، بدون حتی يك اخراج بعزل سیاسی انجام گرفته‌اند . بنابراین گویا تاریخ مثالهای متعددی برای این گفته هگل پیر یافته است که "بلك عدم اتفاق نظر که در حزبی بروز میکند و ظاهرا مصیبتی بشمار می‌آید در اصل نشان دهنده شانس حزب است ." در عین حال مبارزه حزبی ، بنا بر کلیه شواهد بکی از مهمترین ، ریشه‌دارترین و جدی ترین وسائل آموزش کل حزب بوده‌اند . برای پیشبرد این مبارزه ، احزاب کمونیست ، ابزارهای محلی و سراسری لازم را فراهم مینمایند . البته هر ارگان تشکیلاتی در حوزه فعالیتهای محلی خود نیز میتواند در صورت اختلاف ، مبارزه اش را سازمان دهد ، اما مسئله اساسی از نقطه نظر کل حزب مبارزه آشکار سراسری حزب است . از نقطه نظر لنینیسم ، مبارزه ایدئولوژیک علنی يك پرنسیپ کمونیستی است . سازمان‌دادن بولتن بحث درون سازمانی سراسری ، تخصیص ستون در ارگان مرکزی تشکیلات برای پلمیکهای رفیقانه ، آزادی انتقاد آشکار در مجامع عمومی علاوه بر مجامع حزبی و در صورت لزوم استفاده از جزوات برای پلمیکهای رفیقانه ، ابزارهای اصلی چنین مبارزه‌ای میباشد که زمان شروع و مدت آن باید بدقت توسط مرکزیت تعیین گردد . تاکید بر این نکات از آن جهت حائز اهمیت است که در دورانی که فعالیت کمونیستی و انقلابی در شرایط دیکتاتوری و اختناق صورت میگیرد ، مهمترین حلقه (در مقایسه با مثلا انتخابی بودن ارگانتها) در اجرای مکرر تشکیلاتی و پیشبرد امر انتقاد و انتقاد از خود عبارتست از مبارزه ایدئولوژیک که در سطح محلی ، چه در سطح عمومی ، چه در داخل حزب و چه در بیرون از حزب .

بعلاوه ، در يك تشکیلات کمونیستی مداخله آگاهانه و فعالانه هر يك از اعضای سازمان در حیات تشکیلات صرفا در ارتباط با نقش فعال وی در حوزه محلی و گروه کار خاصی که وی بدان تعلق دارد ، در نظر گرفته نمیشود ؛ فعالیت کمونیستی بر خلاف فعالیت آکسونی و جنبشی (لحظه‌ای و کم دامنه) پوپولیستی . وقوف و مداخله آگاهانه کلیه اعضا را در مورد کلیه تصمیمات مهم حزبی و حوزه‌های عمومی فعالیت می‌طلبد .

از سازمانهای تشکیلاتی هستند . بدین معنا که سازمانهای حزبی در سطوح مختلف (منطقه‌ای ، ناحیه‌ای ، شهری و غیره) از طریق کنفرانسهای مربوطه ، نمایندگان خود را تعیین میکنند ، برنامه کار خود را تنظیم مینمایند و غیره . از اینرو برخلاف نگرش توطئه‌گرانه پوپولیستی که هر گونه "تجمع اعضا" و اعمال اراده جمعی سازمانهای حزبی را امری زائند ، تجملی و تشریفاتی قلمداد میکند (چرا که وجود مرکز غیبی بعلاوه عوامل و پیکهای مرکزیت را برای تمرکز بخشیدن کافی میدانند) ، کنفرانسها در يك تشکیلات کمونیستی چه بعنوان يك نهاد تصمیم گیرنده و چه بعنوان يك نهاد مشورتی حائز اهمیتی درجه اول میباشد . بدون اعمال شیوه رهبری جمعی ، فعالیت سازمانهای حزبی نرمال نخواهند بود و همواره به "آقا بالا سرها" احتیاج خواهند داشت ، کادرهای نوین توسط سنت کار منظم پیکرهای سازمانی تربیت نخواهند شد از تکامل فعالیت و استقلال عمل کمونیستی در میان کادرها اثری نخواهد بود . شیوه رهبری جمعی در تشکیلات کمونیستی البته هیچوجه بمعنای انکار اهمیت کاربست پیگیرانه اصل مسئولیت فردی نیست ، بالعکس تشریح جمعی شیوه‌های کار و تعیین برنامه فعالیت ، شرایط لازم را جهت سپردن مسئولیت به افراد معین فراهم مینماید . بدون تعیین دقیق افراد معین بعنوان مسئولین مشخص پیشبرد وظایف ، امر حسابرسی ، کنترل و نظارت پیگیر بر حسن اجرای وظایف محوله ممکن نخواهد بود .

۱۰) در تشکیلات توطئه‌گر پوپولیستی ، اعتماد رفیقانه بعنوان اصل تنظیم کننده مناسبات سازمانی تمدنا بر موازین خصلتی ، اخلاقی و تعلقبات طولانی فردی (بابشتر بگوئیم به شیوه‌ای "کارگاهی" استوار است و بدین لحاظ تشکیلات توطئه‌گر پوپولیستی بیشتر شبیه "انجمن‌های اخوت" است . تا يك تشکیلات منضبط برای مبارزه سیاسی . فعالیت ویژه توطئه‌گرانه و خصوصیات لازم برای اقدامات سیط سازمانی . بهمان اندازه که تنوع کادرها و لزوم پیوند سازمان را با زندگی روزمره توده‌ها زائند مینماید ، بهمان میزان نیز بر تعهدات و تعلقبات فردی درون سازمانی میافزاید . این شیوه فعالیت تشکیلات توطئه‌گر پوپولیستی ، با قوالب دوران آغازین و محفلی فعالیت حزبی انطیاق دارد که در آن عضو گیری از میان آشنایان و روابط محافل مبارز ، قاعده است و مکانیزمهای آغازین کار تعلقبات فردی و آشنائیهای نزدیک دوره‌های طولانی زندگی مشترک در محافل و رسداز میباشد . سارابی واضحست که سیاست گزینش پرسنل نیز با ساخت گریه‌های دلخواهانه برای جبران خلا ناشی از نبود "شناخت طولانی" صورت میگیرد و با با شیوه‌ای بی اندازه و لنگار بعضی از میان روابط موجود که لزوما بمعنای گزینش رهبران و پیشروان جنبش نبوده ، بلکه میتواند در برگزیده افرادی پرشور یا بعضا زیر و زرنک اما از لحاظ حزبی غیر قابل اعتماد باشد .

در تشکیلات کمونیستی ، اعتماد رفیقانه اصل تنظیم کننده مناسبات سیاسی فیما بین رفقا است ؛ مناسباتی که بقول لنین باید به شیوه شغلی (Business - Like) سازمان داده شود . بعلاوه بالاترین معیار اخلاقی برای تشکیلات کمونیستی انقلاب پرولتری و تامین نیازهای این انقلاب میباشد که به ایثار ، انضباط ، انرژی و پیگیری پیشگامان این طبقه نیازمند است . ساختار تشکیلات کمونیستی از قوالب زندگی کارگاه‌ها و مانوفاکتورهای جداگانه بدور است و بیشتر به يك فابریک بزرگ شابهت دارد . تنظیم زندگی يك فابریک دیگر نمیتواند صرفا توسط مکانیزمهای ساده اعتماد رفیقانه ، تعلقبات و آشنائیهای طولانی فردی (یعنی زندگی مرحله محفلی و ماقبل حزبی) تنظیم گردد بلکه میباشد بوسیله ضوابطی روشن و دقیق تبیین شود . این ضوابط که ناظر بر موازین حقوقی و عملی يك تشکیلات کمونیستی اند ، همان اساسنامه است که حکم بی‌اعتمادی متشکل کلیه اعضا ، به یکدیگر را دارد . حساب و کتاب ، کنترل ، نظارت و حسابرسی ، گزینش صحیح پرسنل و تخصیص درست نیرو ، تشریح جمعی ضوابط کار و غیره مبنای کاربک تشکیلات کمونیستی میباشد .

بعلاوه انتخاب و گزینش پرسنل در يك تشکیلات کمونیستی ، از موازین

این " هواداران " در تشکیلات توطئه‌گر پوپولیستی ، اساسا در ادامه تقسیم کار درون " سازمانی " برای سازمان دادن آکسیونهای سازمانی (ونه اقدامات طبقاتی - توده‌ای) تعریف میشود و بدین لحاظ نیز ایجاد فراکسیونهای توده‌ای مرکب از اعضا ، هواداران و وابستگان " سازمان " جهت مداخله و رهبری در مبارزات و تشکلهای توده‌ای ، ضرورت وجودی ندارد .

بر خلاف تشکیلات توطئه‌گر پوپولیستی ، سلولها ، حوزه‌ها و سازمانهای حزبی ، تشکیلات کمونیستی را بوجود می‌آورند و ارگانهای حزبی تابع سازمانهای حزبی میباشند . مجمع عمومی سلول ، کنفرانس و کنگره حزبی ، مجمع موسی حزب هستند؛ زیرا وظیفه پایه‌ای حزب به اعتبار کار مادی ، ملموس و منظم تبلیغی ، تزویجی و سازمانگرانه سلولهای حزبی در میان کارگران و توده‌ها تعریف میشود . بعلاوه فعالیت حزبی ، کار منظم در میان انواع سازمانهای توده‌ای کارگری و زحمتکشی بویژه اشکال پایدار و اتحادیه‌ای ، تعاونی و شورائی (در شرایط انقلابی و پس از تصرف قدرت) را مضمون دائمی خود قلمداد میکند . " هواداران " برای تشکیلات کمونیستی ، حلقه‌ای نیرومند در رهبری و اعمال نفوذ بر مبارزات و تشکلهای توده‌ای محسوب میشوند . شیوه مداخله تشکیلات کمونیستی در این مبارزات و تشکلهای ، ایجاد فراکسیونهای توده‌ای مرکب از اعضا ، هواداران و وابستگان حرب است .

باباعلی

۲۹ بهمن ۱۳۶۵

۱۸ فوریه ۱۹۸۷

لبننی سمعیت میکند ۱۰ بن موازی بر آن است که اعضا را در حین سپردن وظایف و مسئولیتها و در طی عمل مینوان بدرستی گزین نمودینا بر این در امر سپردن مسئولیتها به رفقای پرشور ، با انرژی و منضبط و نیز کادرهای قابلی که جذب تشکیلات کمونیستی میشوند ، گذراندن مراحل طولانی " آزمایشی " و " تادیبی " مینا نیست . همچنین در سپردن وظایف ، صرفا خصائل عالی انقلابی مینا نبوده (بی آنکه از اهمیت جدی این عامل بکاهیم) ، بلکه توانها و قابلیتهای متنوع سیاسی و مبارزاتی نیز سلاک کلیدی محسوب میشود . ساستهای دوره‌ای عضوگیری ، و بکارگیری موازین گسترده (ونه محدود و موردی) برای گزینش صحیح پرسنل از دیگر ضوابط لبننی بشمار میآید .

۱۱۱ در تشکیلات توطئه‌گر پوپولیستی - سلسله مراتب حزبی ، فعالیت سراسری حزبی را بشماهی تحت الشعاع قرار میدهد؛ زیرا فعالیت سازمانی با فعالیتهای تخصصی و اکپهای کار مترادف میباشد و تقسیم کار بین ارگانهای رهبری (در هر يك از سطوح تشکیلاتی) با پایه ، بمعنای ایجاد تقسیم کار بین مرکز تصمیم گیرنده و عوامل اجرایی است . در چنین وضعی رهبری ارگانی هویت خود را از سازمان حزبی اخذ نموده ، بلکه به نوبه خود عامل اجرایی ارگان بالاتر محسوب میشود . بدین لحاظ در تشکیلات پوپولیستی ، تفکیک بین سازمانهای حزبی و ارگانهای حزبی موجود نیست و در واقع دومی بر اولی تسلط دارد و آنرا کاملا تحت الشعاع قرار میدهد . همچنین فعالیت توطئه‌گرانه پوپولیسی - تا آنجا که به خارج از محدوده " سازمان " مربوط است - خلعت متکمل خود را از دست داده و به شکلهای آماریک بدل میشود . بدین لحاظ " هواداران " مهمترین مغل و آشفته‌ترین نیروی وابسته به تشکیلات توطئه‌گر پوپولیسی محسوب میشوند . وظایف

درباره بحران دنباله از صفحه ۲۰

که رفع با یکوت و سیاست ائتلاف باکشتگری ها بکانون مقاربت گرایش چپ در مقابل مشی راستروانه رهبری سازمان در برخورد به اجزای غیرپروولنتری بودوزمینهای سیاسی بحران یا " تلاطم " شکل میگرفت و تراکم میگشت . این وضعیت نمود خود را در کنفرانس کمیته خارج از کشور و مصوبه آن مبنی بر محکومیت لغو با یکوت و سیاست ائتلافی سازمان باکشتگریها نشان داد .

بماقوامتی که توسط بدنه سازمان در مقابل پیشروی خط راست شکل گرفت رونید ایجاد بلوک بالیبرال دمکراتها کاملا فح شد رهبری سازمان از دو جهت زیر فشار بود : یکی گرایش توده‌ای و سوسیال دمکرات سازمان که بر ناپیکیری رهبری در ائتلاف با طیف توده‌ای ایراد می‌گرفت ، و از سوی دیگر گرایش چپ که موجبات فح سیاست اپورتونیستی رافراهم ساخته و مانعی کامل جدی در مقابل رهبری بود . رهبری سازمان در یک بن بست قرار گرفت نه راه پیشروی بودونه ظرفیت انتقاد از خود کمونیستی . دیگر مانورها ، توجیبات و برخورد های دو پهلو حالت تهوع آوری یافته بود و تا آنسازیه ای موجب آسب دیدن اتوریته رهبری گردید و بتدریج زمینه‌های سیاسی بحران تراکم تر میگشت بطوریکه اگر مسئله سانسور و شیوه‌های بوروکراتیک و قلدرد - نشانه مطرح نمیتد بی تردید بحران در مقابل با سیاستهای راستروانسه رهبری کانونی میگشت و سر باز میگردد .

بحران سیاسی در سازمان در حالی حدت مییافت که در حوزه تشکیلات عقب ماندگیهای جدی و در واقع تضاد بین ضرورت کار بست مکانیزم های زندگی حزبی با مقاومت در جهت حفظ مناسبات محفلی - فرقه‌ای و ساختار فوق سانترالیستی ، هر روز عرصه را بیشتر بر توده‌های حزبی تنگ می‌کرد . (۱)

ومیرفت که بایک جرعه موج اعتراضات علیه بی حقی عمومی در سازمان شعله ور کرد و چنین نیز شد .

ذکر این نکته ضروری است که گرایشات راستروانه و لغزش های مژوردی تنها در محدوده ایجاد بلوک بالیبرال دمکراتها نبوده بلکه لغزش هاشمی در حوزه‌های دیگر مطرح بوده است که در زندگی حزبی ما جایگاه چندانی نیافت آنچه که بطوری جدی مسئله بوده و حلقه اصلی چرخش بر راست ، و مرکز ثقل تلاطم و تکوین قطب بندی چپ و راست و کانون مقاومت علیه گرایشات راست بوده است همانا سیاست رفع با یکوت و ائتلاف باکشتگری ها بمثابه اولین گام اساسی در جهت ایجاد بلوک بالیبرال دمکراتها بوده است و تاکید من روی این مسئله بلحاظ اهمیت سیاسی آن و لطمانتی است که بر روند حرکت سازمان ایجاد نموده می‌باشد .

خلاصه اینکه :

بحران تشکیلاتی در سازمان ما ، دقیقاً زمینه‌های سیاسی - برنامه‌ای داشته است بحران سیاسی در بستر ساختار حزبی فوق سانترالیستی - مناسباتی محفلی - فرقه‌ای (که بی حقی عمومی در آن بیداد میکرد) تکوین مییافت و بالاخره بحران در حوزه تشکیلات سر باز کرد . جنبه سیاسی بحران اساسا حول تاکتیک ایجاد بلوک بالیبرال دمکراتها (حلقه مقدم آن ائتلاف باکشتگری ها) کانونی گردید ولی مشکلات عدیده تشکیلاتی و حادث شدن تضاد اصلی تشکیلات و تاثیرات معینی که روند سوسیال دمکراتیزه شدن بخشی از نیروها در سطح جنبش داخلی و بین المللی ، همه دست بدست هم داد و کانون بحران رابه عرصه تشکیلات منتقل ساخت . در ادامه به علل تشکیلاتی بحران و راه برون رفت از آن و قطعنامه‌ها پرداخته میشود .

(ادامه دارد)

غلام

مردادماه ۱۳۶۸

(۱) مناسبات فرقه‌ای - محفلی و ساختار فوق سانترالیستی از جانب دفتر سیاسی پاسداری میشد و از طرف نیروهای ایوزیسیون از زوایای متفاوت زیر ضرب گرفته

بحران در تشکیلات ما

دنیاله ازمنجه ۱۰

- ۳) قطعنامه "سانترالیزم و انضباط" کنگره هشتم ۱۹۱۸ - قطعنامه ها و تصمیمات حزب کارگر - سوسیال دمکرات روسیه ۱۹۱۷ - ۱۸۹۸ انتشارات سچفا
- ۴) سخنرانی لنس در کنگره چهارم کمینترن ۱۳ نوامبر ۱۹۲۲
- ۵) اسناد انترناسیونال سوم (کمینترن) درباره احزاب کمونیست انترناسیونال در باره سازمان و روشها و کار احزاب کمونیست بخش دوم: سانترالیزم دمکراتیک ۱
- ۶) همانجا
- ۷) "شنهای روان" اصطلاحی است که در گزارش سال ۱۹۶۲ م. به م. م. در مورد دستورهای نسل انقلاب که بی اطلاع موجودیت راه کارگریندریج به آن پیوسته کار برده شده است.
- ۸) به اهداف مناس سیاسی رهبری، که تا حتمی میگرداند بر است مشخص می شود جداگانه خواهم پرداخت.
- ۹) آنچه که لنس در مقاله "کام به بیش دو کام بهس" مطرح می کند در مقابل با نظریه مارکس که مرکز حزب و طبقه را خودش می بخشد همان صورت مطرح گشته است. هدف از آن ارائه مدل تشکیلاتی معینی نیست. مراجعه به این مقاله و علاوه بر آن مقاله "جهان بگرد؟" و "نامه به یک رفیق" در سنی اس ا دعواتشان می دهد:
- "در حالیکه فرمول طرح رفیق مارتف از اساسات حزب ما سازمان بهیچوجه سخن هسه نمی گوید. من شاید بیکسال قبل از کنگره اس موضوع را خاطر نشان کرده ام که دسته های اربابانها ساسه حزب وارد شویند و دسته دیگر ساسه در "نامه ای رفیق" سده ای که می در کنگره از آن دفاع کرده ام، بخور و بچ بر روی می کند. این موضوع را بطور روس میکی بود مطریق ذیل مطرح نمود. بر حسب درجه شکل و سازمان عموما و اخفا آن خصوصاً می توان نفرمانس درجات مختلفت را قائل شد: ۱) سازمان انقلابی ۲) سازمان کارگران که حسن الامکان و سمسروگیها کویتز باشد و من بکنر طبقه کارگر تنها اکتفا می کنم بر فرض می کنم خود واضح باشد که عناصر معینی از طبقات دیگر بر با شرایط معینی می توانند اسجا وارد شویند. این در درجه شکل حزب می دهند. ۳) کارگرانی که صاحب و استیگی دارند، ۴) اربابان کارگرانی که صاحب و استیگی ندارند ولی عملیات نظارت و رهبری آسده، ۵) عناصر غیر مستکی از طبقه کارگر که آنها هم تا اندازه ای لاف در موارد نظارتهای بزرگ مبارزه طبقاتی. نابع رهبری سوسال دمکرات می شویند. اینست نفرمانس موثری که اسن قضا در نظرس دارد. مرتکی از نقطه نظری مارتف حدود حزب کلی تا سس باقی می ماند زیرا "راعتصاب کننده ای" می تواند "خود را عضو حزب بخواند". چه سده ای از اس اسهام حاصل می شود؟ رواج وسیع "بنوان" ضرر آن - روش نظریه مولدسی نظمی در باره اختلاط طبقه و حزب "لک کام به بیش دو کام بهس" م. م. ترجمه فارسی ۱۷۴
- ۱۰) هرچند که اسن عده سز عملادر "تصمیم گیری" دخالت داده نمی شویند بلکه تنها ساسده آنهاست. قتل از اعلام تصمیم را بخدان با خبر گردید.
- ۱۱) زمینه های عمومی جسی شمسر عمومی می تواند جدا از ترست عمومی جسی چپ مانه ساسده خودی سشات گرفته از ج. لک. ش در دوره اسفالیس ویس از آن باشد.

- ۱۱) برنامه حزب که در کنگره دوم حزب در سال ۱۹۰۳ تصویب شد، سحر اصلاحات حزبی، به سسرار بخش ارضی برنامه که در سالهای بعد سسفریات ساسال ۱۹۱۹ همچنان ساست بود.
- ۱۲) ضرورت شکل سازمانهای مختلف سوسال دمکرات در حزبی واحد از همان سالی ساسی ۱۸۹۵ که لنس: "اتحاد سسزده ۰۰۰" را بنیان سهاد وجود داشت. و کنگره اول حزب در مارس ۱۸۹۸ بر سه منس منظور سکن شد ولی اس کنگره عملیات سست خورد "وحدت هنوز در حد ساسده سسار هم ساسده بود."
- ۱۳) مندرج در اطلاعیه "درباره وحدت حزب" قطعنامه ها و ۱۹۱۷-۱۸۹۸ - انتشارات سچفا
- ۱۴) از منس سخنرانی کوس کموسس آلمانی درباره "ترهائی درباره ۰۰۰" در سس سست و دوم کنگره سوم سسراسیونال سوم"
- ۱۵) قطعنامه ها و تصمیمات حزب کارگر سوسال دمکرات روسیه ۱۹۱۷-۱۸۹۸ انتشارات سچفا
- ۱۶) همانجا
- ۱۷) همانجا
- ۱۸) همانجا
- ۱۹) منتخب آتار لنس - ترجمه فارسی - ۷۸۹ و ساجلد دوم قطعنامه ها و تصمیمات حزب کموسسست (الموسک) ۱۹۲۴-۱۹۱۷ - انتشارات سچفا
- ۲۰) قطعنامه ها ۰۰۰۰۰۰۰۰ ۱۹۱۷-۱۸۹۸
- ۲۱) همانجا
- ۲۲) قطعنامه ها ۰۰۰۰۰۰۰۰ ۱۹۲۰-۱۹۱۷
- ۲۳) ساس سسشده در سس آمده مجددا رجوع می کنم.
- ۲۴) ساسکفت که در دوران اسفالیس ویس ارضی قطعنامه سطور ساجلد و سحر از کل تاریخ سسری سسای سساری سس، سساده سسرای سسرو کتر اسره کردن حزب و در سطح و سسمر سسشن کردن سسکاتوری حزب بخای ضیفه شد.
- ۲۵) منتخب آتار لنس - ترجمه فارسی - ۷۹۰
- ۲۶) نقل به معنی "مجموعه آتار لنس - آلمانی - جلد ۱۲، ص ۲۵۳
- ۲۷) نقل به معنی "سخنرانی ساسی لنس در مورد "درباره وحدت حزب" و "انحراف آتار کوس سسکالسی" - مجموعه آتار لنس - آلمانی - جلد ۳۲، ص ۲۶۳
- ۲۸) سسسار کی سسری مطرح شده است که از اصولی سس ساسی برنامه ای و سسارسی سسور کلی از اصول محس می کند. که سس در اسساره اس موضوع نمی پردارم و فقط به سسراس سسسده می کنم که جسی در کی بی سسز سسب سسوان سسارسای چار چوب سساره ابدنولویک مثلا در درون سسک سسبه مطرح ساسد.
- ۲۹) مگر ساسی که در سسهای بیس از کنگره سس سازمان محورهای سس و سکل برنامه سس از کنگره سسحت گذاشه شده ساسکده در اسسورت اولازمان سسدی معنی دارد و بنان اسرکان سسس سسکس با عساشات اسمالی کنگره ساسانی است.
- ۳۰) سسکه اسن سسوان سسکده اسرکان سسوطه جسیست؟ در سس سسحت آسش ساسه ای می کسکده سسدا سس آن خواهم پرداخت.
- ۳۱) لنس - سسحر

با کمک مالی خود
به ما
یاری رسانید

با شماره تلفن زیر
با ما تماس بگیرید
۰۴۰-۷۳۱۳۹۹۰
(آلمان فدرال)

با تمای زهر
با ما مکاتبه کنید:
Rah-e-Kargar
P. B 12992
1100 AZ
Amsterdam
HOLLAND